



بازدید شد
۱۳۸۲

۱۳۹۶۱ ۱۵۵۵۶	شماره ثبت کتاب	
موضوع	سهمه دار	۸۸۸۵
مؤلف	رحیم الله الخراسانی	۹۰۹۷
کتاب	۱۱۱۱۱۱۱۱	
کتابخانه مجلس شورای اسلامی		

	خطی - فهرست شده
۵۰۶۷	

کتابخانه



دوای نیکه که این رساله ایست مسنی
بدایع لا فتا مشتمل بر چهار و ده
سویای و جوابی که جهت فواید غریبه
غریقه العین رفیع الدین حسین طالع عمره
و سایر طالبان در خیر عبارت و قید
کتابت می آید **مباحثه** این نامه گزینست
فنی انشا بنظام کرده خردش بدایه
الانشا نام تکرار کنی چون نام این کتاب
می باشد
و این حضرت در این کتاب
و این کتاب این فنی را بمنیت مشاهده و
برکت مطالعه اش نفعی کامل و خطی شامل
محسوس و مبسوط کرده و الله ولی الرشاد و
سنة الیه باز و الیه العاد **مقدمه** بیاید
داشت که فنی انشا استقسم میشود بدو



قسم یکی توقیعات که مضامین آن منته
برائتله و احکام سلاطین و حکام
و دیگری محاورات که ترکیب آن موا
صور مکاتیب است و مفاوضات
منقسم می شود بسه قسم از برای آن
از آن نیست که مرتبه مکتوب الیه از
کاتب بلند تر است یا فرو تر یا مسا
است اگر بلند تر است مرافعات که

مراسلات و مکاتیب

منقسم می شود بخطابی و جوابی و
سلاطین بطبقه اعلی از سلاطین نو
افتاب عالم تاب دولت قاهره
جهان افروز سلطنت باهره نوب
شهر یادی غره ناصیه کامکار



طلوع انوار امن و امان و سیله و فور
انوار عدل و احسان معاذ اعظم سلاطین
ملاذ اکارم خواقین سلطان سلاطین
مشرقیین برهان خواقین خافقیین
جمشید فر فریدون خورشید منظر خورشید
کنز حاه محمد هارون یار شاه از شش
اقبال و مطمح **سلاطین** شرق و الغرب
و کوب خلافت و یالت از افق
و مطالب ساطع و لا مع مخلص واضح
عتقاد که در لوازم قواعد اخلاص
مراسم معاهد اختصاص دقیقه نامری
می گذارد دعای که آثار انوار محبت و از
دیاد مواد مودت از آن مستفاد باشد
شروع **سلاطین** نمیکرد اند و دوام ایام
سلطنت **سلاطین** هر یاری و خلود مهود

خلافت وجهانداري را از درگاه مجيب
الدعوات استدعائي نمايد امارت اجا
بر صحايف اين دعا و اناج و لايح باد ثالث
محرم الحرام فاصت بر كاته على الانام از
دار السلطنة هرات صينت عن طرق
الآفات با بلاغ اين صحيفه اقدام نموده
كلام از سوب اطباب مصطوف ساه
دعائي دولت را اهم مهمات ميداندر
پردۀ عظمت بدر وۀ سماك و قبه افلاك
بر افراخته باد و اسباب جهانداري بفيض
فضل حضرت باري ساخته و پرداخته با
سلاطين در جواب طبقه اعلى از سلاطين نوشينه
صدر الكتاب صحيفه سلطنت و كاماري
و فضل الخطاب جريده خلافت و نامدار
كه از منشيان بارگاه سپهر اشتباه سكند

۳
ميرنجيس و سرپر از كسوت سلطنت و
فرمان روايتي نكين خام عظمت و كشور
كشايي قطب فلک سلطنت غرامرکز دايه
خلافت عليا ناصر عباد عامر بلاد كهف
الثقلين امان للنافقين شرف صدق
يافته بر داز افق عالميت و تنق مكرت
روي نموده هر لفظي از ان جون زمان صباح
مضمن طلوع آفتاب معالي و هر حرفي جون
نسيم سحر متكفل هب ب راحت و كامراني
الطافي كه از ان مورد اعطاف ظهور يافته
بود بالوف ادعيم و صنوف ائمه مقابل
افتاد توقع انكه بهمين دستور نسيان
حقوق مودت را جايز ندارند و بار
صحايف تطف رهيمن منت گردانند
سابع شهر صفر ختم و الطفر از قبه الاسلام

بلغ حفظ الله برکاتهما عن السخا سمیت انها
یافت ترک اقدام بر ابرام عین ادب و
احترام میداند عرصه جهان بنفحات عنایات
یاد شاهانه معطر باد واکناف کیتی بلع
انظار خسروانه مزین و منور **سلاطین**
بطبقه اوسط از سلاطین نویسنند
ظلال فرسلطنت بهمایون و یمن معد
روز افزون صاحب قران اعظم زبده
سلاطین عرب و عجم قوت بازوی مسلمان
فروع دیده جهان بنایی رابطه امن بلاد
واسطه امان عباد ناصب ریاست سلطنت
رافع اعلام خلافت بر مفارق عالمیان
پاینده باد و آفتاب عظمت و جلال از
مطلع دولت بی زوال تابنده محب
مخلص که خزینه سینه بی کینه را بجوهر

زواهر ثنا گسری سخون دارد و صفحات
اوراق ایام و ییابی را بار قام ادعیه بد
اسباب عظمت و کامرانی مقرون دعایی
که نمایم اخلاصش روضه جان را طراوت
بخشد و ثنایی که نمایم اختصا صشت از بار
حدیقه دل را نصارت دهد انهای را
انور می گرداند و دوام دولت قاهره
را که طراوت ریاض مملکت بدان منوط
است و نظام امور دین و مهام ملت
ببرکت آن مربوط و مضبوط از حضرت
فیاض علی الاطلاق بالمشق و الاشراق
مستدعی می باشد کسوت حال این مقصود
بطراز اغراض فاستحیاله مطرز و معطر
باد آخر ربیع الاول کریمه الله عز وجل از
مشهد مقدسه رضویه علی نبینا و علی ساکنها

السلام و التحيه صورت ارسال پذيرفت
اختتام كلام بردعای دولت و مزيت
اولی و انبى مى شناسد بايات ظفر نگار
نصرت شعار تا فتح صور منصور باد و
آيات جها نى بر صحايف ادوار و او
روزگار تا هنگام نشور منشور **سلاطين**
در جواب طبقه اوسط از سلاطين نويسند
خطاب شريف و كتاب لطيف خسر و فلک
اقدار سايه عاطفت حضرت پرور کار
تاج بخش عالم آرای عدو بند قلعه کشای مزين
سرير سلطنت اعلیای مروج قواعد عزت
غرا حادس حوزه انام حامي پيضة اسلام
که اين محب را بشرف آن سراقد از مروت
بودند مقرون بصفاي مودت و ميل
بر کمال محبت غرور و دار نرانی داشت

بطالع آن آفتاب دولت که از مشرق
اقبال بر آید و بنظر و آن نهال اجلال
که لجن فضل در بر آمد گلزار مانی اول
تازه شد و ازهار حدائق عز و جلال
پحد و اندازه کشت اصناف مضاعفه
آن صنوف دعواتی که خواطر و افهام انام
بر ايراد مثل آن اقدام نموده باشد و
انامل افاضل ایام بمفاتيح تصویر ایت
ار قام ابواب تحریر آنرا نگشوده در خیر
ابلاغ و ارسال می آرد و انتظام قاعده
خلافت و ارتساع عرضة سلطنت از
حضرت عزت عز و شان استدعای نماید
پیت برین دعا سر در حاملان عرش
برین کنند بهر صلاح جهانیان آمین
اوایل شهر ربیع الثانی ختم بنیل الامال

والامانی از بلده بخارا لایزال معدن الفضلاء
وموطن العلماء رقم تبلیغ یافت بنزد
ابرام مصدع نمی کرد و ظلال سلطنت
مدود و مؤید باد و بساط خلافت
مبسوط و مخلص باد **سلاطین بطیف**
ادنی از سلاطین نویسنده
اسباب عظمت و جهان داری و آثار
اهم و جتیار بی چشمند ممالک آرای
خورشید روشن رای آمان کافه انام
مرکز دایره او امر و احکام جامع افانین
سلطنت ضابط قوانین خلافت روز
بروز در تزیید یاد و کوی اقبال جا
ودایی و احلال دو جهانی ساعت به
ساعت در ترقی و تصاعد محب صادق
که پیوسته و ظایف عوارف اخلاص

لوازم مراسم اختصاص را معرفی میدارد
نفحات نسیم اخلاص و فوحات نسیم
اختصاص مقرون بروایت دعوات
و شجون بمیان خیات ارسال می نماید
و دوام دولت روز افزون ترا که مصالح
کلی و منافع اصلی در ضمن آن مندرجست
از حضرت و اهب العطیات مستدعی
می باشد آخر جمید الاول افاض الله
برکاته علی اهل العلم و العمل از محرق
کابل حفظها الله تعالی عن التزلزل
ارسال یافت زیادت اطالت موجب
ملالت ضمیر منیر می شنود اعلام سلطنت
و دیات عدالت عالم اراد در ظلال
خافقین مرتفع باد و خورشید عظم
بی زوال از مشرق دولت و اقبال طالع

ولامع سلاطین در جواب طبقه
ادنی از سلاطین ^{نشد} لطایف عواطف محبت
انگیز و مراسم مراحم صداقت آمین
اعظم مالک رقاب ام صاعد مصاعد
بهت عارج معارج ایالت مهر سپهر
جختاری ماه آسمان شهر یازی مقرب
بلطف عبارت و مشغون بحسن استعار
ظهور یافته از مطالعه آن انشراح صدر
بدرجه اقصی رسید و ارتیاح روح ^{بند}
اعلی بیوست و چون منظومش ناطق
بانتظام امور مملکت و اتفاق مهم
معدلت بود در لطایف حد باری
افزود او واسطه شهر شعبان بکر مه
الله بالامن والامان از خطه بغداد لا زال
موطن اهل الرشاد منوررت انها پذیرفت

۷
از طریق اکثر عدل نموده بمنج دعا مشق
می کرد و لوایی دولت قاهره بطراز
نظم من الله مطرز و مزین باد و درگاه
عالینا ملجا و ملاذ عالمیا نوا مقرر و معین
اولاد سلاطین بسلاطین نویسنده
عرض داشت بنده کترین که حلقه بندگی
در گوش و غاشیه عبودیت بردوش
دارد بعد از تقدیم شرایط عبودیت و
استدعای استعلائی مراتب ارکان دولت
انکه حکایتی که اصحاب تخیل در باب
فلان بمسامع علیه رسانیده اند هت
محض و کذب صریح است و اگر فی المثل
بحکم اعتمادی که برو و روح و کرم نواب
کامیاب هست خطایی واقع شده باشد
بعفو و عافیت امیدوارست عاشر

شهر محرم عمت بر کاته بین الام از محو لا
لا زالت محروسته عن الافاق صورت
عرض یافت زیادت جرات حد بندگان
نیست سر پرده سلطنت و سرادق
عظمت بر قه کیوان و ذروه فرقان
بر افراشته باد **اولاد سلاطین در جواب**
سلاطین نویسنده عرضه داشت بنده کینه
که رایات بندی در میدان اطاعت بر
افراشته و آیات عبودیت بر صحیفه
دل و جان نگاشته آنکه عالی فرمان لازم
الاذعان که از دیوانخانه دولت بحکم تفر
من تشاء نامزد این بنده شده بود از
منظراقبال و مطلع افضال طلوع نمود
صنوف عنایت و ذره پروری را که
در ضمن آن مندرج بود با سایر بنده

نوازی انضمام داده در وظایف دعای
دوام دولت افزود و بر انتظام جهان
بانی که خدای آن ثانی سبع مثانی بآن
ناطق بود مرا سم شکر گذاری بتقدیم
رسانید و الحمد ادایما خاص شهر صفر
ختم بالخیر و الطفر از ولایت نصبت
خصت بانوار الشرف سمت عرض پذیر
زیادت خود را مرتبه جبارت نمیداند
اشعه رایات آسمان فرسا و لمعات الیوم
سپهر آسا ابد الدهر لایح و لامع باد **هم**
اولاد سلاطین بسلاطین نویسنده
عرضه داشت کمترین بندگان که داغ شد
کی بر جبین جان و سمت عبودیت بر
ناصیه جنان دارد بعد از تقبیل زمین
عبودیت استدعای دوام ایام سلطنت

و خلافت آنکه احوال فلان را صاحب عرض
الذی فی قلوبهم مرض بنوعی نامرضی نمیر
منوال صدق واقع بمسامع علیه رسانیده
اند و اکنون با وجود آن با ذیال استشفاع
اعتصام نموده و این بنده را شفیع کرد
نیده اگر بنظر غفو و عاطفت منظور گردد
غایت عفوایت خواهد بود اول ربیع
لا آخرت افادته و عمت افاضته از
بلده قزوین لا زالت موطنه لاهل
التمکین رقم عرض یافت زیادت قدم
جسارت بر بساط انفساط نمی دهد
امداد فتح الهی خواستی درگاه سلطنت
پناهی متصل و مقرب باد **اولاد سلاطین**
در جواب سلاطین نویسنده ه
عرضه داشت بنده درگاه که در مناج

بندگی

بندگی بقدر اک دولت قاهره اعتصام نموده
و مرا صد عبودیت را با قدام انقیاد
بیموده بنواب کامیاب حضرت اعلی آنکه
توقیع رفیع و حکم جهابذطاع عالم مطیع
که از منشیان بارگاه سپهر اشتباه
سمت صدور یافته بود نزول اقبال
و حلول اجلال فرموده از مطالع
آن توقیع و قیوم و طغرای رفیع بر معنی
اذا رایت نعیم و ملک کبیر اطلاع یافت
و انواع مراحم را که در مطاوی آن اندراج
یافته بود بدعا گوینی دولت ابد پیوند
مقابل ساختن بر علو درجه خلافت و
سمو مرتبه عدل و رافت سجدهات شکر
مودی کرد ایند و الحمد لله هذا لانقضاء
له آخر ربیع الاول عمت افاضته و

افادته از ولایت جام لازالت مأتمه
لکرام الانام صورت عرض پذیرفت
بمزید املال نمودن مناسب بندگی
نیست کوکب خلافت و اختراجهت
از سپهر فتح و نصرت شارق و طالع باد
م اولاد سلاطین بسلاطین نویسند
عرضه داشت بنده کینه که معاقد
خد متکاری و قواعد فرمان برداری
را بمرید احکام منضم و معتزین ستا
بعد از تقبیل قوایم سر بر سلطنت و
تقدیم شرایط عبودیت آنکه فلان
بواسطه کید حساد و حسد اضداد
بسهوی که نفوس بشر را از ان جاره
نیست مواخذ گشته بعد عنایت حضرت
الوهیت و غفو و صفح آنحضرت

ملاد

ملاد و معاذی ندارد اگر بعین طفت
ملفوظ گردد بدیع نخواهد بود اول
جمید الاخرت خیراته و عمت کاته
از ولایت خواف خفت بمیان الاطفا
سمت عرض یافت زیادت جرات جد
خود نمیداند رایات سلطنت و خلا
بطراز د و ام مطرز باد **اولاد سلاطین**
در جواب سلاطین نویسند
عرضه داشت بنده کمترین که در موا
بندگی و عبودیت و لوازم انکسار
و اطاعت است آنکه مثال خویشید
شعاع و طغرای سپهر ارتفاع که نامزد
این بنده شده بود از روزی اقبال
بر موجب امائی و آمال جمال جهات
آرای نمود باز از مراحم چیر وانه و

عواطف پاشاهانه و ارباب دعاي
عهد سلطنت و نظام عقود عظمی و
اهت مرتب ساخت و چون از مطاوع
آن صورت انتظام مهام و نفاذ اوامر
واحکام در آینه ادراک ارسام یافت
زبان بوظایف حمد کثرت و الحمد لله
حمد اکثرا آخر حمید الاول کریم الله
عز وجل از ولایت قستان حفت
بالامن والامان رقم عرض پذیرفت
بر و اید املاال نمودن حد بندگان
نیست اعلام سلطنت عز و اریات
عدالت عالم آرا در اطراف خاقین
مرتفع باد **اولاد ملوک بطبقه اعلی از**
اولاد ملوک ^{استند} **تو** مایه تا پیدایات ربانی
و میامن توفیقات سبحانی بایام دولت

شاهزاده

شاهزاده جهان مظهر انوار عدل و احسان
نور دیده سلطنت کبری چراغ دوده
خلافت عظمی کو هر دج جهان بینی
اختر برج صاحب قرائی مزین بر
سلطنت قاهره مروج قواعد شریعت
با هره ناسر الویه عدالت و ایالت با
نشاط اهت و جلالت مقارن با
و انوار فتوحات غیبی و آثار فیض
لاری برایات طفر نثار نصرت
شعار متصل و مقترن مخلص هوا
خواه که رایات اخلاص در قضای محبت
برافراشته و آیات اختصاص بر صمیمه
موعد نکاشته دعایی که لمعات انوار
بصایرا ولی الابصار را منور دارد و
ثنای که از هارش شامات ارواح ذوی

الاقتدار را بمطر سازد مبلغ ساردا
از حضرت مفتوح الابواب تعالت آسمان
وتوالت نعماءه ارتفای معارج
مرانی و اعتلای مدارج شادمانی
استدعای نماید والله بلطف محیب
الدعوات طی سباط مباسطت اولی
وانسب و بطریق ادب اقرب می
نماید آفتاب عظمت و شهر یاری
از افق شوکت و جهان داری تابنده
و پاینده باد **اولاد ملوک در جواب طبقه**
اعلی از اولاد ملوک مظهر مواد سرور و شاد
مانی و مورد و رود آمل و امانی که
عبادت از مخاطبه شاه مانی حجب
قزاق و اصع قوانین بر و احسان
انوار دولت قاهره مظهر آثار ملت

زاده

باهره

باهره والی اماجد مشرقین حاکم اعظم
خافقین در دریای سلطنت و خلافت
دری آسمان عاطفت و رافت کوه
صدف اجتهت و شهر یاری منظور
منظر عنایت حضرت باری چون فیض
ملهم در ساعتی که میا من انظار سعود
مقرن و متصل بود از جمله دولت بود
نمود و چون از انشراق صمیمه نایم
دوام اقبال می وزید و از طی آن کتاب
کرامی شمیم استقامت احوال می دید
و ظایف احد ربانی و رایت شکر سجای
موظف و مرتب کشت و الحمد لله
حق حمده ملاحظه املا نموده قواعد
اقتضار را تمهید میدهد کوب جهان
افروز سلطنت از افق اقبال و دولت

طالع و لامع باد **اولاد ملوک بطبقه او**
از اولاد ملوک حرم سده سدره منزلت
سپهر مرتبت شاهزاده انام اعتضاد
حکام ایام نور عین سلطنت و خلافت
عین نور بهت و عظمت خلاصه ملوک
روزگار نقاوه سلطان نامداد کوهر
دبح جهانبانی اختر برج صاحب قیاف
مشق آثار سلطنت و جهانبانی و مہبط
انوار عظمت و کیمی ستانی باو محبت
صادق که روایت آثار و جواذب
انوار فواید محالست و عواید مصافحت
را مستظهر و مقتضدست دعا می که
غبار شوایب بر آریال اجلال آن نشیند
و ثنائی که رخسار نور خشت آنرا جز
دیدہ اولی الابصار نہ بیند سمت ابلاغ

میدهد و جراید اوقات و صحایف آنات
دا بشتر علوم و مراتب و شرح مہمنا^{فت}
مزین و موشح داشته از وہاب^{الاطلاق}
جل ذکر تمہید قواعد جاه و جلال و تشدید
مہانی عزت و اقبال مسالت مینماید
بیشتر فخر و سعادت اجابت مقترن
باد مراسم ادب را التزام کرده بساط
انبساط را مطوی می سازد اعلام سلطنت
و دایات خلافت ابد امر ترفع باد
اولاد ملوک در جو اب طبقه او سلطان
اولاد ملوک صحیفه مسرت و بهجت و تذکره
مودت و محبت که از منشیان شاهزاده
جشنید جاه فریدون د شکاه کوهر
دریای سلطنت و خلافت اختر آسمان
عاطفت و رافت سلطان عادل عالی

خاقان کامل و ای حامی حوزه دین و ملت
قانع قواعد ظلم و بدعت نامرد این
هواخواه شده بود **چو آفتاب** که از
شرق جلال برآید در احسن زمان
و ایمن اوان نزول اکرام و احسان
ارزانی داشت عقود معافی که در سنگ
آن الفاظ و عبارات منتظم و در قوم
معانی که در طی آن کلمات تمامات مندیج
و مرتسم بود و در و درش را مراسم اعزاز
و تکریم و مواجیب اجلال و تعظیم به
تقدیر رسانیده و بر دوام اقبال و
حصول امال که از مضمون آن صحیفه
جلال استفاده نمود مستدعی مراسم
حمد و ثناء و شکر گشت زیادت آثار
سبب ملال خاطر عاظم میداند آیات

کشور

کشور کشایی و آثار فرمان روایی بر
اوداق جراید روزگار مؤید و محلد
باد **اولاد ملوک بطیقه ادنی از اولاد ملوک**
نویسند سایه رافت و عاطفت شاهزاده
سلیمان سر بر آصف تدبیر نوار سلطنت
ظاهره منظره آثار ملت ظاهره واضع
میزان عدل و انصاف قانع بنیان
و اعتساف بر مفارق کافه انام الی یوم
القیام پاینده باد محب صادق **س**
انکه جز در ولایت نمی جوید و انکه جز در
نمی گوید دعا بری که از و در و در آن ارباب
قلوب را انشراح افزاید و شنایی که
از صدور آن اصحاب عیوب را انشراح
روی نماید صورت از سال میدهد
و از لطف نامتناهی حضرت الهی استدعا

می نماید که لحظه بلخظه آثار سلطنت و
انوار عظمت بر صفحات ایام دولت ظاهر
و با هر کرد **دع** دلازمین و از خداوند
اجابت **ابرام** از حد گذرانیدن علا
بی ادبی است اقطار جهان بنفای عنایات
خروانه و رواج حایات یادشانه
مطیب و معطر باد **اولاد ملوک در جواب**
طبقه ادنی از اولاد ملوک نویسند
لطف تفقد و نوازش که از شاهزاده
خورشید شوکت ناهید بخت خلاصه
انبای خواقین زنده اولاد ملوک و
سلاطین حافظ اقطار زمین ناصر
انصار دین نامزد این محب صادق کشته
بود بر مثال نسیم بهاری عطر آمیز و
بر منوال نازم تباری دلاور رسید

منظومات آن مخاطبه روح پرور مانند
جمال دلبران طرب افزای و منشور است
آن مکاتبه روح کسرت چون حال عاشقان
انگشت نمایی با اقدام اکرام آن وسیله
افتخار و ذریعه احترام را مستقبل و
متلقی گشت و چون صورت استقامت
احوال و انتظام اسباب دولت و اقبال
از صفحه آن صحیفه طاهر و باهر بود
با نواع شکر گذاری و اصناف سپاس
داری اقدام نمود اطناب موجب
سامت و ابرام شمر عزامت است
سایه جبرهایون بر مفاصل ساکنان
ربع مسکون مبسوط و ممدود باد
سایر ملوک و اولاد ملوک نویسند
عرضه داشت بنده کمتر یک درموقف

خاکبوسی و خراعت ملازم لوازم انگار
و اطاعت بعد از تقدیم روایت عتود
و استعدای دوام عهد سلطنت انک بکر
و مدارات عزیمت انضال بدولت و
استقلال بطلال عنایت و عاطفت مصمم
گردانیده اما تراجم امواج حوادث و
تراکم افواج و قایم این آرزو را در کم
جای می شکند و دل رنجور را از وصول
بآن مطلوب محروم و محرومی گرداند
س من درین تقصیر معذورم که جور
روزگار **ه** از سرکوی تو دورم میکند
بی اختیار **ه** زیادت ازین جزات
حد خود نمیدانند ایالت کشور گستانی و
آثار فرمانروایی بر اوراق جراید
روزگار مرقوم باد **سایر در جواب**

ملوک

ملوک و اولاد **مکوک** عرضه داشت بنده دولت
خواه که منطقه حق گذاری بر میامین اطاعت
و خدمتکاری بسته و ورود امثل عالم
را از روی فرمان برداری بر شارب انتظار
نشسته بنواب کامیاب حضرت اعلی
و در عرضه داشت با ولاد ملوک حضرت
عالی نویسنده انکه طغری عالم آرای توفیق
کشور گشای **ع** چون مهرم از مطلع اقبال
براید **ه** در اشرف ساعات و الطف
اوقات حلول اجلال فرمود و چون
نحوای آن طغری غراغبر از ظهور
آثار کارماری و سنوح انوار نامداری
بود سپاسداری حضرت باری را
التزام نمود بسط بساط انبساط ترک
میدانند آفتاب سلطنت و اجلال است

ح

وصمت و زوال در ضبط و حمایت حضرت
باری باد **یم** سایر **ملوک** و **اولاد** **ملوک**
نویسنده عرضه داشت بنده دولتیخواه
که روی نیاز بر زمین حق گذاری نهاده
و بقدیم اخلاص در موقف خدمتکار
ایستاده بعد از تقدیم مراسم عبودیت
و وظائف صراحت و استکانت آنکه
هر چند بواسطه حوادث روزگار و
انقلاب از من وادوار از عتبه علیه
بسمت حرمان موسوم شده اما در طی
مناجات سحر کاهی از حضرت الهی استدعا
می نمایم که لحظه بلخظه آثار سلطنت تازه
و انوار عظمت بی اندازه بر صفحات
ایام دولت مجسته فرجام ظاهر و بامر
کرد **ع** و بن دعا امید دارم که گردد **مستجاب**

زیادات جبارت رتبه خود نمیدانداست
عظمت و آثار اہت روز بروز در تناید
باد **سایر در جواب** **ملوک** و **اولاد**
ملوک **نویسنده** عرضه داشت بنده مکینه کم
محیفه در برابر قوم دعای خلود و دولت
و دوام عهود سلطنت مرقوم دارد
آنکه منشور و اقرار و توثیق ظاہر
النور که نامزد این بنده شده بود
مطلع مراحم خسروان و عواطف یاد
شاہان مملوع نمود و از وردان ظہری
عالم آری مقالید حصول مرادات و
مفایح کنوز سعادات بکف آرزو
قبضه امید درآمد بهر حرفی از حرف
آن عالی خطاب و بهر کلمه از کلمات آن بھان
کتاب هزار دعا و شاعران میکند و

ملکی ممت متوجه آن میدارد که عنقریب
در سلک بندگان عبده دولت منتظم گردد
س شمه افلاک باد قدر ترا زیر جیح
ابلق ایام باد حکم ترا زیر زین **در هم جا**
ظفر باد قرین و رفیق **در هم کار** خدا
باد نصیر و معین **هم سایه ملوک و اولاد**
ملوک نو **سند** عرضه داشت بنده مکینه
که بر جاده عبودیت و شایع حضرت
دایم قدم و ثابت قدم است آنکه چون
ادای وظایف شکر جاذب مزینم
و محرک دواعی کرم است لاجرم بر عنا
یتهای تازه و نوازشهای بی اندازه
که نسبت باین حقیر نظیر و میرسد و
سپاسداری و وظایف حق گذاری
تقدیم میسر سازد و از حضرت عزت

تقدست

۱۸
تقدست ذاته و تزهت صفاته **سألت**
مینماید که سایه معوره اسلام در حوزه
تخیر و قبضه اقتدار استقرار یابد
و هو و لی الاجابت و منه المنه و **الاجابة**
بزواید املاال نمودن رتبه بندگان
نیست گو که خلافت و دبدبه ایت
از سپهر فتح و نصرت شارق و طالع باد
سایه در جواب ملوک و اولاد ملوک نو
عرضه داشت بنده دعاگویی که رایات
بندگی در میدان اخلاص برافراشته
و آیات عبودیات بر صفحه دل نگاشته
آنکه توفیق جهامطالع عالم مطیع که نامزد
این مکینه شده بود و کروضه عیون بها جاریه
و جنة قطوفها دانه نزول اقبال و
حلول اجلال فرمود قدوم آن مفاوضه

عودیت
بدل

اعلی و مقدم آن مخاطبه معلی را بلب ادب
مقبل و ملتوم ساخت و چون منطق
آن مثال همایون ناطق با نظام امور
مملکت و اتساق مهام و معدلت بود
در و طایف حمد باری افز و زیادت
اطالت شرط ادب نمی شناسد
تا صبح نوع و رس ز مرد حجاب راه هر روز
جلوه از تنق خاوران دهد باداعرو
بخت ترا زینتی که چرخ هر ساعتش بر روی
غاصد همان دهد **خوابین ملوک بطبقه**
اعلی از خوابین ملوک نویسنده ه
مهدا علی و سده اعلائی حضرت ملکه عظمی
اشعه لمعات دولت کبری نادره ادوار
فلکیه بارقه انوار ملکیه سریر آرای بارگاه
عصمت زینت افزای تختگاه عفت نقاوه

ملکات عالم خلاصه نبات جواد آدم زبده
عجده سلطنت و شهر یاری زبیده حجره
مکرمت و جختیاری ابد اسریر سلطنت و
مسند کامکاری و عظمت باد مخلص صادق
که در مقام اخلاص مقیم و برجاده هواداری
مستقیم است دعوائی که در قوم خلت از
خلال سطود آن با هر و حروف بحجت از
مطاوی آن واضح و ظاهر باشد سمت ابلاغ
میدهد و نقوش استدعای دوام جاه
و جلال و خلود عزت و اقبال انجام
نیاز بر صفات روزگاری نگار و بشرف
اجابت و وقوع استجاب مشرف باد
مترصد و مترقب است که بتوا بر مخاطبات
و ترادف مراسلات بنای مودت را
موکد سازند بنواید انبساط نمی نماید

س دیده مشعل داران سپستان سپهر
روشن از شمع شمع سپستان توباد
خواتین ملوک در جواب طبقه اعلی از خوا
نین ملوک **نویسند** صبا بمدم بوی جانان رسیده
بدلخستگان از دشمن جان رسید کتاب
نامی و خطاب کرای حضرت ملکه سلطنت
پناه عفت و سخا به بانوی عرصه جهان
بلقیس تخکاه عاطفت و احسان نقاوه
اکادم سلاطین نتیجه اعظم خواتین مهر
سپهر عصمت و ایالت ماه آسمان عفت
و جلالت بارقه لوا مع دولت ابدیه
لامعه بوارق سلطنت سرمدیه روان
جنش چون آب زندگانی و دلاویز چون
لذت کامرانی در بهترین آبی و خوشترین
زمانی بظهور پیوست بازاء هر جویی

از ان و ظایف محبت و و داد و روتب
مودت و اتحاد بموقف تبلیغ میرساند
و مترصدی باشد که همین دستور
پسوند نهال مودت را که در جبین اخلاص
سبز شده از منبع مکاتیب شاد آب دارند
تا طراوت او را ق اتفاق برقرار بخاند
ملاحظه املا نموده قواعد اقتصار را
نمید میدهد **س** سایه جبر تو و خوشت
رای روشنست **س** بر جهان پاینده و تابنده
باد اجاودان **خواتین ملوک بطبقه اوسط**
از خواتین ملوک نویسند نویسند
سایه جبر عرش پای حضرت ملکه جهان
بانوی ممالک ایران و طووان نتیجه مقدم
سعادت مقدمه تنایج کالات نادره
خلاصه دهور و ادوار باقیه مانی عود و

احسان حامیه اعظم عهد و اکرام زمان
پناه طوائف عالم و ملاذ اکابر اولاد
باد محبه صادق که انا صدق و صفای
عقیدتش ظاهر و انوار مهر و وفا
از چهره ارادتش لامع و با هرست بر
اهدای خجسته که از رواج فواج صدور
مشام دلها معطر و از لوازم طوابع و
رودش دیده جانها منور گردد مدد او
می نماید و از حضرت و هاب که بخشنده
سعادت دو جهانی و برادر دنده مراد
جاودانی است مزید جاه و حشمت و
دوام عصمت و عظمت می طلبید بشر
اجابت مشرف و بجز اجابت معزیز
باد منتظر نظرات روح پرور و اشارت
روح کسری باشد زیادت املال نیت

همیشه

همیشه باد زیاید کرد کار ترا سپهر
بنده و اختر غلام و زهره ندیم خوانین
ملوک در جواب طبقه اوسط از خوانین
بخدا الله که آن یار کرامی مرا از نام خود
ساخت نامی ملاطفه مرعوب و مفاو
مطلوب حضرت ملکه غظمی منظر آفتاب
ایالت کبری طراز کسوت دین و دولت
فروغ دیده ملک و ملت بلیقسی زمان
نمیده عهد و اوان سرو بوستان
عصمت و شهر یاری ماه آسمان عفت
و جنتیاری چون طلعت مشرقی دلکش
و چون ناهید طرب افزای آمد و
کرد غم از سینه پیکینه برفت و زخم
کلماتش کل اقبال شکفت و رودش
را و طایف اجلال و اکرام و روایت
دیش

اعزاز و احترام مرتب داشته بلب
ادب مقبل ساخت و چون منطوق آن
مخزن اسرار و مطلع انوار از انساق
امور دولت و اطرا در رسوم رفعت
مخبر و مبین بود مراسم عهد و لوازم شکر
بتقدیر رسانید زیادت مصدع نشد
باد امر صبح از کهر اختران چرخ **خبر سپهر**
پیکر خورشید سیاهی تو **خوانین ملوک**
طیفه ادبی از حلقه ملوک نویسنده
اشعه رایات آسمان فرسای حضرت ملکه
عصمت پناه ملکه عفت و سیکاه دیباچه
نظم امور عالیشان سرمایه امن و امان
منظوره انظار عواطف از لیم محض
آثار مواهب ابدیه در میان طوایف
عالیان تا منقرض زمان ممتد و مغلد

باد مجتبه نیکو خواه که طبقات افلاک و
داد و اتحاد را بکواکب ثواب اخلاص
و اعتقاد مزین دارد دعوات موفور
و تحیات نا محصور مستفاد از موارد
اعتقاد و مستخرج از مصادرو داد و
اتحاد مبلغ میدارد **و انتظام بهام**
بهداری را مستعد می باشد بجز استجاب
باد مقرون ملتسم آنکه از کیفیت احوال
شرف اجنار را زانی فرماید تا مواد
از دیار پذیرد زیادت اطناب نبیود
رفعت و ضرر معالیت جنان باد که مرغ
ننوازد که بر و سایه کند غیر همای
خوانین ملوک در جواب طیفه ادبی از خوانین
صحیفه شریف محتوی بر معانی لطیفه
که مرقوم در حق حضرت ملکه روزگار

فادره اعصار وادوار زبیده مجره
نجیادی زبیده حمله شهر یاری بانوی
زمان بلفیس عهد و اوان بود از روز
افضال و درجه اقبال طلوع فرمود در
مورد آن کتاب کریم و خطاب عظیم و قیم
از دقایق تکریر و وظیفه از و طایف تقسیم
نامی نکذاشت و برد و ام اقبال و حصول
امال که از مضمون آن صحیفه جلال و نام
لازم الاجلال استفاده نمود مراسم حد
و لوازم شکر با قامت رسانید زیادت
اسباب نرفت سر بر عصمت بمیان
ذات مکرمت سمات آراسته باد
سایر خواجگان ملوک نویسند
عرضه داشت بنده مکرمین که رایات
دو لخواهی در ساحت حد شکاری

بر فراشته وایات هواخواهی بر صحیفه
خلوص نیت کاشه بنواب حضرت
علیاحمد ملکه آنکه جناب معلوم شد
که زمره اصحاب اعراض از جاده
قویم انصاف اخلاف و اعراض
نموده خلاف راستی حکایت که هر
کس نبوده و کس نشوده بموقف من
رسانیده اند و خاطر مبارک را بی مو
جبی ازین مکینه متغیر گردانیده حقا که
هرگز انا مل فکرت رقم این حال بر
صفحه خیال این حقیر نکشیده و مثل
این صورتی مطلقا خاطر نرسیده **ع**
و اندرین معنی گواه من ضمیر پاک است
زیادت خود را مرتبه جیسارت غدا
سراپرده سلطنت و عصمت و

عظمت و عفت تا منقرض زمان بود
افراشته باد **سایر در جواب خوانین**
ملوک نوین عرضه داشت بنده دولتخواه
بنواب حضرت علیا خدمت ایام سلطنتها
انکه لمعات اشعه آفتاب عالین خطاب
معتکفان عتبه سپهر ارتفاع که از
مطلع التفات و ذره پروری طلوع
یافته بود بر صفحات حالات این حقیر
تافت و چون خوای آن طغرای غراخبر
از ظهور آثار کامکاری و سنج انوار
نامداری بود سپاس حضرت باری
والترام نموده بزواند املال نمودن
مناسب بندگی نیست امداد فتح آلی
بخواشی عتبه عصمت پناهی متصل و
مقترن باد **م سایر خوانین ملوک نوین**

عرضه داشت بنده دعاگوی بعد از تقدیر
دعای خلود ایام سلطنت و دوام سنها
عظمت و عصمت انکه حکم شده بود
که کیفیت حالات این حد و در عرضه
داشت نماید بذروه عرض میرساند
که بحمد الله و المنة اشجار جویبار معدلت
از امطار رشحات احسان و انصاف
طراوت یافته و نهال کلزار بصفت
از قطرات باران حکمت مضاروت
پذیرفته سکنه این ولایت در مهاده
امن و امان و متوطنان این دیار در
طلال عدل و احسان با سایش می گذرانند
زیادت جرات نمودن ترک ادبست
سریر عصمت و متکا عظمت بخنود
و تری الملائکه من حول العرش محاط

و محفوف باد سایر در جواب خوانین

ملوک نویسنده عرضه داشت بنده کمینم بعد
از تقدیم روائت حد متکاری و وظایف
دعاگویی و فرمان برداری آنکه مثالی
مثال لازم الامتثال ع تا بنده جوهره
و درخشنده چو ماه در اشرف اوقات
و ایمن ساعات نزول اجلال فرمود
و بر علو درجه سلطنت و سمو مرتبه
عظمت و عصمت که مضمون خطاب
همایون از آن مبنی بود سجدهات شکر
بجای آورد و الحمد لله حد الا انتهار لم
جرات بر حد املال رسانیدن شرط
ادب نیست سایه حیرت معلا بهنایت
حضرت ملک اعلی بر مفارق انام مخلد و
مستدام باد هم سایر خوانین ملوک نویسند

نویسنده عرضه داشت بنده دو تنخواه

بعد از شرایط فرمان برداری و وظایف
عبودیت و حد متکاری آنکه بمن دو
و برکت عاطفت ملازمان سده سینم
از روائع ریاحین فراغت و رفاهیت
خواطر رعایا معطر است و از لوازم
نواقت شادکامی و مسرت ضمایر برای
منور بوستان دولت از سرچشمه شریعت
سیراب شده و شجره طیبه ملت به ثمره
سعادت و اقبال بارور گشته ملوک
سبیل مباسطت را ادب نمیدانند
هو و ج عظمت حضرت عصمت پناهی
بخنود میمنت ماکثر حضرت الکی محفوف
سایر در جواب خوانین ملوک نویسنده
عرضه داشت بنده دعاگویی بعد از

تقديم وظائف عبوديت و دعای خلود
اسباب عصمت و عظمت آنکه طغرای
عالم آرای و توفیق کشور کشای **ع**
چون مهر که از مطلع اقبال برآید در
ایمن زمان و الطف اعیان شرف نزول
فرمود و چون منطوق ان مثال بمای
ناطق با انتظام امور سلطنت و اتساق
مهام عظمت و عصمت بود در وظائف
حد باری افزود و الحمد لله جدا لا انقضاء
له ابرام از حد گذر آیندن علامت بی
ادبی است آفتاب عصمت و اجلال
از سمت وصمت و زوال ابد الدهر
محفوظ باد **امرا بطبقه اعلى از امرا**
نویسند سده معلاي امیر اکرم اعظم
قد و ه امراء عرب و عجم عین دولت قاهره

ایمن سلطنت باهره ملاذ ضنا و دید
زمان مرجع امراء عهد و اوان قطب
فلک بهت و جلال محیط مرکز سطوت
و اقبال صاحب قران عهد نامداری
عظیم الشان عصر کامکاری مقصد اعظم
جهان ملجاء اکارم زمان باد مخلص
مواخواه که وظائف عوارف اخلاص
و لوازم مراهم اختصاص را مرعی
میدارد تحفه دعای که هر سحرگاه
از منظره و ما البصر الامن عند الله جلوه
نماید نثار مجلس اشرف میکرد اند
و احکام مبانی امارت و انتظام
معاهد ایالت را از حضرت حق سبحانه
و تعالی استدعای نماید بصلاح
اجابت و نجاح استجابت مقرون باد

غلیات السباع بلفاء مبارک که غره صبح
 مطالب و تمیم و شاج مقاصد و مآرب
 است از مدارج عبادات و معارج استعارت
 تجاوز نموده **ه** که بعد نامه نویسم صفت
 مشتاقی **ه** مانند شوق تو صد ساله حکایت
 باقی **ه** زیادت اطالت موجب ملال صمیر
 منیری شناسد نهال دولت در چمن
 امارت ابد الدهر نای باد و آشراف
 اوقات ایالت پناهی مستوجب سرت
 و شاد کای **امرا** بنام ربی نامه نامزد
 زعالجناب امارت پناهی **ه** مکنونامه
 منشور لطفی که باشم بتشریف آن نا
 قیامت مباحی بمشروع صبح امایی
 و میسر حصول فیض جاودانی اغنی مشرف
 عالیہ امیر اعظم نامداد مقرب خواقین کامکار

به در طیفه اعلا از امارت نویند

صاحب سرب امارت کبری ناصبی
 ایالت عظمی ناصراقطار ممالک **ه**
 اطراف مسالک داو و شاه نشان دلا
 مضمار عدل و احسان کامکار کامیار
 نامدار مالک رقاب کفضل السباب و
 کوصل الاحباب **مینا** **ه** پر تو حسن
 التفات انداخت **ه** دل از آن پر تو
 منور ساخت **ه** مورد آن وارد غیبی
 و آن واقعه عرصه لاری را از روی
 صدق نیت و خلوص طوبیت **اعتقاد**
 واردات استقبال نمود **ه** عشاق هر کجا
 رقم کلک آن نگاره **ه** یا بند بروی از مره
 کوهر فشان کنند **ه** هر یک گرفته حرقی
 از انجای یاد کار **ه** بقوید جان و حرن
 دل ناتوان کنند **ه** اضغاف آن الطاف

مراسم دعوات و روابط حیات مرتب
میدارد و خدمات را مترصد می باشد
تا در کفایت آن بقدر میسر و مقدور
سعی نموده امارات اعتقاد و اتحاد
ظاهر سازد زیادت اطناب نمی رود
امال و مثال امانی بتوقیع سعادت جاود آید
موشم باد و ریاض دولت کامرانی بر
شعاع کرامت و وجهانی مرشح باد
امرا بطبقه اوسط از امر نویسند
امداد ارتقا و ارتقاء بی شایبه انضمام
و انقطاع بر روزگار دولت امیر عدل
اکرم مقتدای اعظم ام جلیس اکرم
سلاطین مقرب حضرت ملوک و خواجگان
جاوی معام عدل و انصاف ماسی مراسم
بفی واعتساف مظهر انوار نامداری

مصدر انا رختیاری ستوایی و متواتر باد
و دست تفرغ حوادث از سده سینم
من کل الوجوه قاصر محب و اضحی الاعتقاد
که همیشه در تاکید مبانی مودت و تمهید
قواعد محبت می کوشد حیات فانیتم
البرکات و مدهات زاهره الهات
سیده سینم مرفوع میگرداند و استمرار
قواعد امارت و ایالت را از حضرت الهی
که فیاض فیوض نامتناهی است می طلبد
علامات و امارات استجابت بر صفحات
ایام مشهور باد آر و مندی بمشاهده
طلعت حیات بخش که از حسنات اوقات
و سعادات انات تواند بود با علی مدارج
واقفی معارج پیوسته **ه** بشرح شوق
تو طی شد تمام نامه عمر **ه** هنوز نامه شوق

نی سدید تمامی متمنای خلوص و خصوص نیست
که برقرار محرک سلسله مراسلت گشته
شروع در شروع سواخ مهمات و اخبار
از کاهی حالات لازم دانند زیادت
مصدع نمیشود ظلال جلالت و اقبال
ابدان مبسوط باد و انجام مهام کا فائز
بیا من عنایت شامل منوط و مربوط
امرا در جواب طبقه اوسط از امران رسید
رسید قاصد و آورده نامه از دوست
که گشت دیده منور صورت رقتی
چه غنچه خوامی قاصد کم مکر کویم
هزار جان کرامی فدای هر قدمش
روایح الطاف دوست پروری و
فواج اعطاف مرحمت کسری اعنی
مفاوضه امیر عدل اعظم اعتضاد اولاد

آدم

آدم صاعد درو معالی و مناقب عایح
رتبه مفاخر و مناصب مظهر الطاف
الهی منظور اعطاف پادشاهی وارث
مناصب ایالت ناصب الویه جلالت
چون لقای امایی موجب کامرانی و
چون نقد زندگانی سرمایه شادمانی
رسید دیده ام از نور و منور
مشام جان من از طیب او معطر شد موقع
کرم و مورد شریف آن صحیفه جلال و جبر
قبول و اقبال با قدام اکرام تلقی نمود و
اصعاف آن تفقد و اعزاز روانب عجز
و نیاز مرتب میدارد و علی الدوام با
لتفات خاطر فیض بخش سعادت انار
مستظهر و امید واری باشد بیزید
ابرام مشوش نمی گردد ظلال معدلت

ممدود و مؤبد و بساط مکرمت مسبوط
و مخلص باد **امرا بطبقه ادنی از امرا نویسنده**
ایالت معالی و مناقب و امارات مکارم
و مناصب امیر کما کار رفیع مقدار
دیباچه قوایین امارت فہرست افایین
ایالت ملحوظ نظر عنایت ربانی مخصوص
عواطف عوارف سبحانی بر کافہ اقام واضح
باد و انوار جاہ و جلالش از افق عنایت
حضرت باری لامع و لایح محبت صادق
کہ از جاہ محبت و شاعر مودت الخراف
ندارد و دعایی کہ نہال کالش بر جوینار
اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشو
نمایافته باشد مبلغ میدارد و امیدوار
می باشند کہ شعلات اشتیاق کہ سرایای
وجود از و در عین احتراق است بر لال

وصال

وصال منطقی **رسد** القصہ بہ پایانی شب
تاریک فراق **صبح** امید زہر کو شہ دید
کیزد **بعده** احوال این دیار موجب شکر
حضرت آفرید کارست و از هیچ مرصود
کہ سبب انقسام ضمیر تواند بود واقع نیست
الحمد لله علی نعمائہ لکر بر شحات مجاہبات
این کتا متعش بواہی رجا را سیراب **کرد** اند
از ان طرف نشود قطرہ ز دریا کم **وزین**
طرف برسد قطرہ بد دریا پی **زیادت**
املا نمی رود سدہ دفعہ کہ مہبط عنایت
لا یزال و مطرح اشعہ حمایت ذی الجلال
است **ع** تا هست جہان مرجع اشراق
جہان باد **امرا در جواب طبقه ادنی از**
امرا نویسنده قاصد رسید دوش و بمن داد
نامہ **بر فور ترز مشعل خورشید و شمع** ماہ

نام نگویش که ددیوان مکرمت منشور
دولت آمد و طعنائی عز و جاه مظهر
مواد سرور و شادمانی و مورد ورود
آمال و امانی یعنی مخاطبه جناب دولتآب
امارت دثار مهر سپهر مکت و اقتدارنا
مناظم مهام مرتب مصالح اناام جعل الله
الاسته جاریه بشنایه و لافئده متعلقه
بذکره و ولایه چون فیض ملام غیبی و
لاریبی در اشراق ساعات و اکرم اوقات
از مجله دولت روی نمود و چون خواهی
آن مخاطبه مخبر از تمهید قواعد حصول
مرادات و مبنی از تکمیل مراتب سعادت
بود صحیفه حال بار قام شکر ایزد متعال
مرقوم گشت زیادت الطناب غنی رود
کواکب امارت و ایالت از افق ابهت

و جلالت

و جلالت ساطع و لامع باد سایر طبقة اعلى
از اعراف نویسنده عینه خدام ذوی
الاخترام امیر جهان پناه معدلت دستگاه
مؤکد مبانی ایالت و جتیارى مشید قواعد
امارت و کامرانی یمین دولت قاهره
سلطنت باهره ناصب اعلام جلالت
رافع ریایات نصفت وعدالت داوود
والی افضل مورد ورود عواطف ربانی
و مقصد و فود عوارف سبحانی باد
خادم مکینه و جا کرد پیرینه
دو جهان نام و نشانش باشد طوق
اخلاص تودر کردن جانش باشد قوایم
مسند امارت بلب ادب ملتوم گردانیده
مواسم ضراعت و لوازم نیاز و استکانت
بتقدیر میرساند و استحکام مبانی امارت

مکاری
بدل

و انظام معاقد ايلات و ابتضیع و زار
از حضرت باری مسألت می نماید **ع**
پوخته باد عزاجابت باین دعا ترقب
از آثار تعاطف و انوار تعارف است
که این حقیر کسیر را مشمول عاطفت خادم بروری
و رحمت رعایت کسری ساخت از حای
خاطر انور محو نفرماید بتصدیع از حد
گذراندن مودی بسوادب است **ه**
ظلت ظلیل باد که عالم بدولت در سایه
مظلم امن و امان نیست **سایر در جواب**
طبقه اعلی از انوار نقیسه ه
آن قبله جان که نامه اقبالش آوردین
قاصد فرخ فالش فرسوده تنم قوت
رفتار داشت کردم دل و جان روان
باستقبالش مشور دولت ابدی و

طغری

طغری سعادت سرمدی یعنی مثال بی
مثال حضرت امیر اعظم ملاذ اکابر عالم
قطب فلک ایهت و جلال مرکز دایره
دولت و اقبال عین دولت خاقانیه
امین حضرت سلطانیه ملاذ محرومین
ملجاء مظلومین لازالت بنیان امارت
العالیه موکده و ارکان عدالته العامه
مشیده با آثار الطاف تربیت و انواع
اعطاف تقویت **ه** رسید و خادم دین
را مشرف ساخت مقدم شریفش بروا
اجلال و تجلیل اختصاص یافت و
قدوم کریمش بوظایف تعظیم و تکریم
مخصوص گشت انواع اعطاف که در آن
کتاب کریم اندراج یافته بود با صناعت
خدمت و دعای مقابل آمد زیادت ابرام

علامت بی ادبی است **ه** همیشه تا که سرای
سج نشن سوزا **ه** بود فراشته نه سقف
و جارار کانش **ه** سرای جاه تو باد اجناد قوی
بنیاد **ه** که منهدم نکند دور چرخ بنیانش
سایر بطبقه او سطر از امر او نویسند
سده سینه امیر مملکت پناه معدلت درگاه
والی اعدل اقدم صاحب ارباب سیف
و قلم منطقه ذروه ایت و جلالت نقطه
دایره امارت و ایالت قدوه اعظم زمان
زمره اکادم عهد و اوان بامدار توفیق
الهی و اعداد تاییدات نامتناهی اراسته
باد جاگر مکینه و خادم دیرینه **ه** آنکه از
صدق ارادت خادم درگاه تست **ه** در مقام
خدمت و اخلاص خاک راه تست **ه** زین
نیاز بلب ادب و اغراض تقییل نموده رواست

زبده

ایمان

ایمان بزبان خضوع مودی می گرداند و
استدانت قواعد امارت و ایالت و
استمرار قوانین عزت و جلالت را بدعوات
سحرگامی از حضرت الهی مستدعی می باشد
ع از بنده دعا و حق اجابت **ه** مسئول از
عوارف جاگر نوازی آنکه انظار عواطف
آثار متوجه این خاکسار پاخته حسیض
خوش را بدروه اشتها در رسانند بر و
امثال نمودن لایق نمیداند **ه** همیشه تا
که دوام و بقا بود ممکن **ه** دوام مدت
عمر و بقای جاه تو باد **سایر در جواب طبقه**
اوسط از امر او نویسد زکزار فردوس
آمد کلی **ه** بر منزل بی نوا بلبلی **ه** دیپاچه
کتاب دولت و مقدمه اسباب سعادت
یعنی مخاطبه علیه امیر کامکار قدوه امر

عالمقدار صاحب قران عصر کامکاری عظیم
الشان عهد نامداری ملاذ کافه برآیا
معاذ عامه رعایا دیدم الله تعالی دولته
بالعزالدایم و یقیم حشمته بالشرف والقیام
معطر بنسایم مکارم اعطاف و مطیب
بشمارم میا من الطاف در اشرف ساعات
واطیب اوقات ورود عز و اجلال
یافت بمطالع آن رقم دولت نشانی
و مشاهده الخطاب علیشان سربلها
باوج رفعت و فرق مفاخرت بدروه
عزت رسید عذر الخطاب مشکین طراز
و شکر آن کتاب مشکین نواز میسور قلم
مکسور اللسان و مقدور زبان قاصر
الیان نیست **ه** اگر عهد ها عذر آن لطف
خواهم **ه** برون نایم از عهد آن کامی **ه**

همان

همان به که از معذرت لب به بندم **ه** که هم
لطفش از خود کند عذر خواهی **ه** بزواید
تصدیع دادن رتبه جا کران نیست **ه**
جناب فقر جلالت بلند باد جناب **ه** که
غرفه فلکش فرش آستان باشد **ه** سایر
طبقه ادنی از امر او **ه** پسند **ه**
ظلال کمال و نوال جاه و جلالت امیر کامکار
کامیاب نامدار مالک **ه** قاب مقبول
اعظم سلاطین منظور کارم خواستین
غوث برآیا ناصر رعایا محمد و مؤید باد
و قوایم حشمت و قواعد ملکوت ابدالدهر
ممد و موکد خادم دو نخواست و جاگر هوا
خواه **ه** انکه اندر دل و جان مهر تو کارد
جاوید **ه** و انکه اندر همه عالم بتو دارد **ه**
مراسم ضاعت و لوازم عبودیت در سلک

عرض منتظم میکرد اند و صحایف اوراق
 زندگانی را بدعای ایام کامرانی و استعد
 مزید رفعت و وجهائی موشح و موشح
 میدارد بصلاح اجابت مقرون و بنجاح
 استجابت شحون باد ما مول آنست که این
 کمینه را محکوم فرمان لازم الاذعان ساخته
 منظور نظر التفات دارند **به** هر چه حکم کنی
 چاکرم و خدمتکار **و** رجال ما نظر عاطفت دریغ
 مدار **و** زیادت املال نمودن شرط ادب
 نیست **و** ظل عالی ابد اسکن هر مسکین باد
 وین دعا را ز همه خلق جهان آمین باد **سایر**
در جواب طبقه ادنی از امران نویسند
 مشکین نفس و غایب آمیز سحرگاه **و** منشور تو آورد
 صبا سلم الله **و** فواج عبیر پیروز و اید عبیر
 آمیز که از مهب عنایت امیر عادل و ای کامل

دور نامدار دلاور رفیع مقدار لزال
 قوام المله منوطا با ثار معدله و نظام
 اسباب السلطنه مربوطا با ثوار عاطفته و
 زنده بود **و** مانند بهشت در نکویی
 چون باغ ارم بتازه روی **و** در بهترین
 زمانی شرف آوردار زانی داشته در
 سیاهل مفاخرت و مباهات افزون
 غایت مسئول از افاضات خاطر فیاض
 آنکه نظر تعطف و اثر تطف از خادیم
 قدیم باز ندارند زیادت جرات نمود
 حد جا کران نیست **و** تا بهر صید مرغ اجابت
 همی زنند **و** هر صبح و شام اهل صفادای
 از دعا **و** با دایمیت مرغ اجابت شکار تو
 دامت دعای دولت دام لک العز و البقاء
صد و بطیقه اعلی از صد و نویسند

عنه معلی و سده اعلی خدام صدارت پناه
ایالت دستگاه صاعد در وه معالی و
مناقب عاج رتبه مفاخر و مناصب
متکفل مصالح جمهور و ام متضمن انتظام
امور عالم جلیس اعظم سلاطین اینس
اکادم خوافین صدر صدور عظام
زبدۀ جمع کرام دین هدار اکال ملک جهانرا
نظام لایزال مستقر آثار خجیاری و مهبط
انوار عظمت و نامداری باد مخلص مخصوص
انگ جان با تو در میان دارد مهرت اندر
میان جان دارد زمین ضراعت و تهال
بلب ادب احلال ملثوم گردانیده شرایط
خدمت مرتب میدارد و همواره انتظام
امور صدارت پناهی را از باد کاه الکی
مسائل مینماید و بی دعا میدارد

که کرد و مستجاب بهات شعلات مفارقت
و غلبات سطوات مباحثت نه برو حی
واقعت که خبر با استقبال ستیعا
سعادت زلال وصال تدارک پذیر تواند
بود و الله علیم بذات الصدور و رابطان
بیر حد املا در سایندن شرط ادب نیست
ظلال صدارت و ایالت ابدل مبسوط
و اخراج مهام کافه اناام بیام من غایت
شامله منوط و مربوط صدور در
جواب طبق اعلی از صدور نویسد
منشور جان فزای و توقیع دلکشای اغنی
مخاطبه عالیحضرت صدارت پناه عدالت
دستگاه ملجاء را باب قدوه اصحاب دول
کشف ملت زاهره مؤمن دولت باهره
زیننده مسند جاه و جلالت شایسته

سریر صدارت و ایالت لافالت کواکب
صدارت لامعته و شمس جلالت من افق
اکمال طالعته مشحون بقبول روایت
و مقرون بصنوف رغایب عاطفت
جوا فتاب زبرج شرق ظهور نمود در هر
فقره ازان توفیق و قیام عالمی از حقایق
مودع و در هر کلمه از الخطاب رفیع
جہانی از دقایق مستودع با قدم اکرام
آن وسیله افتخار و ذریعہ اقتدار را
مستقبل و متلفی کشت و چون انتظام مهام
سعادت انجام و جریان امور بر وفق
مراد و مرام از خوای آن مثال عالی خیطه
فهم در آمد صحیفه حال با رقام شکر
ایزد متعال مر قوم شد و الحمد لله خدا
دایما بنواید تصدیع دادن از دایره

ادب خارجت ظلال صدارت ممدود
و مؤبد و بساط ایالت مبسوط و مغلد
مدور و بطبقه اوسط از صدور و زینت
وصف ترا جنانکه تویی چون کم خیال کز هر
در خیال من آید زیاده چون و فوریت
و ظهور مراتب عالی جناب صدارت تا
نصیر جہا هیرایام ظہیر اہالی ایام مؤمن
عبثہ سلطانیہ مستشار حضرت خاقانیہ
زین الله سریر الصدارة بيمين علايه و
نورہ صدر الايالات بنور بهايۃ از غایت
اشتهار بزواياي آفاق و افطار احاط
نموده و اسماع اداني و اقاصي دبدبہ
جمال و طنطنہ کالشی از السنہ افاضل و
اہالی شنودہ اقدام بر ایراد آن کہ جرات
تمام است لایق نمیدانند تقطش و آرزو

و تشوق و نیاز مندی بپایان یافت دولت وصال
چون الطاف کامل و اعطاف شامل آن
مظهر جاه و جلال از مرکز عبادت و خیر
استبعارت متجاوز است **ه** بجباری که دانا
جهانست **ه** معبودی که دانا بی نهاست
که مشوق من بدیدار عزیزت **ه** زهر چتری
که کرم پیش از است **ه** زیادت ابرام نمیرود
مناجح امور دولت و اقبال و مطلع مهمام
عظمت و اجلال بر وفق مأمول و نفع
مسئول محصل و میسر باد **صدور در**
جواب طبقه اول خط از صد و هشتاد و شریف
بنده تراز و توقیع لازم الاجلال و الاغزاز
از عالیجناب صدقات آیات حامی شریعت
مبین صابط امور ملک و دین و ارث
مناصب و امارت و ایالت ناصب الویه

نصف و عدالت ادام الله تعالی بالعطایا
ایامه و اجری بین اشراف البرایا احکامه
ترین بالتفات خاطر عظیم و محلی باهتمام
ضمیر منیر **ع** رسید و زانیه دل زد و درنگ
ملال **ه** هر حرفی از آن مظهر سرمد از اسوار
مکنون و هر کلمه مظهر آیتی از آیات لطف
چون از مطالعه آن عبارات مشتمل بر دقائق
معانی و ملاحظه آن اشارات منطوی بر
حقایق روحانی نشاط دل تازه و سرور
بی اندازه گشت و چون از منظوق کتاب
عالی مفهوم شد که هر روز از مکامی نایب
الکمالی و دولتی لامع است و از افق توفیق
پادشاهی کوکب رفعتی طالع ریاض مرت
بر سخات حمد و سپاس ربانی تازه شد
و الحمد لله حد اکثر از زیادت جرات نرفت

کلیات مناظم انام بالتفات عالی مرتبت باد
معظمت مهام اکابر ایدم باهتمام وافی
صدور بطبقه ادنی از صدور نویسد
ابد الله تعالی دوام الصدرة وقوام الایامه
علو شان و سمو احسانه بعد از درایع بدایع
دعوات و دروایع و دایع خیات مرفوع
ضمیر منیر جناب صدارت مآب فضیلت
اشباب مروج شریعت غرامزین ملت معینا
ملجاء انام قوام امور و نظام مهام انکه جری
احوال بقیض فضل ایزد متعال جل ذکره
خیر و عافیت مقترن است و از هیچ
ممرصودی که سبب انقسام ضمیر تواند بود
نیست و الحمد لله حمدا لا انتھاء مستوقع
آفت که دیده انتظار دیده این محب محصل
را بکمل الجواهر کما بنات کتمحل ساخته

فرح و بهجت را مضاعف سازند بنروید
مصدق نمی کرد دولت جاودانی و سعادت
دو جهانی قرین روزگار باد **صدور در**
جواب طبقه ادنی از صدور نویسد
اصح الله تعالی عظام الامور بمیا من کلام
و رشح ریاض الصدور بمقاطر اقلام بعد
از ملاحظه نائی تأم و مطالعه مفاوضه
کرامی اعلام رای شریف انکه جریات
احوال این دیار مستتبع شکر حضرت
آفرید کارست و از هیچ ممرصودی که
ملازم مزاج نباشد سمیت انکشاف نیاید
الحمد لله علی نهایه مترصد است که برقرار
محرك سلسله مراسلت کشته شروع در
شروع سوانح مهمات و اخبار از کاهی
حالات لازم دانند زیات اطناب نمود

سعادت و کرامت سرمدی قریب ایام بخشنه
فرجام باد **سایر طبقة اعلی از صد و**
نویسند لازال مسند الصدارة متعلی
بجمال وجوده و شرف نیا بحال کرم وجوده بنده
دو تقوا که جز بوظایف دعا گوئی و رفا
رضایوی استغال ندارد با قامت مراسم
دعوائی که امترا از ارواح قدسیانرا وسیله
تمام و انشراح صد و در روحانینرا رابط
علی الدوام همان تواند بود جرات و حیات
ی نماید و علی کرد و الشهور و الاعوام و
مرور الدهور و الايام اسباب دولت
و اساس رفعت و عظمت نامتناهی را
از حضرت الهی استعای نماید مأمول
آنکه بسبب قبول و رقم وصول مرقوم
و موسوم گردد از عواطف بی کران

عوارف بی پایان تشریف خطاب عالی را
منتظر است تا در اتمام مهام که مأمور شده
باشد **مکری** بر میان جان بنده جان مکروار
بر میان بنده زیادت اقدام بر ابرام حد
خود نمیداند **مهر** ارسال بمائی بدو
و سعادت زمان زمان شرف و قدر
و عز و جاه زیادت **سایر در جواب طبقه**
اعلی از صد و نویسند من که باشم که بران
خاطر عاظر گذرم لطفاً میکنی ای خاک در
تاج سرم خطاب واجب العظیم و کتاب
لازم التکریم عالیحضرت صدارت پناهی
ایالت و شکامی محذومی ولی النعم صدر
سند عزیز و اجلال قطب فلک دولت
و اقبال دولت قاهره نایب سلطنت
باهره ثبت الله تعالی قواعد صدارته

و شیده بالادوام مبانی مکرر علی بشمول
انواع مرت و کامرانی و حصول صنوف
مرادات و وجهانی در اکرام ساعات
و اطیب اوقات شرف ورود ارزانی
فرمود **و** لطف لفظش داده با هم آب و
آتش را قرآن **و** حسن خطش کرده با هم نور و
ظلمت را قرین **و** صورت زیبایش منشور
سعادت را طراز **و** نقش حرفش خام اقبال
و دولت را **و** نیکو شرایط خدمت و لوازم
عبودیت موظف داشته بدست اعزاز بر
فرق مفاخرت نهاد و بر علو اعلام رفعت
که مضمون کتاب عالی متضمن آن بود مراسم
شکر و سپاس بجای آورد و الحمد لله جدا
کثیرا ثبت بندیل اطناب مستقیم لوازم
تصدیق است **و** باد اتمیت جاه و جلال

تو بر مزید **و** باد امدام غر و کمال تو بردوام
سایر بطقه اوسط از صد و نوبینده
عنه علیه بندگان صدارت پناهی **و**
ایالت دیکامی ناصب الویه ایالت و
منصب جلالت ملحوظ نظر عنایت ربانی
مخصوص عواطف عوارف سبحانی **و**
صد در ملک آرای روشن رای کز نور خورشید
روز و شب خورشید و مه راهست روشن **و**
قطره از لطف او سرمایه دریا و کان **و**
پرتوی از رای او پیرایه خورشید و ماه **و**
علی تو ابر الادوار و تعاقب الاعصار
ملاذط و ایفام و مقصد اعظم عالم باد
بنده هواخواه که بر عادت مستمره تو
طایف دعا گوئی و روایت رضا گوئی
مشغول است بر رفع خدمات اخلاص

شعار و مدحیات اختصاص دثار که
منشعب از صدق نیت و منبعث
از صغای طوبی باشد مصدع می گردد
و پیوسته موجبات مزید جاه و جلال
از بارگاه حضرت ذی الجلال استدعا
می نماید و میامن وعده اجیب دعوت
الداع مستطهری باشد زیادت خود
را مرتبه جبارت نمیداند **و باد**
جاهت بی قیاس و باد فیضت بی کران
باد عزت بی زوال و باد عمرت جاودان
سایر در جواب طبقه اوسط از صدق و نو
این نامه چه نامه است که چون باغ ارم از
نازکی و لطافت آن هر دم هم پینه
شود گلشن و هم جان تازه هم دیده شود
دوشن و هم دل خرم **و سایم کلزار مرحت**

و تعطف و شایم نو بهار مکرمت و تطف
که عبارتست از خطاب کرامی و کتاب
نای عالی حضرت صدارت پناه ایالت
دیشگاه قبله حاجات انام کعبه مراد
خواص و عوام مقبول دولت خاقا **نیم**
منظور حضرت سلطانیه عظم الله فی
الصدارة مدایج شان و رفع معارج
مکانه **و** چون عیش جوانان لجن فضل
بهاره در اسعد اوقات و اکرم ساعا
نزول التفات فرموده سواد دیده
در پیاض آن صحیفه کرامی حیران
پیاض حدقه سواد آن مخاطبه نای
نکران مورد آن و اقد غنی و موقع
آن خفه عالم لاریبی را لخطوات
تعظیم و اجلال تلقی و استقبال نمود

و چون از مطاوی آن صورت اشقام
مهام و نفاذ امر و احکام در آینه ادراک
ارتسام یافت زبان ابو ظایف حمد
کشاد و الحمد لله جلالات انفضام لم زیاد
قدم جسارت بر مبساط انبساط غنی
بقای دولت و اقبال و حشمت آباد
زان فزون که در اندازه شمار آید
سایر طبقه ادنی از صد و نویستند
سخن بیایم قدرش نمی رسد ورنه بقدر
طاقت و قوت نمیرود تقصیر چون
فاصلان روشن ضمیر و عاقلان صیاب
تدبیر در طریاض اوصاف جناب صدارت
مآب نظهر انوار نامداری مصدر آثار
بختیاری مجدد مراسم اهت و جلالت
موکد لوازم صدارت و ایالت و ضاء

الله صد و رطله الحق شواقب فضل و
افضاله و من علیهم بعوارف جلاله و اجلاله
عجز را وسیله تقصیری سازند بنده
را با فتور ذهن و قصور فهم در آن خو
نمودن لایق نیست **بجز خاطر ارحم**
سخن فراوانست **ولی چو سیل بدریا**
رسد فرو ماند **درین ولا که موصل**
صحیفه ضراعت احرام ملازمت بسته
بود بوسیله عرض نیاز خود را برخواستی
ضمیر آفتاب تاثیر گذرانیدن مناسب
نمود ترک اقدام بر ابرام عین ادب و
احترام است **آفتاب دولت کن**
فیض حق دارد کمال **تا بروز حشر امین**
باد را سیب زوال **سایر در جواب**
طبقه ادنی از صد و این نام چه نام است

که چون طره خوبان صد حلقه فرو نیت
هر پنج و خم او وین تازه رقم از قلم کیت
که بادا جان من دل داده فدای اقم او
نشان عالیشان و توفیق سعادت نشان
که کنایت است از مفاد و ضمه جناب
صدارت مآب ضابط امور مدبر
مصالح جمهور نصیر ملت پیکر
غراس ستاره قدر فلک صدر مشرق
طلعت شهاب سطوت بهرام کین
آمین ضاعف الله تعالی فی الصدارة
جلاله و ادام علی الانام ظلاله مشتمل بر
حصول مغانج کامرانی و وصول بمراد
آمال و مقاصد اما فی چون صبح صادق
از افق مکرمت دمید هر اشارت
محتوی بر بشارتی از لطایف غیبی و هر

سطری

سطری منطوی بر شطری از حقایق کلامی
و رود آن فتوحات غیبی را بقدم اجلال
استقبال نموده سبب مفاخرت دنیا و
آخرت دانست آنچه در ظلمت بگذرد
آرزو کرد و نیافت در سواد خط آن
توفیق مضمر یافت ز اشتیاق دست
عالیت آن نامه را کاه بر لب کاه بردل
کاه بر سر یافت چون اطالت سبب
ملالت برد عبا بهتر بود ختم کلام
میان صدارت و ماثر دولت بقیض
فضل الی بی سمت تناهی متصاعد و
متزاید باد و ذرا بطبقه اعلی از و را
نویسنده ظلال حسن عاطفت و مین
مرحمت عالی جناب معالی نصاب و ذر
آصف مکان آصف سلیمان نشان ناظم

مهام ملک و ملت مدبر امور دین و دنیاست
وسیلۀ افاضه امن و امان واسطۀ انتشار
عدل و احسان طراز خلعت نامداری
صفای طلعت کامکاری بر مفارق کافه
برایا و عامه برایا بخلد و مؤبد باد مخلص
هواخواه **ه** آنکه جز مدح تو اش کار نباشد
شب و روز **ه** و آنکه جز ذکر تو اش ورد
نباشد **ه** و سال **ه** سر نیاز بر خط اطاعت
نهاد و بخدمت در موقوف حضرت
امستاده عقود دعای نیاز مندان در
سنگ لیالی و ایام انتظام میدهد و
سجدهات روزگار را بدعای دوام ایام
وزارت و ایالت و خلود افاضات
اثار نصفت و عدالت موشع و مرشح
داشته امید میدارد که صبح این مرام از

رعایا

مطلع

مطلع اجابت طلوع نماید بزواید اطنا
مشوش خدام نمی گردد میان نصفت
کسای و مواهب عدالت بهجت افزای
بروز کار کافه انام بی شایبۀ انقضا
و اصل باد **وزرا بطبقه اعلی از وزیر**
جواب نویسد مثال آصف جم اقتدار ازده
لطف **ه** رسید و افسر دولت نهاد برین
لوامع انوار سعود آسمانی و طلا یع
اثار و فود کامرانی اغنی کتاب کرامت
نصاب آصف اعظم مدبر امور عالم
رافع مرافع عدالت عاقد معاهد
ایالت و جلالت ظہیر کبریا کرام بخیر
وزراء عظام ملاذ طوایف اغالی
مشید مبانی مکادم و معالی **ه**
حضرت دستور اعظم کر حوادث مبدم

برمدایج لغوت سینه او عاجز و قاصر لاجرم
قدم تجا سر بر بساط انبساط ناهاده التزام
طریق صمت می نماید شرح شوق بلغای
اشرف که مقصد اقصی و مطلب اعلی
همان تواند بود از دایره تعریف و مرکز
توصیف بیرونست **و** اشتیاقی که
مرا هست بغورش نرسد **و** سالها کز چه
بکوشد خرد دور اندیش **و** آنچه در طی
زبان بگذرد در تحت بیان **و** اشتیاق
من از آن هست بصد مرتبه پیش **و** زیادت
مصدق اوقات شریف میگرد **و**
باد چو حکم از لجه توفی انقلاب **و** باد
چو عمر ابد عز توفی انتها **نوعی دیگر و زدا**
بطبقه اوسط از و زدا نویسد و صفت آن
نیست که در خیر امکان آید **و** کاچه در فهم

خود بگذران پشتر است **و** چون کالائ
دائمه عالجیناب وزارت پناه ایالت
دستگاه ناظم مهام ملت بیضا مدبر
امور دولت غراخواجه عالی رای **و** شور
عالم آرای کشاینده عقد مهمات
ممالک دهاننده مظلومان از **توفی**
ممالک **و** آصف کافی کفایت صاحب
جشید فر **و** اختر برج وزارت خواجه
عالی کهر **و** بروجهی است که ثبت محلات
حساب آن در دفاتر خا طرو صحیف
صما بر صورت پذیر نیست لاجرم
روی نیاز سلوکی طریق ایجاز اختیار
نموده می گوید **و** خاموشی از تنای
توحد تنای پست **و** اشتیاق بالغای
لغای شریف که وسیله کمال حضور و

در بجهت و سر و دست از تقو
او هام صافیه و ادراکات افهام ذاکیه
گذشته **و** خام شکست و لبستم از تعداد
شوق **و** کان نه در تقریر ما کجند **و** در خبر
نرواید انبساط نمی نماید **و** دارد نظام
کار جهانی از لطف تو **و** کار ترا از لطف
الهی نظام باد **و** **وزرا را بد جواب طبقه اوسط**
از وزرا نویسنده خطاب واجب
الاستماع و کتاب لازم الاتباع جناب
آصف زمان ناظم مصالح بندگان عاج
معاینه وزارت نااهج منا هج ایالت
قامع انبیه احجاف رافع الویه انصاف
عظم الله تعالی مدارج شانه و رفع
معارج مکانه منور بانوار مراحم و مری
با ثار محارم شرف و رودار زانی فرمود

مشورات آن صحیفه شریفه قلابد جا
و منظومات آن نامه وافر الکرامه لالی
زواهر موردش را بصنوف تعظیم
و فنون تکریم تلقی نمود و چون **خاک**
آن مکاتبه و مطاوی آن مخاطبه مش
بدام دولت و مخبر از انتظام مهام
بود محامد الکی بتقدیم رسانید **ب**
مصدق نمی گردد تمتع و استظهار و
اسباب ممکن و استبشار در تضاعف
و ترادف باد **وزرا بطبقه ادبی از**
وزرا نویسنده اعلی الله تعالی
الوزارة شانه واعز انصاره واعوانه
عج مخلص که بد رایع مخالفت
متوسل است و تاکید قواعد مصاف
و معارف را متکفل دعا بی که به تبار

خلوصش غره روز منور و بروای مخصوص
طره شب معطر باشد مبلغ داشته عز
قبول را مترصد دست نوا بر آرزو مندی
بر وجهی اشتغال یافته که جز بزلال وصال
منطقی نشود و مواد اشواق بنوعی در
هیجان آمده که جز بشریت ملاقات تکلیف
نیاید و رجا و تقست که وسایل حصول
امانی و روابط و وصول بمنازل کامرانی
که کنایت از دولت مواصلت است
بخیر و خوبی مقدر و میسر گردد زیادت
اطالت نمود **س** قد بود فترت و جیه
زرقها سازد **ه** محرران فلک را کف تو
قانون باد **و ز یاد جواب طبقه ادبی**
از وزیران یا رب این بوی خوش از عرصه
بستان آمد **ه** یا نسیمیت که از روضه ضوان

آمد **ه** تازه شد در سرین باز هوای خط
کز صبار اچیه سبیل و ریحان آمد **نخ**
خامه مشکبار و رشحات قلم در رنثار
جناب وزارت مآب عالج معالج
وزارت و ایالت ناهج مناج نصفت
و عدالت لازال فی امور الوزاره علیا
و نظایات الظلم بانوار العداله تجالیا
جون تقای امانی موجب کامرانی و
جون نقد زندگانی سرمایه شادمانی
س رسید و دیده احباب از و منور
شد **ه** مشام روح را نفاس او معطر
شد **ه** درد قایق عبارتش اعجاز سخن
آراپی پیدا و در حقایق کتابتش آثار
معجز نمایی واضح و هویدا در مقابله
هر حرفی از حروف آن ظروف حکم

و در برابر هر نقشی از نقوش آن دفتر علم
بالقلم مالم بعلوم دعایی و شایسته گفته آمد
بتطویل مشوش اوقات شریف نمی کرد
جریان مهم بر پنج مرام و لای معالی در
سلک انتظام باد **پس ایربطیه اعلی از**
وزرا نویسند قایق انتظار ثاقبه و
تواقب افکار صایبه عالی حضرت اصف
اعظم مدبر امور عالم صاحب دیوان
اعلی مرکز دایره عز و علا را رفع مراع
عدالت عاقد معاهد ایالت مخدوم
عظیم الشان دستور دارا نشان المحقق
بالتدابیر الصافیة المستفیض من المباد
العالیه موجب انتظام کلیات امور
و معظمت مهم اهل ایام باد چاکر و درین
و خادم مکینه **سو** انکه پیوسته در خلا و ملا



آنچه گوید دعای حضرت تست **سو** مراسم
ضراعات و وظایف عبادیات باستان
جلالت نشان تبلیغ می نماید و در صمم
اسجار بدعای استقراردوام دولت
و نظام ایام مکت مشغول می باشد
بغیر اجابت مقتون باد توقع از لمعات
انوار باطن سعادت میامن جنان
دارد که این ذره خاک نشین را بر تو
التفات عالی سرافراز فرمایند زیادت
جرات حد خود نمیدانند **سو** زهر
آصف ازین به دعای پنجم **سو** که باد تا
ابد از عمر و جاه برخوردار **پس ایر**
در جواب طبقه اعلی از وزرا نویسند
نامه سوی من از آصف جم قد رسید
حاصل نامه مرادی که دلم می طلبید **سو**

عنوان صحایف جاه و جلال و دیاچه
جراید دولت و اقبال یعنی کتاب
عالی حضرت دستور اکرم مغیث حقوق
النعم وزیر اشرف افضل شهر ارفع اهل
در در یای وزارت دری آسمان ایالت
و جلالت قامع قواعد اجماع هادم
بنیان اعتساف لزال غره عالی از رفیعاً
و قصر قد ره مشید امیناً مشتمل بر اجناس
عواطف و محتوی بر انواع شرف و ورود
از رانی فرمود رقم حروف د لکشاییش
مفتاح کنوز دولت دو جهانی و نقوش
سطور جانقز امیش مصباح رموز سعادت
جاودائی مورد و جی آسمانی سیای آن
توقع رفیع را که عنوان جراید جاه
و جلال و فهرست صحایف قدر و کمال

است

است بقدم خدمتگاری استقبال
نموده انواع الطاف و اصناف
اعطاف که در ضمن آن مندرج بود
با صنفا فتنه و دعا مقابل ساخت
زیادت خود را مرتبه جرات نمیداند
و همیشه تابه بیاض نهاری آرند
مسودات لیال از برای ضبط حساب
حساب عمر و بقای تو باد جندانی که
از محاسبه عاجز شوند کمال و کتاب
سایر بطیقه اویسط از وران نویسند
وصف معالی تو که جبریت بی کران
افکند دخت عقل بگرداب حیرت
رفعت جناب اعلی و عظمی عتبه اعلی
خدام عالی مقام آصف اعدل وزیر
افضل اهل صاحب دیوان اعلی مرکز

عز و علی مشیر ملوک و سلاطین ظهیر
کبراء ملت و دین رافع اعلام وزارت
و ایالت ناصب رایات بصفت و
عدالت **و** آن آصفی که صفحہ منشور
دولتش **و** آراستست بخت بتوقع لا
یزال **و** نه بدان متابه است که ارقام
اقلام طبقات انسانی با وجود تعدادی
ایام زندگانی بکترین پایه از ان نشان
تواند داد پس تفکر و تصویر و دان
کثیر التقصیر چگونه در ان باب شروع
تواند بود **و** من از کجا وادی صفات
او ز کجا **و** میسول آنکه نظرات اشتقاق
که شامل احوال کافه عالمیان دارند
در باره این دولخواه دریغ نفرمایند
زیادت ایرام علامت سوء ادب میداند

و همیشه تا متولد شود ذکر و روایات
همیشه تا مترادف بود شود و سنین
هزار سال هلاک بقای عمر تو باد **و** شود
او همه اردی بهشت و فروردین **و** سایر
در جواب طبقه اوسط از وزیران نویسند
منت ایزد را که از نیکه لطف و جمال طهر
عمدیده را سرمایه شادی رسید دنیا
جبریده کامرانی و سر دفتر او را قائل
و ایمانی اعنی مخاطبه عالیجناب وزارت
پناه بصفت دستگاه ظهیر برایانصیر
و عایا قطب فلک نامداری مرکز دایره
بزرگوار **و** آصف دارا کف جم جاه
اسکندر و قاره **و** مشتري فیض عطارد
خامه مهر اقتدار **و** منظوي براه تمام
تمام و محتوي براعتناء لا کلام عز و رو

از زانی داشت در عز و آن غزایب
کوشواره عرایس مطالب و جواهر
زواهر آن طرایف لطایف ربورق لاید
عواید و مآرب دلسوخته غم اندوخته
که از وحشت تنهایی بی آرام بود بمقت
مشاهده جمال صورت آن کتاب و کمال
معنی آخطاب آرای تمام یافت و الحمد لله
حمد البداع زیادت از بن حد جرات ندارد
آفتاب جهان تاب وزارت و ایالت و
ماه عالم افز و نصفت و عدالت از
سمت احتراق در امان ملک علی الاطلاق
باد **سایر بطیفة ادنی از وزرا نویسنده**
جناب دولتماب دستور معظم مدبر
امور عالم رافع رایات وزارت و ایالت
جامع ایات کرامت و جلالت المتصف

بمقام الرویه الثاقبة المختص بميام التدایر
الصادقة **سوان** خواجہ کہ بی تقویت راک
متینش مضبوط نکرد و سر و سامان
وزارت **سوان** عوارہ عمل نزول موهب
جاه و جلال و مہبط اصناف الطایف
حضرت ذی الجلال باد بندہ دولخواہ
سوان انکہ از خادمان حضرت تست روز
و شب در دعای دولت تست **سوان** مراسم
طاعت و هواداری و روایت ضاعت
و خدمتکاری بعقبہ معلی سمت ابلاغ
و ارسال میدہد و فی السراء والضراء
بدعای مزید جہ و جلال و از دیاد
دولت و اقبال اشتغال می نماید بقوافل
اجابت ربانی و رواحل استجابت سبحانی
مقترن باد زیادت ابرام شرط ادب نیست **سوان**

نزدکانی بسیار در جواب طبقه ادبی از نور
نویسد قاصد رسید و ساخت معطر
مشام من در چین نامه داشت مکرر
ختم طایر معایون فال از شمیم جاه
و جلال جناب ایالت پناه عدالت نگاه
زبده وزرای زمان قدوه کبرای
عهد و اوان **و** آنکه رایش دهد اجرام
کواکب را نوره و آنکه کلکش زند اشکال
حوادث را خط **و** کاه نزول الروح من السماء
پرواز نموده ظلال اقبال بر مفارق
بندگان منبسط فرمود **و** طغرای توکش
مهر بود ماه علم **و** دل گشت از و تازه و
جان شد خرم **و** از عایت تقطیم نشاندم
اورا **و** بر حلقه چشم چون نگیس در خام

انواع الطاف و اصناف که از خوای
آن شال واجب الامتنان مستفاد بود
باد عیه عرش سایی و اشیه آفاق بهما
مقابل ساخت رجا با فاضلات مراحم
بی کوان و افادات عارف نشان آنکه
این فقیر حقیر را بالتفات خاطر عاطف
بهره مند سازند بزواید مصدع
خدام نمیکرد **و** باد معرفت بی قیاس
باد عبشت بردوام **و** باد قدرت در
باد جاهت مستدام **و** دیوان بیان اهل قلم
طبقه اعلی از دیوان بیان و اهل قلم نویسنده
نضارت ریاض ممالک بر شحات حمامه
مشکین شامه عالیجناب صاحب اعظم کف
طوایف امم مهملد قواعد تدبیر مشید
مباینی تقریر و تحریر طهر کبر اکرام بحیر

وزراء عظام رکن سلطنت با هر عضد
وولت قاهره قدوه عطاء زمان اسوه
ارباب عهد و اوان حاصل باد و ارقام
اقلام در بار کهر شاد انعام امور جمهور
را کافل مخلص مخصوص که جز بوظایف
دعا گوئی و رواتب رضا جوئی اشتغال
ندارد با رسال رسایل خدمات صافی
السمات و وسایل مدحات سالیه الصیفات
قدم در جاره انبساط می دهند و استقامت
مهام دولت و استقامت امور حشمت را
که وسیله آسایش رعایا و ذریعه آراش
برای است از حضرت حق سبحانه و تعالی
استدعا مینمایند **ع** و هذا دعا للبریه
شامل طی بساط مباسطت بطریق ادب
اقربست و فود توفیقات الهی و عبود

تأییدات نامتناهی ابد املاد م آستانه
عالی باد دیوانیان و اهل قلم در جواب
طبقه اعلی از دیوانیان و اهل قلم نویسنده
فرمان لازم الاذعان که از عالیجاه ایت
دشگاه والی اقالیم مجد و کرم مالک
ازمه ارباب سیف و قلم مدبر مناج
ملک و ملت ضامن انتظام مصالح
و دولت ناظم امور عباد کافل مهام
س اختر برج معالی که جهان از سر کلک
قضا قدرت او یافت نظام نامزد
این حقیر شده بود معطر بنسایم مکرم
اعطاف و مطیب بشمایم میا من الطاف
در اکرم ساعات و اطیب انات شرف
و رود ارزانی فرمود رفوم الفاظ
غزایش مفاتیح کنوز دولت دو جهان

و نفوس سطور در بایش مصباح روشن
سعادت جاودانی مورد عظیمش به
انواع اکرام و تعظیم تلقی یافت و مقدم
شریفش با صنایع احترام و تکریم
اختصاص پذیرفت بر واید جبارت
مشوش عین کرد و انواع مآرب اصناف
و اصناف مطالب دو جهانی در سنگ
مشیت منتظم باد **دیوانیان و اهل قلم بطبقه**
اوسط از دیوانیان و اهل قلم نویسند
ترا چنانکه نویسی کس چگونه وصف کند
که از تصور و هم و خیال پیرو سینه
چون دیر فکر ملکات ممالک فصاحت
و براعت از مشاهده جلوات صناعات
خواجۀ اعظم مغیث جمهور ام رافع
اعلام عدالت جامع اقسام ایالت مرجع

اعاظم مجمع مکادم کشف انام ملجاء اماجد
ایام **سو** آن کز فروغ شعله رای منش
پروانه صنایع طلبد شمع آسمان حیرت
و سفیر فطنت سالکان مسالک بلا
و جزالت در وادی ادای تنابیش
سرگردان پس بحر میر بیان و تقریر
بیان بسرحد توضیح و تبیین آن رسیدن
از جمله محالات و مقوله مستحیلات باشد
فهنای غایت البیان السکوت شرح سورت
فراق و وصف صورت افتراق در حوصله
تقریر و دایره تحریر تلخد بر واید املا
نی نماید **اعاظم** امال بر قوم دولت
جاودانی و رسوم سعادت دو جهانی
آداست باد **دیوانیان و اهل قلم در جواب**
طبقه اوسط از دیوانیان و اهل قلم نویسند

ملاطفه مشکین طراز و مخاطبه مسکین نواز
خواجه ذوی الاقتدار قدوه اکادم دهو
واعصار واسطه مدار ممالک وسیله
قرار مسالک ناظم امور انام مرجع انانی
ایام **و** خواجه کافی کفایت انکه نامش
ثبت شد **و** بهر عزت بر طراز دامن آفرزان
مزین بحیل حصول مطالب و محلی بزیر
وصال بمآرب **ع** نمود چهره و مآراکل
مراد شکفت **و** زبان کلکی که رقم آن صحیفه
کشیده مقرر اسرار بلاغت است **و**
حریر خاتم که نفیس آن نامه برداخته عند
کلش فصاحت نسیم عاطفتی که از مضمون
آن استشمام رفت وسیله از دیاد خلاص
و ذریعه کمالش اختصاص شد زیادت
اسباب نرفت ظلال عوارف انعام

لطایف اکرام ابد اخلد باد دیوانیان **و**
اهل قلم بطبقه اوسط از دیوانیان و اهل قلم
ضاعف الله جلالة و ادام علی الانام طلاله
بعد از اهدار تحیتی که از رواج فواج
صدورش مشام دلها معطر و از لوازم
طوالع و رودش دیده جانها منور گردد
مرفوع ضمیر منیر میگردد اند که از حیل
مکلات اسباب دوستداری و نجات
اوضاع حق گذاری اجبار و اختیار
یاران و اعلام و استعلام عوارض است
اگر عنایت نموده از قضایای کلی و جز
که در آن صوب ساخ شده باشد شرف
انها ازانی دارند بی شبه عوارض از آن
و غوم و شوایب الالم و غوم تمامی
مرفوع و مندفع خواهد گشت بزوائد

مصدق نمی کرد و مادر دولت و میامین رفت
مضاعد و متزاید باد **دیوانیان و اهل قلم**
در جواب طبقه ادبی از دیوانیان و اهل قلم
در شمع خامه شکر خایب مشتمل بر فنون
لطف رسیده چمن سینه تازه کشت و
دیوان کل راحت ز باغ روح دمید
عنوان دفتر مقاصد و مطالب و طراز
کسوف امانی و سائب اعنی ملطفه صفا
اکرم اعدل ناظم مصالح دین و دولت کریم
خزین المصابیح جیل رفیع البراتب **و**
آنکه در پیش فیض خامه او **و** ابر کوهر نشان
مجل باشد **و** در ائین ایام نزول افصال
و انعام فرموده چون از خوای آن دلایل
دوام دولت و نظام مهام رفعت لایح
بود در وظایف حدائی افزود زیادت

الطیاب نرفت امداد کامکاری و آثار
نامداری موبد و مخلد باد **سایر طبقه**
اعلی از دیوانیان و اهل قلم نویسنده
مدیر مهام عالمیان و اصلاح امور آدمیان
باهتمام رای شکل کشای خدام عالیجناب
معالی نصاب صاحب ارفع اعلی خواجه
اشرف اولی منج برامات سینه و سیله
حصول مرادات کلیه مؤبد افاضل مقوی
ارباب فضایل **و** خواجه والا حسب
مشکل کشای خافقین کا مشال حکم او باشد
جهان را فرض عین **و** مفوض باد دعا کوی
معتقد که نظیرش در ارا دت و اخلاص
مفتقد است و عیامن همت آن عالی
رتبت مفتخر و معتقد الوق خدمات
و افیه و صنوف دعوات صافیه از رو

هواداري و خدشكاري بعبث عليه رفع
ميكند و دوام ايام دولت را كه واسطه
عظمت و رابطه شوكت است دعاي
نمايد بر منصف اجابت و منظره استجاب
جلوه نماي باد ترك اقدام برابر امين
ادب ميداند ظلال جلال بسوط و ممد و
وخانه حالي مسعود و محمود باد **پايرود**
جواب طيحه اعلی از ديوانيان و اهل قلم نو
چه لطف بود كه ناكاه رشح قلمت حقوق
خدمت من عرض كرد بر كرمتم بنوك
خامه رقم كرده سلام مرا كه كارخانه دور
سباده رقت مفاوضه كرم و ملاطفه
لازم التعظيم ملازمان عاليجناب سعادت
مناب خواجه معظم ملاذ جمهورام رافع
اعلام عدالت جامع اقسام ايالت مشيد

مباني تدبير مهند قواعد تقرير و تقرير
صاحب معالي كز طريق اقتدار داده
كلك بقرارش كار عالم را قراره موصوف
بصفات سينه و موسوم بسمات رضيه
ظهور نموده مواد فرج و بهجت را متضا
و مترادف ساخت هر حرفي را بالوف
ادعیه و هر كلمه را بصنوف ائينه مقابل
گردايند هديه مختصر و تحفه مختصر اين حقير
البحر قاف نظر قبول اجناب ندارد اما از
ماثر اخلاق رضيه و ميان اوصاف
مرضيه می سزد كه آنرا در محل رضا و
موقع استرضا جاي بخشند زيادت
جرات شرط ادب نميدانند ذات عالي
مقدار بر مصاعد جاه و ختیار مرقی
و متصاعد باد **پاير بطيحه اوسط از**

دیوانیان و اهل قلم نویسند سلامی جو
ارواح قدسی مکرم سلامی جو اجرام علو
معظم بامرام مدحاتی که نسیم خلوصش
از مذهب اخلاص و نسیم خصوصش از جن
اختصاص و زود خفه مجلس عالیجناب
دو تمام مجازار باب ملل مرجع اصحاب
دول جلیس کابر عظام اینس اعظم کبریا علی
الله تعالی شأنه و ابدا فی الدولة زمانه
نیکرد و اندو علی الدوام استدعای نماید
که نسیم توفیق از مذهب تقدیر متنسّم شده
کو کب اتصال از ذروه اقبال طلوع
نماید دل از لوازم مهر جمال یابد نو
زیاض جان ز نسیم وصال تازه شود
اگر دعا کوی مهجور را بتشریف جواب که
سرمایه مفاخرت و پیرایه مباهاتست

مشرف سازند اثر نقصی بر تبه کال و درجه
جاه و جلال لاحق خواهد شد که نگردد
تا بش خورشید اگر در بدخشان لعل سازد
سنگ ترک اقدام بر اطناب عین ادب
می شناسد مطالب عزت و مآرب
روفت محصل و سیر یاد سپارد در جواب
طبقه اوسط از دیوانیان و اهل قلم نویسند
صیار سید و ز الطاف خواجه داد نوید
شکفته شد کل دولت ز بوستان امید
کتاب صنایع دثار و خطاب بدایع
انار عالیجناب خواجه اعظم و الی اقالیم
مجد و کرم مرتب مصالح انام ناظم امور
اهالی ایام کافل مرام عباد متکفل مهام
بلاد خواجه کز کال عدلش هبت
ملک آباد و خلق آسوده سعادت

روح را در تباح و سینه را انشراح داد و شحات
افلاک را شک قطرات سحاب و نظم کلاش
غیرت در خوشاب مورد بهایونش را
نزهتگاه دیده دل ساخته بقدر قوت و
اندازه قدرت ذوابت تعظیم بجای آورد
تفقد خاطر خطیر و التفات ضمیر منیر
که در مطاوی آن منشور سعادت بخش
از رانی فرموده بودند از مراحم بزرگان
بعید و بدیع نمود بر و اید اطناپ مشوش
نیکرود مقتضیات ایام و لیالی موجب
از دیاد مراتب معالی باد **سایر طبقه**
ادبی از دیوانیان و اهل قلم نویسند
هر چه اندیشه را بران دستست به پیش قدر
بلند او پستست چون قلم زبان از شروع
عروج بر اوج اوصاف جناب خواجه

71
اکرم صاحب اقدام اعظم مستجمع اسباب
معالی متکفل امور ادائی و اعالی رافع
اعلام عوارف جامع اقسام عواطف **و**
آنکه باری خاطر صافش سر کشد مهر در نقاب
حجاب قاصر است و زبان قلم از وصف صعود
بر دروه سپهر نفوت او عاجز و مقصر
بمفتاح عبادت این ضعیف چگونه فتح
ابواب ادای آن میسر تواند شد **ع**
کرد این اندیشه کشتن نیست حد چون می
وصف غلبات جذبات خاطر مشتاق
و لمعات شغلات نوایر اشتواق باندازه
تقریر مهندس ضمیر و تقریر منشی خیر
نیست بر و اید جزات مصدع نیکرود **و**
دولت را باد حشمت بر عین عزت را
باد شوکت بر یسار **سایر در جواب طبقه**

ادبی از دیوانیان اهل قلم نویسد صحیفه که
از ان نوک خامه یافت رقم مرا اینس دل
و راحت روان آمد کتاب نامی و خطا
کرای جناب صاحب اعظم خواجه اعدل
اکرم مدبر امور ادبی و اعلی مهد قواعد
مکارم و معالی ناصب ریایات عوارف
رافع اعلام عواطف **سه** انکه بذات شریف
بی بدل او خمر بود صاحبان تاج و تکیه را
روان بخش چون آب زندگانی و دلاویز
چون لذت کامرانی در بهترین آبی و خوش
شترین زمانی بنظر و پیوست عقود
معانی در سلک آن الفاظ و عبارات
تنظیم و رسوم معالی در طی آن کلمات
تامات مندبج و مرتسم خطوات اکرام
واقلام اعظام تلقی تمام یافت **و**

عذر را یادی تو در نامه راست ناید هم در
دعا فرام کان خوب می نماید امداد تمنع
و استظهار و اسباب ممکن و استبشار در
نضاعف و ترادف باد **سیادت بطبقه**
اعلی از سیادت ابو سید **ه**
مستدر علی نقابت و سریر شریف سیادت
و جنابت بذات شرف عالی حضرت مرتضی
دفع محبتی منبع نور و عین امامت عین
نور کرامت مقتدای سادات مجاز **رب**
سعادات زبده اولاد سبطین اسوه
المجاد خافقین مظهر اسرار نبویه مهبط
انوار علویه علی مرور الایام مزین و
محلی باد و مرایای ضمایر اکابر انام بصیقل
الطاف و اعطاف آن نقاوه دودمان
عبد مناف منوره و محلی مخلص دعا گوی

س. اله در موقف عبودیت. کمر صدق
بر میان بسته. بار سال میان من و عوالتی
که منشعب از صدق نیت و منبعث از
صفای طویت باشد عهد و اخلاص را
بجدی سازد و از سر عقیدت خالص
نیت صافی بدعای دولت نقابت پناهی
که صلاح بی غایت و فلاح نامتناهی
بر آن متفرع است اشتغالی نماید و از
حضرت عزت غر شانه امید اجابت
دارد و بخواهد ابرام نمودن علامت
ادبی است سایه عاطفت و سیادت
بر مفاصل اعظم انام ابد مرسوم و
مستدام باد **سیادات در جواب طبق**
اعلا از سیادات نویسد این کتاب نای
از درج سیادت کو میریت. وین خطاب

دلکش

دلکش از برج سعادت اختریت.
فواج ازهار شجره طیبه ولایت و لوامع
انوار نیره زاهره هدایت اعنی مخاطبه
اشرف عالم حضرت مرتضی معلی مجتبی شکر
صدر امت با صره بدر ملت زاهره طره
ناصیه سیادت عزه جبهه سعادت نقاوه
اعظم تجارز بده اما جد نقبا قدوه زمره
علویه اسوه عترت نبویه اقدم جاهیر
کبرا اکرم مشاهیر عظمای مشتمل بر فنون
الطاف و محتوی بر صنوف اعطاف
شرف و رودار زانی فرمود و چون از
مضمون الخطاب مستطاب تمهید قواعد
حصول مرادات و تکمیل مراتب طهور
سعادات مفهوم شد امداد شکر تمام
و تواتر یافت از برکات انفا س عالیه

استشمام را به التفات می رود و مستظهر است
که مأمول بشرف قبول اقتزان یابد زیادت
اطناب مودی بسوادب است ایام میاد
بشواهد سعادت مقرون باد و آثار معالی
بافزار فیض لایزالی مشحون **پیادات به**
طبقه اوسط از پیادات نویسنده
بجای سد بکال تو فهم دور اندیشی که از خیال
و کان هست وصف قدرت پیش چون
تقریر محاسن ذات معنی و تقریر مباهات
صفات مزی عالیجناب سیادت مآب
مصدر مآثر و مناقب مظهر محامد و
مناصب انسانی عین سعادت عین انبیا
سیادت خلاصه اولاد رسول نقاوه افعاد
بتول بمثابة ایت که سهام او هام فضیلا
به هدف تعریف آن نرسد و ضمایر اکابر

بلغابر

بلغابر استرار توصیف آن اطلاع نیابد
اگر در این باب شروع می شود و غرض واضح
است تمنا ی خلوص و خصوص نیست
که بتواتر و توانی در ادسال ملاطفات عالی
که سبب سرور و موجب حضور قلوب
و صدور است اهتمام فرمایند بر و اید
اطناب مصدع نمیکرد قواعد مناقب
نقابت و مبانی مناصب نجابت بتأید
الهی و تاکید فیض ناشناهی موکد و شدید
باد **پیادات در جواب طبقه اوسط**
از پیادات شمایم کلزار قدسی و نسایم
هدایت فردوسی که بدست یاری شمال
اقبال از ریاض التفات عالیحضرت نقا
انتساب مرتضی اعظم محبتی اکرم مهر
نقابت ماه آسمان نجابت خلف اعظم

اسلاف شرف اکادم اشرف وزیده بود
مشمول بر میا من الطاف بی غایت و محوی
بر کام اعطاف بی نهایت شرف نزول
ارزانی داشت هر لفظی متضمن بری از اراد
فی کتاب مکنون و هر حرفی مبین حکمی از
احکام نون و القلم و ما یسطرون مود
شریف را عنوان مفاخرت دینی
و فخر است سعادت اخروی دانست متوقع
انکه تا زمانی سعادت ملاقات بترادف
مخاطبات مغرور گردانید که وسیله مقصد
عظمی و ذریعه کرامت کبری همان خواهد
بود بزواید املال نمی نماید **و** بیست
خال بتوجا و دان مزین باد که تو خلاصه
ترکیب جارا رکابی **پاد** **دات** **بطبقه**
ادنی از پاد دات **نویستد** جناب سیادت

سعادت ایاب مرتضی امجد محبتی اسعد
زیده نقباء سو خیار دفع الله تعالی معارج
سیادت و نور سوا طع امار سعادت
را سلامی که محتوی بر خلوص اعتقاد
و منطوی بر وفور محبت و و داد باشد
ببلغ میدارد و ادراک شرف ملاقات
شریفش را که آینه طلعت آمال و آمل
و طلیعه مواکب مسرت و شاد مانی
است استدعای نماید توفیق سعادت
اجتماع با حسن صور و امین اوضاع
مقدور باد ترصد میرود که در فتح الباب
از سال جواب بتقصیر قلم مرحمت رقم
رضانند هند که استنشاق نسایم محبت
و استشام شام مودت مترتب بر
مطالع است زیادت اسباب نمود

ظلال سعادت و سیادت ابدا مخلد باد
سیادات در جواب طبقه ادبی از سیادت
ظرایف لطایف محبت آثار که عبارتست از
مکاتبه جناب سیادت شعار مرتضی رفیع
مجتبی منبع جلیل الاصل جلیل الوصل طاهر
الانساب طاهر الاحساب خلد میامین سیادت
و نقابته شحون بلطف عبارت و مقرون
بحسن استعارات سمت ظهور یافت از
مطالعه آن عبارات محتوی بر وقایق
معانی و از ملاحظه آن اشارات منطوق
بر حقایق روحانی فضا دل ناز و سرور
جانی اندازد گشت طریق محبت آنکه بر
همین منوال روز بروز با اعلام سولخ
وقت محرک سلسله نقادف بوده نسیان
روابط را جایزند دارند زیادت اطالالت

نمود پایه سیادت بلند و سایه سعادت
ابد پیوند باد **سایر طبقه اعلی از**
سادات کوی سده سیادت پناه و آستانه
سدره اشتباه بندگان مرتضی علم مجتبی
اکرم مظهر محامد و مناقب مصدر ماکر
و مناصب خلاصه اولاد رسول نقاوه
احقاد بتول زبده اعظم جناب قدوه
اکا دم نقباماه آسمان عزت و جلالت
مهر سپهر نقابت و ایالت علی مرور
الدهور و الاعوام و کرو و الشهور و
الایام مستقر سعادت ازنی و مطمح انظار
گرامات لم نیری باد بنده مخلص که بوظایف
بندگی مشغول است زمین نیاز دایلب
ادب ملتوم که دایند بعرض ظرایف
اشیه که از تنسم و ایح ان ریاض امن

نضارت و از تشم فواجش گلزار
قدس طراوت یا بد مصدع جناب
دفع میکرد و عقیب الصلوات
از حضرت مجیب الدعوات دوام ایام
سعادت فرجام ملازمان سده سیادت
در بیت رامستدعی باشد بین اجابت
مقرون و بغیر استجاب مشحون باد
از خدام عتبه سیادت پناه بفنون
عنایات و صنوف رعایات مستطهر
است زیادت اطناب علامت جلال
منه سیادت و سریر سعادت بمیان
دین پروری و مآثر فضیلت کسری
مزین و محلی باد سایر در جواب طبقه
اعلا از سیادت نویسنده رشایح قلم اکرم
و رواج دیارین بسایین التفات

77
و اهتمام عالی حضرت سیادت پناهی سعادت
دستگاہی مرتضیٰ مزکی مجتبیٰ معلی زبده
اکارم قدوه اعظم صدر است باهره
بدر ملت زاهره ثقاوه زمره علویه
اسوه عترت بنویم اسبغ الله تعالی ظلال
نقابته و خلد میامن سیادت چون طیب
روایح از هار و فیض فواج اسرار
حدایق ارواح و اعیان صادق را
چون گلشن فردوس مزین ساخت
مورد عظیمش با نواع اکرام و تعظیم تلقی
یافت و مقدم شریفش با صنایع
احترام و تکریم اختصاص پذیرفت
صنوف عنایت و ذره پروری که در
ضمن آن اندراج یافته بود بدعا کوی
دولت ابد پیوند مقابل گشت زیادت

جارت حد خود نمیداند قواعد مثبت
نجابت و مبانی نقابت یتأید الکی
تاکید فیض نامتناهی موکد و مشید
باد **سایر طبقه اوسط از سیادت**
نویسنده تمهید قواعد سیادت و تأسیس
مبانی سعادت بذات اشرف عالیجناب
نقابت انتساب ناصب رایات ملت
پیشا جامع کرامت شریعت عز اخلف
اشراف اشرف اخلاف قبله فضلاء
انام کعبه علماء اسلام مزین و آراسته
باد بند دعا کوی که بر لوازیم ارادت
استمرار و استمرار دارد بنشر دعایت
خوشر از نیم دلکشای سحر و عرض
شای بهتر از شایم راحت افزای کلبر
طری مصدع خدام میگرد و انا اللیل

و اطراف النهار بمطابقت زمرة المستقرین
بالاسحار برادعیه دوام ایام سعادت
انجام مواظبت مینماید بغیر اجابت مغرر
باد رجا و انتقست که از خدام عتبه جناب
سیادت مآب بفنون عنایات و صنوف
رعایات محفوظ گردد زیادت جرات
نرفت سریر نقابت و سیادت بذات
شریف و عنصر لطیف مشرف باد
سایر در جواب طبقه اوسط از سیادت
مناظم اقلام کوهر بار و مقاطر ارقام در
نثار عالیجناب سیادت مآب رافع
ابنیه کمال ناصب الویه عز و جلال
مورد مناقب شریفه صاحب مناب
منیفه مرتضی اشرف رفیع مجتبی افضل
منیع مهد الله تعالی ارکان العلی بانوار

سیادت و بنیان الهدی با ثار نقابت
مزین بگو بزبور عز و جلال نزول
اقبال فرموده باعث تعاقب اسباب
بخت و توان ترا تا سر ت کشت هر
حرفی را بهتر از خدمت و دعا و هر کلمه
را صد هزار مدحت و ثنا مقابل گردانید
ریادت جسارت نمود آثار سیادت
و معالی با نوار فیض لایزالی سخون
باد سایر بطبقه ادنی از سادات نویسند
اعلی الله تقایی عجاویم سیاده قدرد و
شرح بکار دم النقاۃ صدره بنده هوا
خواه که لباس ارادتش بطراز اخلاص
مطرزست ذرایع بدایع دعوات و
روایع و دایع حیات بمستقر شریف
ابلاغی نماید و همواره انتظام امور

سیادت مآبی را مستدعی می باشد سعادت
اجابت مقترن باد بساط شرح و بسط
الام ایام فراق و نکایت شکایت از ان
اشتیاق طی نمودن اولی میداند چه
تقریر و خبر برش **و** زهر چه و هم تصور
کند برون باشد **و** زهر چه فهم تعقل
کند فزون آید **و** مناقب سیادت
و مناصب سعادت ابدادر تر اید باد
سایر در جواب طبقه ادنی از سادات نویسند
ملطفه لطافت آثار جناب سیادت دثار
مرتضی اعظم محبتی علوی الشیم مظفر
بنویه مهبط انوار علویه عظم الله تعالی
فی مناقب النقاۃ شانه **و** سخون
بفنون سرفرازی **و** مقرون بصف
دلوازی بدولت ورود مرده حصول

مقصود از زانی فرمود حسن ادب با دار
آن عوارف و خدایان عواطف جز بو
ظایف دعا و روايت مدح و ثنا اجاز
نهاد و چون منطوق آن مخزن لطایف
و مطلع ظرایف از انساق امور دوت
و طراد رسوم رفعت مبنی و مخبر بود
مراسم شکر و سپاس باری بتقدیر
رساند زیادت الطناب نمود سنان
عاطفت سیادت مآبی بر مفارق ادا
و اعالی مدد و باد **مشایخ بطبقه اعلا**
از مشایخ نویسنده حضرت قدسی منقبت
فردوسی منزلت سلطان ولایت
شعار پیشوای مشایخ عالم مقدار تاج
دار ممالک کرامت تخت نشین اقالیم
امامت فاضل زمره ملوک مرشد

ارباب سلوک عالم معاملات طریقت
صاحب مکاشفات حقیقت برافرازند
لوی تصوف برافرو زنده چراغ معرفت
همواره مظهر انوار کالات ملکوتی و
مطرح انوار افاضات لاهوتی باد مرید
نیازمند که پیوسته از ضمیر منیر مقبوس
انوار فتوحات غیبی و ملتزم اسرار
فیوضات لاریبی می باشد دعواتی که
صفای صفوتش مزیل آثار کدورت
علايق و مدحاتی که بقای فطرتش صیقل
غبار ظلمات عوایق باشد جرم مقدس
مهدی و مخفی سازد و بر تعاقب از من
و دهور و تتابع ایام و شهر و مرید
افاضات روحانی از جناب جلال
احدیت ربانی استدعای نماید و خدا

الدعاء خير الدعاء ان يهت على نية
التماس ^طميرود که این کینه را از قبول خا
عاطر که آینه مشاهدات غیبی و مجمع وارا
دات لاریبی است بخطی کامل فایز و
مستعد گردانند زیادت عبارت
فی رود حاشیه سجاده عالی مهبط قوس
ذی الجلال و مورد و ارادات لایزال
مشایخ در جواب طبقه اعلی از مشایخ
نویسنده مشرقیات انوار صفا و لمعات
اتار جام جهان نما که عبارت است از
عالم خطای مستطاب حضرت حقایق
پناه معارف دستگاه ناصب رایات
حکم کاشف آیات نعم مفتاح مفاتیح
غیب فلاح خزاین لاریب هادی انام
مرشد ایام لازالت سده مورد اصنا

الکرامات و مصدر انواع المعالی والکمال
محتوی بر اسرار مختص بر حجت من بشاء
جون آفتاب عالم کتاب از مطلع ذره پرور
طلوع نمود مورد آن دارد فیسی و ورود
آن و افد لاریبی را بلب ارادت ملتوم
کرد اینده بر فرق افتخارها و وضوح
چهار استقامت احوال و تیسیر اسباب
امانی و آمال موجب تضاعف مواد
شکر گذاری و ترادف امداد سپاسدار
شد ترک اقدام بر عبارت عین احترام
میدانند لوح محفوظ خاطر سعادت یاکثر
مجمع افاضات انوار ربانی و منبع شجاعت
اسرار سجائی باد **مشایخ بطبقه اوسط**
از مشایخ نویسنده احوال دل بدست
چه محتاج گفتن است ه بر شمع سوز سینه

پروانه روشنیست چون مرآت رای
فیاض عالیناب طریقت تاب مطلع
انوار کرامت منبع آثار الهامات مرکز
دایره صدق و یقین محیط نقطه توکل
و نمکین مخزن و اسرار لا هویتیه مطلع
انوار جبروتیه نتیجه اولیا کرام بقیه
اصفیا عظام که منصه ادراک حقایق
و محل شهود اسرار دقایق است صورت
حال این محب معتقد مخفی و محبوب
نیست لاجرم تعیین آن صورت و تعیین
آن معنی را از مقوله تخصیل حاصل دانسته
بر واید اطالت می نماید ضمیر پاک
تو کاینه خدای نماست ز کرد غفلت و
زنک کدورت ایمین باد مشایخ در جواب
طبقه اوسط از مشایخ نویسنده

خطاب قدسی که متضمن برکات نجات
الهی است از عالیناب طریقت انساب
رافع رایات و بینیه صاحب آیات یقینیه
ساکل مساکل شریعت و اقف موافق
طریقت و حقیقت کاشف اسرار ملک
و ملکوت ناظر انوار قدس و جبروت
اطیع الله من مشارق معارف الدات
بدره و شرح با آثار انوار تجلیات الصفات
صدره شرف و رود یافته مقرون بهوا
طف کتاب انزلناه الیک از و رای سراد
عوالم غیب جهره کتای کشت بازار هرگز
از ان خطاب مستطاب و ظایف محبت
و و داد و روائت مودت و اتحاد
بموقف تبلیغ میسر یابد و از حضرت دایم
البقا جل ذکره اسباب نیل سعادت النقا

استدعای نماید و ما ذلک علی الله بفریز
زیادت مصدع نمی شود **دل روشن**
قابل را زیاد **در فیض بر خاطر ت باز**
مشایخ بطبقه ادنی از مشایخ نویسنده
میان اوقات برکت سمات عالی حضرت
مرشد محقق هادی کامل مدقوق جمع منبع
علوم روحانیه جمع فیوض بجانیه
قطب فلک کرامت و ولایت مرکز
دایره درایت و هدایت سلطان مشایخ
عظام قطب الاقطاب ایام کاشف
اسرار ملک و ملکوت ناظر انوار قدس
وجبروت مخزن لطایف قدسیه معدن
معارف انسیه بروز کار طوایف مستر
شدان انام واصل باد و مقاصد علیه
مریدان مطالب سینه مستفیدان از

نظر همت عالی رتبت حاصل بنده معتقد
آنکه در موقف عبودیت **داغ اخلاص**
بر چنین دارد **بعرض دعایی که از**
ریاض تقریرش فوایح اخلاص فایح
و از حدایت تقریرش رواج اختصار
لا یج باشد مصدع خدام می گردد و **طیفه**
شریفه دعای دولت ابدی و ضابطه
زابطه تنای سعادت سرمدی اشتغال
می نماید و ارجو الاجابة بعد الدعاء
میسول آنکه در خلاصه اوقات و نقاوه
انات از نظر سعادت اثر که وسیله حصول
امانی و ذریعه ظهور سعادات جاودا
است محروم نگذارند زیادت حرارت
نرفت خاطر عاظر از هر و ضمیر منیر
مرات مشاهدات طوابع غیبی و ملاحظاتی

لوامع عوالم لاریبی باد سایر در جواب
طبقه اعلی از مشایخ نویسنده نجات افغان
مقدسه و در شغلات اقلام مطهره عالی
حضرت مرشد زمان مقتدای محمد
و اوان افضل مشایخ و ایام اکل هذاه
انام صاحب ایات ریاضات ناصب
دایات کشف و کرامات سلطان
محققین برهان صدیقی مفتاح
کنوز معارف ربانی کشف رموز
عواطف سبحانی که حاوی اسرار کتاب
احکمت ایات بود از مذهب کرامات
سینه و منبع مقامات علیه فالج و
فايض شدن سیم روضه دار السلام
و شمیم طره خود مقصوده فی الختام
از نقشی کن توفیق بمشام جان پست

عذر مکارم خدام جز بقاعد از
قواعد عذر خواهی تیسیر یثرب نیست
زیادت جسارت نرف ذات بابر کا
مبتکره الصفات ابد الدهر بر و ساده
ارشاد و افادت و سجاد سداد و
عبادت ملاذ مسترشدان مناجیح خیر
و پناه مقبسان انوار حقایق سلوک و
سیر یاد سایر بطبقه اوسط از مشایخ
نویسنده انوار اسرار فیض اقدس
از باطن منور مقدس عالیجناب
ارشاد مآب شیخ الانام مقتدای طوایف
اسلام مشع علوم روحانیه مجمع قیوس
سبحانیه مرشد اکرم قدوه مشایخ عرب
و عجم المتوطن فی قباب سبحات السحاب
نیله المستهلک فی لمعات الجذبات الربانیه

بر قلوب مستعدان قبول افاضات و
مستعدان نتایج ریاضات فایض
باد مخلص معتقد که آیات اخلاص
بر صحیفه خد مکاری نگاشته تنایمی
که از مضمون مناشیر بتا شیر صبح سعادت
خبر دهد و دعای که بر اشارات یمن
و برکت اطلاع بجستند بقبه سمت ارسال
میدهد و از حضرت رب الارباب
عمت مواهب و تمت رغایه سببی که
متضمن نیل ملازمت تواند بود استعدا
می نماید آنم علی کل شیء قدیر زیادت
املال نرفت نفوس متوجهان رو
رضا و قلوب مجاوران منفه صدق
وصفا بمیامن انفاس منیفه و برکت
اوقات شریفه منور و مزین باد

سایر در جواب طبقه اوسط از مشایخ نو
همراه صبا را خجسته باغ بهشت است و بانامه
پاکیزه آن پاک سرشت است و رقعات خامه
خدا م عالیجناب هدایت انجام منبع انوار
گرامات مطلع انوار الهامات محیط
نقطه صدق و یقین مرکز دایره توکل
و تمکین غوث برای اغیث عطایا لالزال
دایه فی سبیل الهدایه دلیلا و مقالم
لعطشان المعرفه الاحدیه سلسبیلادر
احسن اوقات و ایمن ساعات شرف
و رودار زانی فرمود از ایمن مطالعه
آن کتاب انشی سمات و ذوق مشاهده
الخطاب قدسی صفات ع بشکفت لم
چو غنچه از باد صبا و ارسال اشارات
عالیه را در کفایت مهمات مترصد است

تا وظیفه اعتقاد بتقدیم رساند زیاد
ابرام رتبه خود ننمیداند **و** بر مرکز مراد
توکان قطب عالمست **و** پیوسته دایره
فلک را مدار باد **سایر طبقه ادنی از**
مشایخ نویسند میامن الفاظ علیه
وبرکات اوقات سینه جناب شریعت
شعار طریقت دثار یتیمه اتقیا عظام
بقیه اولیاء کرام قدوه اولی النفوس
طاهره اسوه ذی القلوب باهره مخزن
معارف قدسیه معدن لطایف نسیه
بکافه طالبان معارف ربانی و عارفان
موحید سجای و اصل باد مخلص
واضح الاعتقاد که همواره متعطش
مشارب مشاهدات عینا یشرابها
عباد الله می باشند بعرض ادعیه که

نسایم اعتقاد از لطایب رواج آگاهی
توان نمود مصدع میکرد و همگی
اهمیت برادران دولت ملازمت **مقصود**
میدارد ابواب حصول این مرام از
فیوضات ملک علام مفتوح باد امید
واثق است که این مکینه را خدایات
لایقه نوازش فرمایند تا مرا اسم
بظهور رسانند بزواید اطالت حیات
می نماید **و** همه ایام اوقات شریفیت
بارشاد خلایق باد مصروف **سایر در**
جواب طبقه ادنی از مشایخ نویسند
خطاب مستطاب که از جناب شریعت
شعار تقوی دثار دافع دیات طریقت
صاحب ایات حقیقت نقاوه زهاد
اسوه عباد نامزد این حقیر شده بود

شرف و رود ارزانی فرمود مورد آن
و افدغینی را خطوات تعظیم و اجلال
استقبال نمود خبر فرخنده اثر استقامت
احوال و تفسیر اسباب امانی و امان که از
خوابی آن معلوم شد موجب تضاعف
مواد شکر گذاری و ترادف امداد و سپاس
داری گشت بزواید انبساط مصدع
نمی شود ساخت عالی جمع افاضات
انوار ربانی و منبع دستجات اسرار
ربانی باد علمای شریعت بطبقه اعلا از
علمای شریعت نوپندای طریق علم را فضل
تو مصباح آمده مخزن تفسیر اذهنی
مفتاح آمده مسند افاضت حقایق
تفسیر بحسن تقریر سلطان مفسرین برهان
اهل حق و یقین مخبر احادیث نبوی

و ادرث مواردیث مصطفویه مالک محاکم
تحقیق سالک مسالک تدقیق کاشف
مشکلات عقلیه فایح معضلات نقلیه
لسان محافل علما ترجمان افاضل بلغا
آراسته باد و توالی فیوضات کلام الی
در باره مستفیدان مجلس عالی ناکاشته
مخلص بی اشتباه که پیوسته بتفسیر آیات
بینات فضایل خدام اشتغال می نماید
بارسال دعایی که از ریاض تقریرش
فواج اخلاص فایح و از حدائق تحریرش
دواج اختصاص لایح باشد تصدیق
جاوران سده علیه میدهد و بر دو
هال اخلاص در روضه صدق چون
بلبل سحری از روی شناختی در سن
مناقب آنحضرت میخواند بمدح مست

و مادام ضمیر من مشغول **بوصف**
تست پیای زبان من جاری امید
و درست که از ممکن افضال مثال
واجب الامثال شرف اصدار از زانی
فرمایند تا وظایف خد مکار
بظهور رسد بزواید انبساط جزا
نمیرود **تا هست عقل واسطه**
انظام دین **تا هست علم قاعده استوار**
شرع **از آفتاب رای تو باد اجمال**
علم **بر مرکز مراد تو باد امداد شرع**
علمای شریعت در جواب طبقه اعلی از
علمای شریعت رسیدن آتانی منک یا فخر الاعالی
کتاب لفظ مثل اللابی نفحات گلشن
معانی و نسبتا جن الطاف لایزال
اعنی مخاطبه عالی حضرت مخدوم

اعظم

اعظم مقتدای افضل اعلم بقیه مشا^{هر}
خلف قبله فضلا انا م قدوه علماء املا
مرجع اعظم عالم مجی ریاض علوم
وحکم ناظم معارف فروع و اصول
صاحب قواعد معقول و منقول **اللهم**
لمعان الجلال واعز من فوجان
الشمال در اعمین ساعات و احسن
اوقات بر ریاض صدور و رباب
حضور فایز شد موردش را آیت
انی القی الی کتاب کریم خوانده شد
و کلمات الحمد لله الذی هدانا لهذا
برزبان جاری گشت و چون مکنون
صحیفه عالیشان معانی نشان اشعار
باستقامت احوال مستببان عتبه افلا^{صل}
مال داشت و ظایف حمد ربانی

روایت شکر سجای مودی شد بزوان
اطناب جسارت غنیر و **د** همیشه
تا که بود شرع حاکم مرشد **د** مدام تا که
بود عقل وای والا **د** زحشمت تویم
کار شرع باد نکوه **د** ز دولت تویم کام
عقل یاد **د** و **علمای شریعت بطبقه او**
از علمای شریعت نویسنده تمهید قواعد
احکام دین و تشدید مبانی اسرار
شرع متین با اهتمام عالیجناب **شریعت**
مآب مستجمع حقایق علوم مستنبذ دقا
رسوم ناصب الویه دینیہ رافع ابنیه
یقینیه مصدر رد قایق مناظرات مظهر
حقایق محاضرات مصباح انوار دانش
منقح اسرار بنیش محصل باد محب
آرزو مند که رافع ابنیه مودت است

دعوات بابرکات و خیات میامن
سمات مرفوع ضحیر منیر میگردد
سرا وجهرا بتلاوت صحایف و
قرائت جراید منقبت خوانی سغال
می نماید **د** حدیث من در همه اوقات
ثنای تو بود **د** در دمن در همه احوال
دعای تو بود **د** دعاوی اشتیاق
بلقاي شرف از شوق هزار عشا **هله**
ازهار و از آرزوی شب خیزان
عطا لعم تبایثرا سحر زیادتست
بزواید مصدرع نشد **د** ذهن و قار
تو کشف علوم عالمست **د** طبع نقاد تو
باب فضل را مفتاح **د** **علمای شریعت**
در جواب طبقه او **علمای شریعت** **نویسنده**
دقوم کیا بک المیون لاحت **د** کنون

لاح فی وقت الصبح ملاطفه مرغوب
ومفاوضه مطلوب عالجیناب شریعت
شمار فقاہیت دثار نقاوه علماء
اسلام اسوہ فضلاء اناام واسطہ
ترفع اموائی رابطہ تقوی اہالی
مورد مناقب شریف صاحب مناصب
منہجہ دلکشای جوہ ہوائی بوستان
وطرب افزای جوہ وصال دوستان
در اشرف مناعات والطفناوقات
سمت وصول یافت بظہور نور
الخطاب کہ صورت مشکوۃ فیہا
مصبح داشت زنگ ظلام وارادت
ایام از آئینہ دل مستہام زدودہ کرد
بشارت سلامتی ذات ملک صفات
کہ از ان حقیقہ مہمنت سماء بوضوح

۱۰
پوست و سہلہ ادای لوازم شکر
کزاری کشت بزاید مشوش شد
ظلال افادت و نوال افاضت
مستفیدان حقایق تنزل و مستفیضان
دقایق تاویل مبسوط باد **علمای شریعہ**
طبقہ ادنی از علمای شریعت نو پسند
میامی سلامی کہ مشارب صفای آن ہم
شوایب الخراف دہر متغیر نکرد
و شوارع ادایش بجوارض انصراف
عصر متبدل نشود بر فروع ضمیر شیر
جناب شریعت مآب فقاہت
انتساب ناصب رایات ملت ناصر
آیات شریعت مقبول اعظم علما
منظور اکابر عظمای کرداند و از
شرح تلمب نوامی اشواق و تموج

جار اشتیاق که متجاوز الحد والغایت
است اعراض نموده دولت ملاقات
شریف را که غایت مطالب و نهایت
مآرب است از حضرت عزت جل ذکره
مسألت می نماید و بظهور این مراد
مستظهر می باشد زیادت اطناب
نرفت **سو** پای اعلام شریعت
ترا با دایم باقی جاودانی **علمای شریعت**
در جواب طبقه ادینی از علمای شریعت
نویسند
اتانی کتاب عزیز کردیم کورد البیع و
نشر النسیم ملطمة دلکشای و مشرق
راحت افزای جناب شریعت
شعار محبت آثار مجمع سعادات علیه
منبع ریاض کالات جلیه حاوی است
اصول و فروع حافظ حد و د معقول

۸۱
و مشروع مقترن بصنای مودت
و محتوی بر کمال محبت در بهترین
آنی و خوشترین زمانی بظهور دست
و چون از مضمونش تمهید قواعد
حصول مرادات و تکمیل مراتب
ظهور سعادات مفهوم شد امید
شکر تقاب و توان یافت زیاد
اطالت نرفت **سو** نقد اقبال تواهل
فضل و اسرما به باد نور افشائی
تواشرف را بر آید باد **سایر طبقه**
اعلام از علمای شریعت نویسند
شواهد آیات فضل و افضال و دلایل
غایات کمال و اکمال عالی حضرت مولانا
اعظم مقتدای افضل العلم را فاع
اعلام ملت بیضانا صب را یات **شریعت**

غرامعاذاکا بر عظاملاذاعاطم علما
محقق قوانین ملک و ملت مقرر
افانین دین و دولت مکمل علوم اولین
و آخرین متم مقاصد متقدمین و
متأخرین **که** بحر علوم و کج فضایل
که ذات اوست **و** مجموع حقایق و
دیباچه حکم **و** بر صفحات دهور لایح
بار و لوا مع آثار فضایل حضرتش
در حل مشکلات قرانی و کشف
مفصلات فرقانی با هر و واضح باد
بنده دعا گوی که بوظایف عبودیت
مشغول است لوا مع تنای که و رود
معبد قدس را منور و فواید که دعا
که بیوشن جمع است را معطر سازد بعبه
علیه موجه میکرد اند و بالعشی و الابکار

۸۰
ترفع اقتدار را از حضرت آفریدگار
جل سلطان استدعای نماید علامات
اجابت این مرام بر صفحات ایام
مشهود باد چند روزی بسبب
حوادث روزگار و قایع لیل و نهار
بنده قدیم از شرف انتظام در سلک
سایر خدام بجزمان موسوم شده
اما جان و دل که خلاصه آب و گل اند
آبها قواعد عبودیت را موکد و
ممهّد میدارند زیادت خود را بر
جرات نمی دانند هر لحظه عطیه
سعادت که آثار شایخ و انوار عواید
آن بروز کار خواص بارگاه تعزین
تشاء و مقریان درگاه و ربک خلوق
مایشاء و بختار واصل و متواصل گردد

نصیب ام و بهره اعم جناب عالی فای
باد سایر در جواب طبعه اعلی از علای
شریعت تو الطاف دلنواز تو آمد بسوی من
گفتم مگر نسیم صبا از چمن رسید یا آسمان
بجزر خورشید عود سوخت یا کار
وان مشک ز راه حتن رسید عنایت
نامه نایم که از عالم حضرت مخدومی
قبل اعظم امام کعبه اکابر ایام عالم
کامل اقدام خبر اشرف اکرم نظام
شع بین قوام دین متین محیط
مرکز جلال سپهر مهر کمال ملجاء افاضل
زمان مرجع اکابر جهان سو امام اهل
هدی افضل زمان که مدام ز سعی او
نظام شرایع و احکام مبنی از بیامان
الطاف بی غایت و مبنی بر مکارم اعطاف

بی نهایت نامزد این بنده شده بود غر
و رودار زانی فرمود روان و
ترو تازه چون آب حیوان خوش
خوب و خرم چو عهد جوانی خطوات
خضوع و اطاعت و اقدام نیاز و
ضراعت استتقال نموده افسر فوق
شرف و تاج تادک مباهات ساخت
از عهده ادای حقوق آن مکرم و
مراحم که در مطاوی آن انضمام یافته
بود بیرون آمدن از قیل محالقت
زیادت جسارت حد خود نمی شناسد
سو همیشه تا به تابنده بر سپهر بلند
هلال و بدر شود از اجتماع و استقبال
بفضل باش نماینده در جهان چون بدر
بهر باش فرا بنده در زمان چو هلال

سایر طبقه اوسط از علمای شریعت
نویسند کالات ذات کامل الافاضات علی
جناب شریعت مآب فقیه ربانی قوت
بازوی مسلمانی دافع اینیه کال ناصب
الوید جلال حلال مشکلات کشف معضلات
زبدۀ فضلاء قدوه علماء محیط مرکز
علم و سپهر مهر کمال نظام شرع مبین
واقوام دین متین در یقه کال اهل
ارادت باد و ذهن فیاضش که کشا
حقایق کلام و مفتاح دقایق اسرار
ملک علام است و سید و شاد ارباب
استر شاد و پیغام دت بنده دولتخواه
که در موقف خدمتگاری ثاقب قدم
است بر الخاف خد مائی که فواید
از هارش سبب تحطیر مجالس انصاف

فوائد انوارش موجب تطیب محافل
قدس باشد مداومت می نماید و
بر توانی از من و تقا قوت اوقات
بزیان بینا ز وسکنت مراسم شرح
فضایل و لوازم و صف مفاخر
عالی رتبت مرتبت میارزد زیادت
اطالت شرط ادب نیست
طالبان فضل را تا روز حشر بارگاه
مقصد و مقصود باد سایر در جواب
طبقه اوسط از علمای شریعت نویسند
کتاب لطیف و خطاب شریف عالی
جناب شریعت مآب عالم فاضل قابل
کامل مقتدای زمان پیشوای عهد
واوان جمع کالات منبع سعادات
موسوم به مآب دصنیه و موصوف

بصفات سینه بدولت ورود در ماده
بهجت و مسرت افزود **و** صورتش
دیدم بمانرا بصغار و شن **و** معنیش
در دل محزون اثر غم نکذاشت
بود نقش همه آمال و امانی در وی
آفرین بر قلبی باد که این نقش نکاشت
مورد عظیمش با انواع اکرام و تعظیم
تلقی یافت و مقدم شریفش با صنایع
احترام و تکریم اختصاص پذیرفت
عذر سمول الطاف و وفور اعطای
که آن عالیه جناب نسبت باین دو خواه
تقدیم فرموده بچه قوت بیان توان
کرد و بکدام طاقت از عهده آن
تغضی توان نمود **و** چه کم چه عذر
خواهم کرم ترا که عذرش **و** بحساب در

نکند

نکند بشمار در نیاید **و** زیادت خود را
دیده جرات نمیدانند میان افادت
و مآثر افاضت بر وزن کار طلب
علوم و اصل فایض باد **و** سایر طبقة
ادنی از علای شریعت نویسند
جوامع اوقات معالی سمات جناب
شریعت شعار قضاوت دثار قوام
شرع بین نظام دین مبین منع
زالال افضال مرکز محیط حلال
و محیط دایره علم و قطب محور دین
مدار مرکز فضل و اسبهر مهر یقین
با فاده علوم دینی و افاضه مسایل
یقینی مصروف باد بدعاگوی هوا
خواه که بفتوی عقل و ظیفه هوا دار
و طریقہ خدمتگاری را فرض عین

میشمارد تحیاتی زیادت از حرکات افلاک
و خدایاتی افزونی از مدرکات فهم و
ادراک بموقف نیاز میرساند و ارقام
خلوص هواداری بر صفحه خاطر نگاشته
قاعده بنا خوافی را عهد میدارد با طالت
مصراع نمیکرد در **دو** جهان ز رانجه دلپذیر
انقاست چو باغ خلد برین دایما معطر
باد **سایر در جواب طبقه ادنی از علای**
شریعت نور رسید از جناب شریعت شغای
خطی کز تماشای آن جان فراید زهر
حرف او راحتی می دهد دست زهر
لفظی او مشکلی میکشاید و سبیل اسباب
حصول کامکاری و واسطه آثار و صو
بدرجه ختیار **که** جناب فقاهت شاعر
شریعت دثار مولانا اعظم مقتدای

اکرم برهان علما از جهان فضلا **خورشید**
آسمان معلی که آفتاب **بارای او چو دره**
حقیر است و مختصر عقل مجرد آمده در
حیر وجود **روح** مصور آمده در صورت
بشر **دعا کوی** هوا خواه را بار سال آن
مرا فراز ساخته بودند **ع** چون روح
کرامی بیدن وقت اعادت **شرف**
ورود کرامت فرمود مورد آن صحیفه
جلال و جبریده اقبال بو ظایف تعظیم
و روائت تکریم اختصاص یافت
اهتمام و التفاتی که از وفور ایادی و
مکارم آن زبده اعلی و اکارم دربار
این داعی تقدیم یافته زبان بیان از
عهده تمهید اعتذار بیرون می تواند
آمد **ز آنکه** آن بر تراز بیان باشد **هزار**

گویم فزون اذانی باشد. بنرواید املال
نی نماید ظلال فضایل مخلد و اساس
معانی مشید باد **قضاة بطیقة اعلی از**
قضاة نویسند تشید مبانی شریعت
و تاسیس قواعد دین و ملت با اهتمام
خدام محکمه علیه افضی القضاة اسلام
ناقد افضیه و احکام عمایان معانی
نعمان ثانی مقرر قواعد شرع مدبر
معاهد اصل و فرع مروج ملت زهد
مقوی شریعت غوا اکل حاة انام اعدل
ولاة ایام **س** افضی القضاة انکه بیزان
عقل و شرع **س** بنجید رای روشن او
کار ملک و دین **س** منوط باد و رعایت
کافه انام بحسن اهتمام مجاوران سده
سینه مفوض و مربوط مخلص نیاز

که دعوی

که دعوی اطاعتش در محکمه اخلاص
بشهادت اختصاص سمیت اثبات یا
بلوایع ثنای که و رودش معهد قدس
دامنور و فواج دعایی که هیویش
جمع امن را معطر سازد مصدع مجا
وران عبثه علیه میگرد و دوام شریف
ایام شریعت پناهی را از حضرت
ملک علام مسالت مینماید بغیر اجابت
معزز باد متوقع آنست که ابواب
مکاتبات را بقیه باهتمام مهمات لایق
علی الدوام مفتوح دارند که علاوه
سایر عنایات است بنرواید اطنا
جرات نمی نماید محکمه مسند احکام
دین و اجراء امور شرع مبین پناه
اهل اسلام و ملجاء خواص و عوام باد

قضاة در جواب طبقه اعلا از قضاة
نویسند این نامه نامور که بنمود بحال
منشور سعادت و طغرای جلال در حیت
در خشان و درود برج شده هر جا که
خواهریت از فضل و کمال مناجات امان
در با فاضل و نتایج خاطر خورشید
اعنی حاکم سلطان قضاة تا سلام بر جا
ولاة امام ناصر ملت حنیفه حافظ شریعت
شریف ممد قواعد دین مبین مشید
مبانی شرع مبین را فاع اعلام سنت همام
بنیان بدعت **سوشه** اما جد و قاضی
القضاة روی زمین معیت ملت اسلام
ورکن دین مبین در این احوال نزول
اجلال فرمود بدست یاری دولت و
مددکاری عنایت این مخلص را رتبه

سرافرازی داد و چون از فحوائی آن
انتظام مهام سعادت انجام و جریان
امور بر وفق مراد و مرام بوضوح
پیوست استدعای توفیق شکرگذاری
از حضرت باری نمود بز و اید انبیا
جرات نرفت **سوشه** صفای حکم شرع
بحال تو باد پناه اهل ملل سایه جلال
تو باد قضاة طبقه اوسط از قضاة
نویسند عالیجاه شریعت پناه ممد قوا
دین مبین مشید مبانی شرع مبین مطاع
ملوک و سلاطین متبوع خلفا و نوا
قین مصلح مصالح اهل زمان کافل امور
عالیان ابد امور متابعان احکام
شرع مبین و مصدر فرمان برداران
او امر دین مبین باد محب واضح الاعتقاد

که بر صحایف اخلاص حروف کمال اتحاد
مرقوم است دعایی که نسیم نوهار از ریخه
آن استنشاق هوای نشو و نما کند و ثنای
که حریم گلزار از فایده آن استشام طیب
صدق و صفا نماید بموقف تبلیغ می
رساند و از حضرت الوهیت تزلزل
ذاته و تقدست صفاته شرف الشفا
که احسن ما رب و امین مطالبست
استدعای نماید آنه قریب بحیثیت
اطناب نرفت **سو** ذات عالی را که
استظهار خلق عالمست **ه** در پناه خویش
دارد لطف رب العالمین **قضاة در**
جواب طبقه اوسط از قضاة نویسنده
خط شریف دلنوا از دوست آمد بسوی
من **ه** الحمد لله الذي قد اذهب عنا الحزن

نتایج مناجات خاطر خفیه و رابع بدایع
ضمیر منیر عالیناب شریعت دثار
فضایل آثار قاضی انام ظهیر اسلام
مروج شریعت عزامقوی ملت **بیضا**
سو آنکه در روز ازل بنوشته منشی
برای دولتش منشور حکم جاودان
گشته احکام شریفش با عدالت بمنفس
بوده ذات بی عدلیش با عدالت توانا **ه**
اعلم الله تعالی ایام الشریعة الغر **بیضا**
احکامه و رفع الوباء الملة البيضاء بما اثر
اهتمامه آراسته بحیله معالی و فضایل
و پیراسته به پیرایه حقایق افاضل دلرا
واسطه سرور و جاننا وسیله ذوق
و حصن کشته نسیم عاطفتی که از مضمون
آن نامه نامی استشام رفت وسیله از دیاد

اخلاص و در یقه کال اختصاص زیاد
اسباب نرفت **سو** باد ابقای ذات تو
جند آنکه ممکن است **ه** کاند ر بقای ذات
تو اسلام را بقاست **قضاة بطبقه ادنی**
از قضاة نو پسند جناب قاضی نام
قدوه ایمه ایام مشید مبانی دین متین
ممهّد قواعد شرع مبین ظهیر ملت
پیشانی شیر شریعت غرا ابد الله علو
شان الشریعه الشریفه بمآثر احکامه
العلیه المینفخیتی که طیب نسیمش بمشابه
روایح باد بهاری و عطر شمیش مماثل
نفاخ مشک تباری باشد مبلغ میدارد
و متوجه سعادت ملاقات که خلاصه
زندگانی و نهایت امایی است می باشد
اسباب حصول این مرام بهمت انتظام

موسوم باد زیادت اطالت نمی نماید **سو**
از بی اصلاح خلق تا بقیامت مباد **ه**
عمر ترا انقطاع جاه ترا انقلاب **قضاة**
در جواب طبقه ادنی از قضاة نو پسند
کتاب فایح العبارة و خطاب لایح
البشاده که از جناب فضیلت شعاع
شریعت آثار قاضی اسلام مرجع و لا
ایام ناصر ادنی و اعلی نامشرف ضایل
و معالی عظم الله تعالی فی اعلاء اعلام
الشریعه شان و رفع فی نفاذ احکام الملّه
مکانه صادر شده بود در روشنی جون
بناشیر سحری و در نازکی جون کلبر کی
طری در امین زمان نزول نمود و جون
مضمون آن صحیفه نایمی بنی بر تاسیس
مبانی محبت و داد و مبنی از تاکید قواعد

خلاصت و اتحاد بود موجب ازدیاد
مواد اخلاص و اختصاص کشت زیادت
اینساط نمیرود **س** کلین باغ کمال و **ن**
افضال **توه** باد تار و زجزا امین ز آسیب
خزان **سایر طبقه اعلی از قصه**
نویسنده عاقل انقاد احکام شرع و ملت
بیمامن او امر حضرت قاضی اسلام مال
ولاة انام مقتدای اعدل اعلم قدوة
اعاظم ام رافع اعلام شریعت هادم
بنیان بدعت اقدم زمان مامن اهل
ایمان حامی بیضه مسلمین داعی حوزه شرع
مبین **س** قاضی دین افرملت که از روی
شرف **س** خاک راهش سروران دهک
تاج سراسر **س** مکر مشرف و مکرم باد
ورقاع محکم عالیہ در اطراف و اکناف

بیض غیر مقرر و معظم بنده دولخواه که قضا
دولت حضرت شریعت پناهی را وسیله
حصول سعادت و کامرانی میدارد دعا
که از ریاض تقریرش رواج اخلاص
لایح و ثنایی که از حدایق تقریرش فواید
اختصاص فایده باشد بموقف عرض
رساند و علی الدوام از روی استکانت
و ضراعت دعای استحکام قواعد جلال
و انتظام امور اعزاز و اجلالی گوید
مبانی این مرام بتایید اجابت ملک
علام مهد باد زیادت ابرام حد خود
نمی داند التفات خاطر فیاض کافل انعام
مهمات انام و متکفل الجاح مرانات
خاص و عام باد **سایر در جواب طبقه**
اعلی از قصه **نویسنده** کتاب مشحون بفتن

الطاف و خطاب مقرون بصنوف اعطا
که خدام حضرت اقصی القضاة ملاذ اعظم
ولاة اعلم ائمه انام اعدل حکام ایام افضل
واعلم علماء اکمل واکرم فضلا مرجع اعظم
زمان مجاز اکادم عهد و اوان مطلع انوار
کال منبع اثار جلال امام الوری پادشاه
شریعت که هستش در اقلیم دین شهریار
نامزد بنده و دلخواه فرموده بودند در
اشرف اوقات والطف آنات سعادت
نزول ارزانی داشت **هو** لطایف کما
تش جوهر عالم گیر **هو** لطایف سخنانش جو
ماه نور افزای **هو** موقع آن توقیع رفیع را
که عنوان جراید جاه و جلال و فهرست
صحایف قدر و کاست بقدم خد شکاری
استقبال نموده تمیمه بازوی اعتضاد

واستظهار گردایند عند الطافی که از
حضرت شریعت پناهی در باره این **مکتبه**
شرف ظهور یافته هم حواله بکرم عیم و فضل
حیم ایشانست **هو** من آن نیم که ترا مغذات
و ام گفت **هو** مکر تو هم بکرم غدر خواهی
باشی **هو** زیادت جزات ربه خود نمیداند
و خود فیوض نامتناهی بسده رفیع حضرت
اسلام پناهی ابد او اصل باد **سایر بظبطه**
اوسط از قضاة نویسند میا من فیض
دین و دیانت و ماثرین امان و امانت
عالیجاه شریعت پناه قاضی اسلام مرجع
جمهور انام حافظ اسالیب معقول و شروع
حاوی قواعد اصول و فروع منبع کالات
علیه جمع سعادات جلیه ناصب ریایات
شریعت هادم بنیان بدعت لجه و تطوا

واصل باد و تا بدات ربانی و توفیق
سجانی باوقات متبرکه متواصل بنده هوا
خواه که خدمت ملازمان محکم علیه را وسیله
حصول امایی و آمال میداند الوف
خدمات اخلاص شعار و صنوف مد
اختصاص و ثاب و وقف عرض میرساند
و ام مستدعی آن می باشد که
سیم توفیق از مهربان تقدیر متنتم شده
کو کتب انضال بعینه علیه از دروه اقبال
طلوع نماید زیادت جبارت و تبه
خود نمی شناسد توجه عالیجناب شریعت
پناه بود در تقویت ارکان اسلام و سبله
صلاح و سد اد خواص و عوام باد
سایر در جواب طبقه اوسط از قضاة
توقع رفیع که خدام شریعت پناه عالیجاه

قاضی نام مرجع اهالی ایام امام زمان
مقتدای عهد و اوان ملاذ علما معاذ
فضلا دام الله تعالی میا من حرکات
اقلامه و افاض علی المشرعین اسرار
کلامه نامزد این حقیر فرموده بودند
در این اوقات و احسن آفات و رو
تغریز یافت مورد آن مقامات فی
و طایف اجلال و اگر در روایت
اعزاز و احترام مرتب داشته بلب
ادب مقبل ساخت چون از مطاوی
آن کتاب مسطورا فارصحت و ظهور
و انواع جمعیت و سرور محلی بود
و نورشکرو سپاس ملک قدیم تقدیم
افتاد بنرواید مشوش نمیشود و سر
شریعت بدات معلی منور و مشام

اهل اسلام بنقایح فواج ریاض فضل
معطر باد سایر طبقه ادنی از قضاة
نویسند اسبغ الله تعالی علی حکمة العالیة
ظلال الالطاف وجعل احکامه الوافیة
معروفة بالانصاف مخلص دعا کوی که
معتکف عبته اخلاص است فنون
دعوات وافیة وصنوف مدحیات صفا
خالی از مشابهه ویا و عالی براتبه دعا
بوقف بتلیخ میرساند و همگی همت
برادر اک سعادت ملاذمت مقصود
میدارد حصول این صورت برو
احسن میسر باد اگر در شرح التیاع
بجصول امنیت التقا واجتماع که احسن
مطالب و امین مایست شروع رود
ع بگذرد و یکی گفته نکرد دوز هزار بنواید

مصدق نمی کرد در حکمة احکام شریعت
غیر از برکات ذات ملک صفات مستقر
جلالت و کرامت باد سایر در جواب
طبقه ادنی از قضاة نویسند شحات
نیایع شریعت که عبارتست از معاوضه
جناب قاضی زمان مقرر عهد و اوان
حافظ شرع مبین ناصر دین متین
المخصوص بنزید الالهام فی اجراء الخلاق
و تنفید الاحکام محتوی بر فنون عوا
طف و منظوم بر صنوف عوارف
ورود ازانی داشت از بیان حسن
ترتیب آن کتاب زبان ناطقه بقصود
اقرار فرموده و از ادراک لطف ترکیب
الخطاب قوب ما قله بعجز اعتراف
نموده بازاء الطاف و اعطانی که در طی

آن صحیفه سعادت اندراج یافته بود
بالوف ادعیه و صنوف اثنبه مقابل
کرد ایند بر و اید اطالت مشوش ذات
ملک صفات شریعت مآبی بر مراقی
عز و جلال و مصاعد قبول و اقبال
ابد امتزجی و متصاعد باد **بطبقه**
اعمال حکما و اطباء نویسند ای ز الفاظ
توکوش عقل کوهر یافته مجلس ارباب
حکمت از توزیور یافته امداد فیض
قدسی از جناب جلال قدوسی بذات
بابرکات امام مدققین مقتدای اکابر
امم برهان حکماء عرب و عجم کشف
مشکلات حقایق مفتاح مغلقات دقایق
غایت مطالب روحانیه نهایت مقاصد
افسانه افلاطون زمان بقراط عهد و

اولان **ش**ه ملک حکمت که تیغ زبانش
در اثبات حق هست برهان قاطع
مقارن باد و انوار افاضات عقول
مقدمه و آثار افادات نفوس مطهره
بروزگار میمنت سمات مقترن خلص
بی اشتباه که علی الدوام از اسرار آفا
خدا م اقتباس حقایق می نماید هدیه
مدحتی که رواج عرفانش از کلزار آفا
ان اعرف راج شود و حقه حقیتی که فواج
روح و ریاضاتش از مرغزار و نفخت
من روحی فایح گردد سمت عرض می
دهد و متوجه سعادت ملازمت که
خلاصه زندگانی و نهایت امائی است
می باشد اسباب حصول این برام
بسمت انتظام موسوم باد زیادت

دارنده جرات نمیدانند **و** همیشه تا که
بر افلاک دایرند بخوم **و** مدام تا که بر
ارواح قایمند اجسام **و** مباد جز بهوای
تو گردش کردند **و** مدام جز برضای
تو جنبش دورانی اجرام **و** جواب **طبیق**
اعلی از حکما و اطبا نویسنده چرا ید عواید
حقایق و معانی و قلا ید فرایند سعادت
بها و دانی اعنی خطاب مستطاب قدوه
افاضل حکما اسوه اماثل علما بحال مجامع
خول کال محافل ارباب معقول مسیح
ثانی استخراج قانون معانی و اقف اسرار
امراض رافع اپتار اعراض و ارت
منصب جالینوس مقوی ارواح و
مربی نفوس **و** آنکه باشند طلعتش
را نور قدسی در جبین **و** آنکه دارد خاطر

اسرار غیبی در نظر **و** مشحون بفضون بلا
و مقرون بصنوف براعت **و** وارد
شد و خوش ساخت و رودش دل و
جانرا انواع الطاف و اصناف اعطا
که در نامه نایمی درج فرموده بودند
ظایف دعا و رواتب شامقابل کرد
ترک اقدام بر ابرام عین احترام میداند
ترازا سزا قبل تاج تارک باد **و** دم
چون نفس عیسوی مبارک باد **بیطبق**
اوسط از حکما و اطبا نویسنده ظلال افادت
و نوال افادت عالیه حکمت پناه حکم
محقق کامل طبیب مدقق فاضل دافع
انواع امراض رافع اصناف اعراض
العارف باحوال المزاج الواقف علی دقایق
العلاج **و** آن که در دم مبارک و عین قدوم

اوست هزنا توان بصحت کلی امید واد
بر مفارق مقتبسان انوار فضایل و
ملتسان اثار اسرار افاضل مخلص و
مستدام باد محب آرزو مند که قاعده
صحت و حیات متعلق با نفاس عیسوی
خواص میداند به تبلیغ خیرتی که مزین
بتمهید قواعد و داد و مشرف بتاکید مباد
مودت و اعتقاد باشد مصدع میکند
و متعیش زلال وصال که سرمایه آمال
است می باشد اسباب ادراک این
سعادت بوجه احسن مسیر باد نرواید
اطناب مشوش نمیکرد **در** اختر حکمت
از اقبال تو نور افشان باد **در** کوه فضل
تو چون مهر فلک رخشان باد **در** جوار
طبقه اوسط از حکما و اطبا نویسند

کتاب عطریه الرقوم و خطاب مسکيه الرسوم
عالیجناب حکمت مآب برهان حکما ترجمان
علما مخزن جواهر اصناف حکم محرم
سرا بر حدوث و قدم لازال حاویا
لقانون الشفاء و کامله فی صناعت دفع
الدار بحسن الدوا و شرف ورود ارزانی
داشتند در وسایل مفاخرت و مبادات
افزود و چون صورت استقامت
احوال و انتظام اسباب دولت و اقبال
از صفحه آن صحیفه شریف ظاهر و باهر
بود با نواع شکر گذاری و اصناف بیاس
داری اقدام نمود نرواید مصدع **نشد**
در یمن نفس پاک تو قانون شفا باد
و ز مقدم تو حاجت هر خسته روا باد
بطبقه ادنی از حکما و اطبا نویسند

بجست خواطر و مسرت ضماید با نفاس
مبارک و اقدام مبرک جناب حکمت
مآب قدوه حکما اسوه علماء دافع الام
رافع اسقام مقبول حکما محقق مطبوع
اطبا مدقق محصل باد محب واضح
الاعتقاد که بر صحایف اخلاصش حرف
کمال اتحاد مرقوم است یحیی که نیام
اخلاصش روضه جانرا طراوت بخشید
و مدحی که شمایم از ما را اختصاصش
حدیقه دلرا نصارت دهد بمو قف
تبلیغ میرساند و دولت ادراک ملاز
را که منتهای آمال و امای است از حضرت
سجائی عزیشان مسالت می نماید علیا
شوق بماده الحیوة ملاقات **ع** همان حکما
مستقی است و آب فراغت زیادت املال

نمی رود **و** بجست اهل حکمت از خلق خوشتر
پیدا ربا ده خاک را بهت سرم چشم الو
الابصار ربا ده **در جواب طبقه ادبی از**
حکما و اطبا نویسند رسید رشحه ملک
میچ خاصیت **•** بکترین مجبان مخلص
مشتاق **•** ملطم لطایف انا و جناب حکمت
شعار زبده اطبا قدوه فضلا سحر
ایام مزیل الام **•** حکیمی که جان می فزاید
و مش **•** روان تازه میگردد از مقدس
ادام الله تعالی انفاسه المبرک لشفاء
الامراض و حصول الاعراض محوی
بر صفای مودت و منطوی بر کمال
محبت عز و رودار زائی فرمود و
بدایع الفاطش چون رواج مسایل
حکمت دیده کشای و حقایق معانی

چون دقایق ارباب حجت جلوه نمایی مورد
آن واذ غیبی را از نگاه دیده دل
ساخته بقدر قوت و اندازه قدرت
روایت تعظیم مرعی داشت زیادت
اکثر نرفت **سو** انقاس روح پرور
صحت فزایی توه بهر شغای خلق جهان
میتدایم باد **بطبقه اعلی از شعرا**
نویسند ز می چراغ معانی ز فکر تو میر
شعاع شعر تو چون آفتاب عالم کبر طبع
کوهر نشان و ذهن لطافت نشان عالی
حضرت خسرو رتبت سبحان زمان جهان
روان مهر سپهر بلاغت ماه آسمان
فضاحت مبدع بدایع مخترع روایع
نظام عقود جواهر ایات صراف
نفوذ زاهر کلمات **سو** آنکه باز از فصاحت

داد و اوج از نظم اوست **سو** و آنکه گلزار بلاغت
را از شعرش رنگ و بوست **سو** محزون
اسرار الهی باد و ضمیر منیر و خاطر
الهام پذیر مطلع انوار فائز است
دعا گوئی که بر جاده شناختی مستقیم
است با قامت و ظایف دعوائی
که امتزاج از اوج قدسیانرا وسیله
تمام و افشاح صد درد و جانینانرا
رابطه علی الدعاء و ام همان تواند بود
جرات و جبارت می نماید و همواره
صحایف اوقات را بار قام منقبت
خوانی و جراید ساعات را با آیات
مدایح کسری مزین و مستحون میدارد
برواید انبساط نمی نماید ظلال فصاحت
و بلاغت بر مفارق مرتقیان معارج

ارادت مبسوط و ممد و د باد **در جواب**
طبقه اعلی از شعر انویند سید از خسر و
ثانی کنابی **د** تم فرموده نوک و خامه او
دل و جان من **م** مجبور بادا **د** فدای نقش
نام و نام او **د** نسایم حدایق فردوسی
و شمایم کلزار قدایی که عبارتست از
کتاب مشکین نقاب افضل شعرا
اکل فضلا سابق مضمار بلاغت مرجع
ارباب فصاحت عمان معانی سلمان
ثانی حسان زمان سبحان او ان مشید
بنیان امانی موسس ارکان معانی **م**
مشحون نقون سرفرازی **د** مقرون
بصنوف دلنوازی **د** شرف ورود
ارزانی فرمود مورد آن توفیق رفیع
و بعد از ادای لوازم حرمت داری

ورعایت مراسم خد سگاری بلب ادب
مقبل و ملتوم گردایند و چون الخطاب
شریف و کتاب لطیف متضمن انواع
الطاف و اصناف اعطاف بود اصفا
مضاعف آن مراسم ادعیه و لوازم اثینه
تقدیم اقتاد خدمات مستطاعه را
منتظر است تا در تمام آن آثار عبودیت
نظهور رساند بزواید جباریت نمود
تا بایند فیض قدسی و تقویت روح
بحالشی بر روزگار لطایف آثار و
طبقه اوسط از شعر انویند
بدایع و دایع خام مشکین شمایم عالی
جناب فضایل مآب فصاحت شعار
بلاغت دثار صاحب کلمات شریفه
ناظم اسبیات لطیفه زبده افاضل عصر

مالک از م نظم و نثر نور فزای دیده
الوالایصار باد و لطایف صنایع قلم
زیبارقم زیور بخش جراید لیل و نهار
مخلص هوا خواه که معتکف آستان اخلاص
است دعایی که زبان قلم و قلم زبان از
تقریر احصای آن قاصر و تنایبی که بیان
بیان و بیان بیان از بحر بر تعداد آن
عاجز و مقصر باشد بموقف نیاز
میزساند و در بیان شوق و شغف بدر
یافت دیدار اشرف که بی تکلف احسن
مأمول و امین مسئول است خوض نموده
دولت اکرام را از بارگاه ملک علام
مستدعی می باشد بزوائد مصدع
مانند ذات نجسته صفات در اقطار
بسیط غیر سائر و ساری باد **در جواب**

طبقه **اوسط از شعر انو** کتابی پراز کوه
آبدار **در** رسید از جناب فصاحت شعاع
مجموعه نوادر اقبال و کجینه جواهر کمال
اعنی کتاب لطایف اثار عالیجناب
فصاحت دثار مجمع معالی مرجع اغانی
معدن فضایل مرجع افاضل مقبول
اعظم سلاطین منظور اکرام خوان
ادام الله تعالی تفایس اشعاره و زاد
بین البلغاء نتایج افکاره مرصع جواهر
زواهر عبارات و مرشح بغرر در
استعارات بشرف ظهور پیوسته
حرفی از ان نامه نامی ظریفی از ظریف
ظرایف و هر لفظی از ان صحیفه کرامی
کنز از کموز معانی و لطایف **در**
صورتش از حسن معنی غیرت ماه تمام

معینش از لطف صورت رشک آید کند
مورد آنرا که سبب تنسم رواج آمال و تنسم
در یاحین اقبالست بقدم نیاز استقبال
نموده دقیقه از دقایق تکریم و وظیفه
از وظایف تعظیم نامرعی نکداشت
بزواید املال نمود شرایف اوقا
مهمت سمات با فادت حقایق و افا
مصرف باد بطنقه ادنی از شعرا
نویسند لازالت لطافت اشعاره و
ظرایف اثاره زینت بحال احباب
وسبب المسرة افئدة اوی الالباب
صادق **و** آنکه تا بود مدح خوان تو بود
و آنکه تا باشد اینچنین باشد الوف
حیات تشوق شعار و صنوف تسلیمات
تلطف دثار بوقف تبلیغ میرساند

۱۱۵
و ذکر مناقب ذاکیه و شرح خواستعالیه
و در زبان ساخته سببی را که متضمن
حصول شرف مجاورت و متکفل حصول
بدولت مجاورت تواند بود مترصد
می باشد زیادت اطناب نرفت
صحایف صدور مستعدان با ثواب
قلم کوهر نگار و خامه در نثار مرین
و محلی باد در جواب طبعه ادنی از شعرا
نویسند نام صنایع دثار و صحیفه بدایع
اثار جناب فضایل کتاب جامع آیات
فضیلت کسری ناصب رایات سخن
و بی رشح الله تعالی اعناق الفضل
و المصاحفه بدایع افکاره و رصع
نطاق النطق بصنایع اشعاره بدو
ورود وسیله بخت و سرور رگشت

نحوای آن نامه نامی و مضمون آن صحیفه
کرامی اساس مواد محبت و لباس مودت
دام بهد و مجدد کرد ایند زیادت اسباب
نرفت **جوهر طبع شریف** محزون
اسرار باده **لمعه نظم لطیف** مطلع
انوار باد **بطبقه اعلی از منجین نویسد**
دایم تعظیم و اکرام و صفحه تکریم و
اعظام مولانا اعلم ملاذار باب
علوم و حکم محرم سرای هر مسیم محزون
نفاست هند سیه ملجاء فرقه موالی مرکز
دایره معالی خلاصه ادوار نقاوه نتایج
فلک دوار الطالع من مطالع الاقبال
الشارق من مشارق الافضال بادقام
تقوم احتشام و احکام ذلیل احترام
مزین و محلی باد مخلص دولتخواه که صفا

تقوم و داد را بر قوم نظرات کو اکبر اخلاص
و اعتقاد مزین و منور دارد دعایی
که طلوع توامع و دادش از مطلع
الحقاد و لموع طوالع جمالش از مشرق
کمال بود بموقف نیاز میرساند و طلوع
کوکب اتصال را بذات ملک صفا
که مهر سپهر کالست است دعا نوده
خدمات مستطاعه را منتظر میباشند
زیادت جزات نمیرود تقاوم اما
بارقام حصول مرادات دو جهانی
مرقوم باد **در جواهر بطبقه اعلی از منجین نویسد**
مبشر طلوع صبح امانی و
طلیعه جنود سعود آسمانی اغنی شرف
عالیه مولانا اعظم مجمع علوم و حکم
محرم اسرار فلکیه مهبط انوار ملک

ملک حکما و مخیرین زبده زمره متقدمین
مربی اصحاب هیات و تخیم محلل روز
صحایف زیج و تقویم الواقف علی جوامع
حقایق العلوم المشرف علی غوامض دقائق
النجوم منور بانوار الطاف و مزین باثار
اعطاف غره بیاضش چون در درخشان
از درج کرامت تابان و شعاع الفاظش
چون دری رخشان از برج بلاغت نور
افشان شرف و درود از زانی فرمود
در مقابل هر حرفی از آن هزار دعا و
در برابر هر کلمه صد هزار ثنا گفته آمد
زیادت جسادت نمی رود آثار سعود
فلکیه و انوار انصالات اجرام علوم
قدیر اوقات و ایام نجسته فرجام
باد بطبقه اوسط از مخیرین نویسنده

ترجمی نموده بصد وجه دردم تعلیم دقام
فلک مستقیم را تقویم تقویم مناقب
معاد معالی بیامین استخراج حقایق
ذهن و قادر و استنباط دقائق طبع نقاد
مولانا معظم اسوه شاهیرام زبده
از باب تخیم قدوه اصحاب تقویم واضع
اینه فنون عربیه را فاع الویه قوانین
ادبیه ضابط فروع و اصول را بط
رسوم معقول و منقول **سه** آن زر
کشته بر اوج فلک صاحب قران طالعش
را با سعود آسمانی اقتران مکمل و مهیا
باد خلص هواخواه که صحیفه دل را بارقا
اخلاص مزین دارد دعایی افزون
از حرکات افلاک و شنایی بیرون از
خیر فهم و ادراک سمت تبلیغ میدهد

در مقام هواخواهی چون صبح ثانی صادق
دم ومانند قطب سپهر ثابت قدم بوده
مستطهری باشد که از کیفیت احوال
شرف اخبار از زانی فرماید تا موافقت
از دیاد پذیرد زیادت مصدع نمیکرد
و کوب جهان افروزدانش از افق دور
و سعادت ابد اطالع و لامع باد در جواب
طبقه اوسط از منجین نویسنده شمس اشراق
معانی و مناقب که از مطلع التفات مولانا
مکرم رفیع الشان محاسن الشیم حاوی
کالات مجمع سعادات اینس سلطان
جلیس خواقین لازال فی اوج السعادة
بدرا لامعا و من افق الفضل نجما طالعا
سوا اختر آسمان اوج شرف مهر عالم
فروز اوج کمال طلوع یافته بود پرتو

وصول بر ساحت احوال این کینه انداخت
از تشریف تفقد شریف و تلطیف
تودد لطیف مشام امید محرومان کلبه
عراق معطر و دیده انتظار محبوسان
زاویه اشتیاق منور شد زیادت
مشوش نمی گردد ذات ملک صفات
که محور فلک افضال و مرکز دایره کمال
است ابد الدهر محلد باد بطبقه
ادنی از منجین نویسنده لازالت کواکب
افلاک السعادات منوره فطرات احکامه
و اوراق تقاویم الکمالات مزینة بنقوش
ارقامه محب صادق الاعتقاد که رقوم
خدمت و ملازمت نقش صحیفه هوا
داری دارد براه دار خیتی که از رواج
فواج صدورش مشام دلهامعطر و از

لوامع طوابع و رودش دیده جانها منور
کرد مصدع می شود و بجان و دل احراز
شرف ملاقات را که آینه طلعت امال و
امانی و طلیعه موکب مسرت و شادمانی
است استدعای نماید توفیق سعادت
اجتماع علی احسن الصور و اعیان الاوضاع
مقدرباد شوق و شعف بغر و غرا
و طلعت خورشید سیمای جون معالی
و کالات اجناب نهایت پذیر نیست
زیادت اکثر نرفت **مباد** اختصار خصم
ترا صعود و شرف **مباد** کوکب ترا
صیوط و وبال **در جواب طبقه ادبی**
از پنجمین نویسنده نامه خورشید شعاع و
صحیفه سپهر ارتفاع جناب فضایل
مآب رافع بنیان تخیم ناصب اعلام

تقوم جامع علوم حکیمه واقف اسرار
فلکيه لا زالت شمس علايه لامقه الانوار
ساطعه الآثار از روزن اقبال بر موی
امانی و امال جلوه جمال نمود طلوع آن
صبح کامکاری و ظهور آن نور بخشناری
موجب تفوق نام و ترفع مقام این
مستهام گشت و چون از منطق صحیفه
کرامی مفهوم شد که هر روز از مکامین
نایند الی ملعه دولتی لامعست و از
افق توفیق پادشاهی کوکب رفعتی
طالع ریاض مسرت را بر شحات حد
و سیاس ربانی تازه سیاحت زیاد
اطالت نمود **مباد** همیشه تابان کرد
حصر دور فلک **مباد** ترا جود و ز فلک باد عمر
نا محصور **حضرت والد و عم و خال و غیره**

نویسنده دولت خدمت و سعادت
ملازمت که جمیع سعادات را کافله جمع
مرادات را شاملست از لکن عیب
تیسیر بدین باد بنده که حلقه عشق
در گوش دارد صفات اوقات را
قوم از قان و اطاعت نگاشته و
بندی مرتب و موقوف میدارد و
علاوه و ام بقای ذات ملکی صفات را
از حضرت ملک علام استدعای شرف
اجابت مشرف باد شرح صورت فراق
و وصف صورت افتراق که از مقوله
مالایطاعت در حوصله تقریر و این
تقریر تلخ و متمنای خلوص و خصوص
آنست که این بنده را بتوانت و توانی
در ارسال ملاطفات عالی که واسطه

ادعای

حضور

حضور و وسیله بهجت و سرور است
سرافراز فرمایند زیادت اطالت رتبه
خود می دانند هر سعادت و اقبال که غبار
زوال بر آید یا لجلال آن نشیند و هر کرامت
و اجلال که دسترس انقلاب و انتقال از
دامن آن دور باشد متوجه جناب والا
سده معلای باد در جواب ایشان نویسد
عالی فرمان واجب الاذعان که نامزد این
بنده شده بود در اشرف ساعت و الطف
اوقات نزول اجلال فرمود بود و آن
طغرای دولت ذیل افتخار بر ذروه
سموات کشیده شد و قدم مباهات بر
افلاک نهاده آمد و چون صورت استقامت
احوال و انتظام اسباب دولت و اقبال
از صفی ظاهر و باهر بود با نواع شکر

کذاری و اصناف سپاسداری تقدیم نمود
مقبول از محبت علی همت انکه این کمینه را
از قبول خاطر عاظم که آئینه مشاهدات
غیبی و مجمع واردات لاریبی است بفیض
کامل فایز و مستعد گردانند زیادت
جرات حد خود می شناسد ظلال مرحمت
و سایه عاطفت ابد اخلد و ممد و دباد
بالنبی و آلک الامجاد **بدستان نویسنده**
سلامی چون نوید شاد مانی سلامی چون
امید کامرانی سلامی جان پاکش گشته محرم
سلامی روح قدشش بوده همدم سلام
تازه تر از برگ ریاحن که شوید رخ بشنم
در گلستان محبوب دعایی چون نسیم ریاحن
بهشتی دلکشای و ثنایی چون نسیم از طهار
اردی بهشتی طرب افزای مبلغ و موجه

میکردند

۱۱۸
میکردند و اهل ذاک سعادت را که سرمایه
امانی و امال است دیده ترصد بر شایع
امید میدارد توفیق وصول بشرف این
مأمول در اسرع اوقات میسر باد محنت
قادی ایام افتراق و شدت توالی الام
اشتیاق از سر حد احصا متجاوزست
و محاسب و هم از حصر عشر عشیران عاجز
سوغ غم مفارقت و غمهای فراق **رحمد**
شرح و زاندازه بیان پیش است متوقع
آنست که بهین تفقد و حسن التفات
خاطر عاظم که وسیله از دیار مواد مود
و ذریعه اعتضا دار با ب محبت است
بهره مند گردانند **سوغ** ابرام ز حد گذشت
بنکام دعا است با دایم کار ما بکام دل
تو در جواب ایشان **نویسنده**

۲۷۷۲

این منم که تو سلامی بمن آورد در رسول **تاک**
تر کرد هوای من و امید و صول **نام**
آورد رسول تو من از نشادی **که سر نام**
همی بوسم و که پای رسول **ملا طع** مرغوب
و مفاوضه مطلوب چون هوای بوستان
د لکشای و چون وصال دوستان **طری قزای**
خطی چون طره طرا بر غره غراسلسل و دل
کنا و لفظی چون آب حیات در سواد **ظلم**
روشن و جانفرا **ظریف** کلماتش منور
زیا **عوارف** سخنانش مزین و رنگین
در لطف اوقات و اشرف اوقات سمت
وصول یافت بخطوات اجلال و اقدام
اعظام استقبال نموده مرا سم تعظیم
بمقدم رسانید شجره کامرانی و نهال
زندگانی که از سموم هموم روی بدبول

و نقصان نهاده بود از رشحات خاتم خضر
خاصیت دیگر باره طراوت و تازگی پذیر
سخن کشید با طناب و وقت عرض دعا
طلال عاطفت و مرحمت خلد باد **هم بدو**
ستان تو سلامی تازه چون دوز جوائی
بخاصیت جواب زندگانی **سلامی**
چون نیم سبیل و کل **که** باشد مدم انقاس
بلبل **سلامی** چون کل سوری معطر
سلامی چون چراغ جان منور **با حقه**
شایی که کلزار انس از دریاچ آن معین کرد
و ازهار سبا یقین قدس به ششم نجات
آن معطر شود سمت ارسال میدهد
و علی الدوام صفحات اوقات را بدعا
دولت که امارت اجابت و علامات
اجابت بر عنوان آن واضح و لایح است

مزين ميدارد شد ايد دوري و مكابد
باعدت ضروري نه برنج واقعت
كه خبر باستسعاد سعادت ملاقات اشرف
تبارك پذير تواند بود **دلم ز بحر**
تو پماري چنان دارد **كه جز بوصل تو**
آنرا علاج نتوان كرد **اميد و ارست كه**
حضرت مفوض الخيرات عم احسانه
بسي را كه مزيل ظلمات فراق و تباعد
و موصل بشهود لمعات تواصل و تشاهد
باشد برودي مهيا كرد اند زيادت
اكتاف زلفت **هميشه تا كه بود نعت زلف**
در اينيات **مدام تا كه بود وصف خال**
در امثال **سري كه از تو به چيد بریده با**
چو زلف **رخي كه از تو بتا بدسياه باد**
چو خال **در جواب ايشان نويسند**

۱۱۰
مکتوب جانفزا تو آمد بسوي من چون
خوانده گشت بر دل بريان نهادمش **از**
ترس آنكه آه دل من بسوزدش **في الحال**
برو و دیده گريان نهادمش **از يم آنكه**
آب دو چشم بشويدش **از دیده در بوم**
و بر جان نهادمش **شعشع بارات**
كتاب ميمنت سمات مقترن بطعانت بل
هوايات بينات از روزنه افضال و
درجه اقبال طلوع فرمود و رودش را
و ظايف اجلال و اکرام و روايت اغراض
و احترام مرتب داشته بلب ادب مقل
ساخت زان نامه كه از تو سوم آمد
شادم كز مست روزگار كرد از ادم از
هر لفظش جلوه ديكر يدم بر هر حرفش
بوسه ديكر دادم آثار غرايب مواهب

ربانی در تفتح ابواب حقایق و معانی
که از دیده آمال و امانی پوشیده بود
از خواهی مثال عالی بوجه مرغوب
مشاهده افتاد **ه** ز آب حیات مکرم
و لطف تجو خضر **ه** عمرم دراز کرد که عمرش
دراز باد **ه** از روی لطف مخلص دیرینه
را نواخت **ه** بی او مباد عالم و مخلص نواز
بادم بد و پستان نویسند ه
سلامی معنیر جو باد بهاری **ه** سلامی معطر
چون شک ستاری **ه** سلامی منور بنور و لا
سلامی معطر به طرهدایت **ه** باد در
فراید قلاید دعایی خوشبوی تراز
نسیم بحری و عز و صحایف لطایف ثناء
تازه تراز کلرک طری بموقف نیازی
رساند و جراید اوقات و صحایف

ادات را بنشر علوم مراتب و شرح سمو
مناقب مزین و موشح میدارد **ه**
غیر مهر تو نباشد بدم در همه حال **ه** جز
تنای تو نباشد بر بام **ه** و سال **ه** اشتغال
مشاعل افتراق بمرتبه بالا گرفته که بدستیار **ی**
ناطقه متعرض عرض آن نتوان شد
پیای مردی عاقله پراهن تعقل شرح
بسط آن نتوان گشت **ه** شکایت شب
بحران و سوز روز فراق **ه** چگونگی شرح
دهم کز شمار پیروست **ه** اقتضای عهد
حجت و بیان مودت آنست که بمراست
شریفه و منافع و ضات لطیفه حجاب
پیکانگی را مرتفع و مندفع سازند
بزواید مصدع نشند **ه** عمرت دراز
باد که وهاب ذوالمنن **ه** از هر عطیات

که دهد عمر خوشتر است **در جواب**
اینها نویسنده هر نامه که از یار بسویم
آید ز نیک غم از آینه دل بزداید هر
چیز که بکشایم از آن نادره خط بر روی من
از فرج دری بکشاید نامه دلکشای و
جان فزای در تازگی چون نسیم بهار و
در لطافت چون شمیم گلزار در ساعتی
که میامن انتظار سکود مقروان بود
از جمله دولت روی نمود **سه** کلکت
که بکام دوستان کام نهاد بر غره صبح
طره شام نهاد **نی** پی که ز جعد حور بر
ضحه نور مرغان او بی اینچه رادام
نهاد موردش را بخطوات اکرام و
اقدام اعظام استقبال نمود **و** بسیدم
و بر مرد مک دیده نهادم **و** پیچیدم و تقوید

دل سوخته کردم **و** بورود آن مقدمه
سعادات و وصول آن نتیجه مراد
ریا حین استبشار در حسن اقبال و اما
و از هاد استظهار از نهال اقبال مید
و شکفته گشت عذر خطاب مشکین
طراز و شکر کتاب سکین نواز میو
قلم مکسور اللسان و مقدم و زربان قاصر
ال بیان نیست بزواید اطناب نمر و
تا کار جهان جمله جنان نیست که خوا
کارت جهان جمله جنان یاد که خواهی
دو کایت از ترک کتابت بدوستان نویسند
نه سلامی ز تو کز غم کند آزاد مرا نه بیای
که بوصل تو کند شاد مرا **نیست** مشکل
که بیادت گذارم همه عمر **مشکل** آنست
که هرگز نگنی یاد مرا مدتی باشد که نسیم

لطفی از جن التفات آن ملکی صفات بر
ساحت دل مشتاق نوزیده و شمیم تطفی
از گلشن اهتمام ایشان به شام جان نرسیده
معلوم نیست که موجب تغافل از مقتضیات
طریقه الحاد است یا تخاشی از اضاعت
بضاعت کاغذ و مداد **و** رشح قلم تو
چشم آب بقاست **و** انقباس خوش تو
نغمه باغ و فاست **و** این رشح و نغمه را
زمن باز میکشد زیرا که دلم زنده بدین
آب و هواست **و** جواب شکایت از ترک
کتابت بد و پتان نویسنده بعرض نامه
که ابرام خویش دارم دور **و** کمال لطف تو
باید که دارم معذور **و** اگر در ارسال
دعوات تقصیری میرود نظر بر ملاحظه
خاطر عاظرست چه تخفیف تصدیق را

۱۱۲
احسن انواع خدمت و دعای غایبانه را
شرف اصناف عبودیت میداند والا
حق سبحانه و تعالی علیم است که درین مدت
روی دل از قبله اخلاص منحرف نبوده
و عنان توجه از صوب دعا گوئی بجای
نیان منعطف نگشته **و** کس شود تمه
کس را بروز کار ارا دت **و** مکر مرا که ارادت
ز اولست زیادت **در شکایت از ترک**
جواب کتابت بد و پتان فریاد که دلدار
خطابی نفرستاده صد نامه نوشتم و
جوابی نفرستاده **و** متوقع از کرم علیم
آن بود که در حقوق خدمتکاران
قدیم تفقد تمام نمایند و لطایف
و ظایف کرم و مواهب مواجب خدم
پیشتر از پیشتر فرمایند حالا کار بجایی

رسیده و مهم میرتبه انعامیده که خطاب
اکرامی نمی توان زند بل جواب سلامی مشرف
نمی سازند و بدین سبب نه دل رنجور
را آسایشی است و نه جان مهجور را آرامی
و نویسی جواب نامه من نامه من نیز
جواب ای عجب لطف تو روا دارد که
لب تشنه باز گیرد آب **در جواب شکایت**
از ترک جواب کتابت بنویسد باستان جلالت
که قبله گاه منست که روی دل بتو دارم
خدا کواه منست **بجز ترک جواب صحیفه**
شریفه که نه از روی ترفع و استغنا بلکه
بسبب هجوم جنود بلا و غنا بوده قواعد
اخلاص و بنیانی اختصاص منهدم نخواهد
شد امید است که بر تقصیرات اختیاری
حل نفرمایند **و جواب خط مسلسل**

همی نوشتم لیک زمانه سلسله کار و بار
بر من زد **در شکایت از شکایت که نامش را**
در مکاتبت دیگران بنویسند ز مشتاقان
خود روزی که لطفش یاد فرمایند چه باشد
نام درویشی اگر در نامه کنج اند **درین**
ولا که کتاب مشکین نقاب و خطاب
معانی نقاب بدین صوب ارزانی داد
بودند و جمعی را از اصحاب و احباب
طوبی لهم و حسن مآب نامزد سلام
اکرامی فرموده چون دعاگوی راجب شرف
پریشان مشرف نشاخته بودند موجب
ناامیدی تمام شد **و بنویشت سویی**
غیر بی نامه و فاه در حاشیه سلامی هم
از من دریغ داشت **من در سر قلم زدم**
آتش زد و دآه **او دوده سر قلم از من دریغ**

داشت **در شکایت از جفاکاری و دلازاری**
با جگر سوختگان یا بنودی هرگز جرف
جوی و ستمکار بنودی هرگز با هم خلق
جهان در صد در حقی جز با بر سر آزاد
بنودی هرگز معروض آنکه مبالغه در
نمید قواعد ستمکاری نه قاعده یارست
و تفاعد از جاده وفاداری علامت پیکانی
و دلازاری **بود** بدین صفت که توبتی
مگر جو خوار **درست شد** که نداری
جواب سرو فاداری **در شکایت از دلازاری**
و جفاکاری شکایت از کنای کنند دور
نست کنه چو نیست ندانم که این شکایت
کنایتی که زهر قلع بها شهد مدح بر هم
ریخته فرستاده بود مد بطالعه رسید
حقا که آن شکایتها که فرموده بودند

و آن صورتها که باز نموده واقع نیست
و اگر عیاذا بالله ترک ادبی که محل اعتراض
و موجب اعتراض تواند بود صادر شده
بودی بایستی که جهت تحقیق آن صورت
قلم را محرم اسرار ساخته ایمایی فرمود
تا و قوف بران حاصل شده بتلافی و
تدارک آن اشتغال رفتی **و چنین** به
موجبی از من شکایت میکنی **کرم** بدین
موجب شکایتها کنم از حضرت شاید
در شکایت از اجتماع کلام اصداد
مالا بگو که از من پیدل چه دیده **کز دام**
من چو آبوی وحشی ریده **درین** ولا
جناب اجتماع افتاد که یکی از تابعان خنای
و بی روان الذی **در سوس** فی صدور
الناس در محفل شریف سخنان پیوده

بزرگان میرانده و کلمات مالا یغی از
دفتر غنیت و نمایی فرو میخوانده و ایشان
بترحات او فریفته شده هداایات او
را اصفای فرموده اند بغایت غریب
عجیب نموده پیش از باب وفا و احباب
صدق و صفا مقرر و معین است که
سخنان اهل عرض را استماع نمودن و
بقول ایشان دل‌های دوستان قدیم را
آزردن خلاف طریقه یاریست بلکه قطع
علاقه و دست‌داریست **بهر** امر متنباید
خاطر از یاران کران کردن. بقول دشمنان
سهلست ترک و دوستان کردن **در جواب**
شکایت از استماع کلام اصدا اگر ارسد
که کند غیب دامن پاکت که همچو قطره
که برک کل چکد پاکتی. معروض میدارد

که بر

که بر حکایتی که فرموده بودند و شکایتی که
نموده اطلاع افتاد حقا که خلاف واقع است
بعرض رسانیده اند چون حسود بنیاد
غیبت و مذمت نمود جواب این فقیر
آن بود که آجناب از زایل و معایت میبایند
و بفضل و مناقب علی آفتاب را بکل
اندودن و بوی مشک را از مشام دور
داشتن تعذر تمام دارد خبر با صوت
قول ایشان را گشوده و از آنچه در جواب ایشان
گفته شده تغافل نموده **بهر** کرد دشمن از
ترد امینی زد طعنه بر حسنیت چه شد
آثار پاکتی همچو گل پیدا است از سیمای تو
در شکایت از عدم ملاقات
تا یکی عاشق دلخسته بامید وصال شاد
مان سویی درت آید و نا شاد رود.

مرفوع ضمیر منیب آنکه بر درگاه کبریا ی آوی
هر کدایی بنوا را بار میدهند و هیچ متوجهی
را داغ حرمان بر حکم سوخته نمی دهند و
این کینه بکرات و مرات احرام ملازمت
بسته و چون آستانه بر خاک مذلت نشسته
نه از دربان صدای درایی بگوش رسیده
و نه از ملازمان صلاهی مرجایی شنیده
چنان دوست که دشمن بدین رضاند
که در بروی نه بندند آشنایان را **در جواب**
شکایت از عدم ملاقات مراد آمدن یار
اگر خبر بودی ز روی صدق می آمدم
با استقبال **حقا که** خبر آمدن خدام بد
مخلص نرسیده و سخن تشریف فرمود
ایشان از هیچکس نشنیده والا بطریق
استعمال وظیفه استقبال رعایت نموده

با حراز دولت ملاقات معزز می شد
و باد را که سعادت می که همیشه مترصد آن
می باشد مشرف می گشت بر خاطر خطیر ظا هر
و بر ضمیر منیب با هر خواهی بود که این
جریمه راجع بجانب دربانست بایستی که
این فقیر را از تشریف قدوم شریف خبر
دادی و چون از روی نادانی مانع چنین
شده از آن منصب مغرول گشت حالا
اعتذار این صورت هم حواله بکرم عیم
ایشانست **م در شکایت از عدم ملاقات**
عمر نیست که در کوی تو ای مایه ناز می آم
و محروم می کردم باز بر ضمیر انور و
خاطر ضیا کستر غمی نباشد که دو سه وقت
باید آنکه سعادت لغای اشرف مشرف
کرد و مصدع ملازمان سده سینه شده

و احرار از آن دولت عظمی و سعادت کبری
دست نداده **سو** دوسه نوبت بخدمت آمده
ام **سو** شده محروم و باز کشته بجل و اگر ضد
این صورت وجود گیرد بتقاعد از ملازمت
راضی خواهد شد **سو** از کوی تو بکنم کجا
خواهم رفت **در جواب شکایت از عدم ملاقات**
کز آمدن یار خیر داشتمی خاک قد می
بدیده برداشتمی تلافی و تفقد که در باب
این مخلص متخصص فرموده جماعتی که
ز هم صحنه ای جدا باشند چگونه با خود
و صبر آشنا باشند هلاک جان من زار
از آن غریبان پیرس که از دیار خود دیار
خود جدا باشند سبحان الله کز ادراخیال
بود و کجا در ضمیر می گشت که بعد از لذایت
موانع اصحاب و اطمینان خاطر بشرف

۲۲۸
مجالست احباب چندین شداید پی در
پی و کجاید کونگون درین سفر روی نما
و دست حادثه هر زمان داغ محنتی بر
جلو این سوخته بادیه غربت و کداحه
نایره عناویریت هند اکنون این غریب
سرگشته را دیده ایست بر قطرات حیرت
و منینه بر شعلات حسرت **سو** سوخت
جام ز آتش حسرت مباد **سو** کس جو من دور
از دیار و یار خویش **در شکایت از مصائب**
سو هم مرغان جمن جلوه کثان از سر ناز
من گرفتار قفس مانده بصد سوز و کداز
عجب حالتی که بواسطه ترک ملازمت
خادم و سبب رحلت از وطن معهود
و مسکن قدیم روزها با جمعی پریشان
مصاحبت می باید کرد و شبها با قومی از

تیره دلان برو ز بکرا هست بی باید آورد
نه از یاران جانی اثری و نه از هواداران
روحانی خبری **در افتاده ام** میان جمع که
هر زمانه دل خون شود ز غصه و کفایت
نی توان طایفه که خود را از اهل محبت
نمایند اما چون کل بیکر و زینش غنی یابند
و مجلس افروزی میکنند اما چون **شع**
زیاده از یکشب غنی مانند **در** نه دینی
نه عقبی نه فضلی نه علمی نه زهدی نه لطفی
نه خلقی نه حلمی اما رجا و نفست که منشور
وصال یاران و طغرای اتصال دوستداران
از دیوان بفصل الله ما فیشاء بتوقع ظهور
مرشح و موشح گردد و الله فعال لما یرید
در استعدای رجوع از سفر نهاده ایم براه
امید دیده همت که سوی ماکذر دیار

جون فرشته رحمت استعدای اعلی از
جناب علی آنت که آن اختر عالم افروز
جون آفتاب شعاع سعادت بر بیت الشرف
خویش افکنده و آن کوب جهان آرای جون
سعد اکبر بالمعات انوار جاه و جلال
بدر و اقبال باز رسد تا منقطعش لال
وصال از رشحات نیایع لقای اشرف
تازه و سیراب کشته در وظایف سکن
داری حضرت باری عز شأنه افزایند
م در استعدای رجوع از سفر مرا تو عمر عزیز
که رفته ز برم چه خوش بود اگر ای عمر
رفته باز آیی چون توجه بجانب یاران
و تشوق بمنازل هواداران از شمیم
اصل کرم وعادات ارباب سعادت است
و نواختن مهوران و التفات بحال *

بنمودن موجب ترادف انوار حشمت
وسبب ضاعف اسباب حرمت اگر
تمای هم بر تدارک حال معتکفان
زاویه محبت مصروف داشته عنان عز
باصوب معطوف دارند هراینه انسب
واولی خواهد بود **در تزیین نمودن**
سامر بر طین هر چند ترا خوشست
آنجا که توین بازای که بی تو زندگانی خوش
نیست مفردست که در هر دیار که آن بزم کواد
شریف داشت باشند بر سر بر غرت ممکن
و در معهد قدرت و حشمت متوطن
خواهند بود اما وطن اصلی را از یاد
نباید گذاشت و احباب را نسیا منسیا
نباید گذاشت که احباب معهد معهود
اصحاب مسکن مالوف را محروم گذاشتن

شیوه

شیوه اهل وفا نیست **سوم** مکن که اهل وفا
دوستان مخلص را **درون** آتش سوزان
روانی دارند **در توقف مراجعت از سفر**
خبر آمدن یار دم خرم کرده **لیک** دیر آمدنش
حال مراد هم کرده **نشوق** و تعطش این
طوف را بر باطن خود قیاس نفر مایند
چه اگر آجناب را عشر شیران بودی در
تطویل مدت مفارقت را این غایت
جهد نمودی الفضا آفتاب مراد از مطلع
امید پس دیر بری آید و خجست از خواب
چنان بسیار بنار و کرشم دیده می کشاید
در طاقت شکبایی و تحمل نیست جانرا
در حل این مسئله شکل بحال تفکر و تأمل
سوم کر بر سر آئی که قدم رخبانی **بشتاب**
چو صبری ماییدانی **در اشتغال رجوع از**

ای عمر رفته دیر همی آیی از سفر **ه** ما را در
انتظار تو خون می شود چکر **ه** ادراک شرف
انصال را انتظار از حد قرار گذشته و
ترصد احراز دولت ملازمت از قبیل
مالاطافه لثام گشته ملتفت اعز آفت
که بی توقی غریبت این صوب نمایند و
بجای تقاعدی بجانب وطن و مسکن توجه
فرمایند تا از مشاهده جمال آنجناب ید
هایر نور و سینها مبهج و سرور گردد
در ادعای غریبت بجانب مسافر مایه خوش
دلی آنجا است که دلدار آنجا است **ه** می کنم
سعی که خود را مکر آنجا فکرم **ه** تمادی ایام
مهاجرت تا این غایت در خیال نبوده
و صورت تراخی از مراجعت برین وجه
در آینه تصور نمی نمود حالا چون الم بجران

از حد تجاوز کرده و شدت حرمان دمار
از روزگار مجوران بر آورده داعیه
آن و غریبت جناسنت که خود را بملازمت
رساییده زمام توجه آنجناب را بدین
صوب منطفف گردانند **ه** من ز تو
مهمبور و افغان من آید سوی تو **ه** غم آن
دارم که آیم همراه افغان خویش **در اعتذار**
مسافر از توقف در سفر ز قدرت ملک العرش
یک نشان اینست **ه** که کارها بخلاف مراد
می آید **ه** اگر نه تقدیر مخالف تدبیر و
مقتضای قضا منافی مافی الضمیر بود
هر آینه بروجه مسارعت بسعادت خد
مستعدی گشت و بی شبه بطریق مباهرت
بدولت ملازمت مستظهر میشد اما
هر چند می کوشد دست نیت بدامن این

امنیت نمیرسد و دیده آرزو مند بحال
این مقصود روشن نمی گردد **سه** منجه
می کم قضا میگوید **ه** بیرون ز کفایت تو
کاری در گریست **ه** نوع دیگر در اعتدال مسافر
از توقف در سفر وری ز آستانه از مامدان کم
مادام که دور مانع آید که خجسته و گاه طالع **ه**
اگرچه توقف در مراجعت و تراخی در دعا
غایتش تقصیر دارد و بر قصور غریبت و فتور
در توجه خدمت حل می توان کرد اما حق
سبحانه و تعالی ازین صورت آگاه و برین
معنی گواه است که بواسطه وقوع حوادث
و وقایع ضروریه بیعادت ملازمت مستعد
نی گردد **سه** نه دوری دلیل صبور ی بود
که بسیار دوری ضروری بود نوعی دیگر در
اعتدال مسافر از توقف در سفر مشنوقه مرا

بی تو صبور ی باشد **ه** یا یکنفس طاقت
دوری باشد **ه** لیکن حکم کرنگم صبر و
شکیب **ه** خرسندی عاشقان ضروری
باشد **ه** اراده آن بود که درین زودی
قدم غریبت در بادیه اجتهاد نهند و در
ابتهاج منهاج رحلت داد سارعت و
مبادرت بدهد اما بواسطه اخبار
هایله و وقایع نازله که از جانب قطاع
الطریق استماع می افتد دوسه روزی
تاخیر ضرورتست **سه** امید که این کرد
بلا بنشیند **ه** و این فتنه بزودی از میان
برخیزد **در و عهد و وصل از جانب مسافر**
کی بود جام ز بند غم رهایی یافته دیده
از دیدار جانان روشنایی یافته **ه** اگرچه
بواسطه محنت تمادی ایام فراق و شدت

توای الام افتراق عنان اصطبار از دست
اختیار بیرون رفته و پای دل را قوت
قرار در رکاب شکسای می نمائده اما بنیت
کوکب اقبال که طلوعش از افق وصال
عنقریب ممکن است جان رمیده را الطینا
میدهد امیدوار است که حدت حرارت
آتش مفارقت و شدت التهاب شعله
مباعدت که دل ضعیف و جان خیف را
در بوم محنت و اندوه کد اخته برلال
وصال آن عید المثل که بزودی میر
انطفای پذیرد **در جواب آن از جانب مجاور**
مرا امید وصال تو ز ندکی بخشیده و کرم
مجر تو ام جانب عدم می برد **حقا که اگر**
استشاق رواج دجا باد را که دولت
مواصلت که عنقریب موعود است دستگیری

نگردی

نگردی بهجوم جنود الام فراق و ورود و
ایام افتراق نوایب احزان از حد تجاوز
میشد و جان غمدیده از مقاومت الم
حرمیان عاجز **خوش آنکه وصال تو**
شده باشد **چشم بحال تو منور شده**
باشد **با میج برابر آنکم آنکه سر من دریا**
تو با خاک برابر شده باشد **در شرایط مودت**
و مراسم محبت که خدمت تو را فراموش
شدمست **ما را حق خدمت تو یادست**
رسم اوفق میان دو پستان حقیقی کمال
مخالصت است و رکن اوثق نزد یاران
معنوی خلوص کامل در صداقت دوست
چنان باید که هر چند رزا خلاص او
را بیوت امتحان بریند جودت عیارش
بیشتر باشد و حیند آنکه نقد اختصاصش را

بر محک اعتبار زنند از غش نفاق پاکیزه
 تر بود **سوی** یاری باید چگونه یاری باید
 یاری که کره ز کار کس بکشد **هر** که
 جمال خویش بنماید **ز** این دل غبار غم
 بزداید **در معایبه احباب** جانان ترا که گفت
 که احوال ما میرسد **ه** بکانه کرد و قصه
 می کشنا میرسد **ه** می کشی ز عالم درویش
 نبود **ه** انکس که با تو گفت که درویش را
 میرسد **ه** شرط محبت و رسم مودت
 آن بود که آنجناب رقم نسیان بر صفحات
 حالات دوستان نکشیدی تا اسرار
 مکاتبات با ظواهر معایبات نرسیدی
 و حقوق محبت سابقه را رعایت نمود
 تا اساس محبت از خلل مظنه و ریب
 ایمن بودی **ه** آنها که طیب درددلها

در کمال این دهر به کمال این دهر

هرگز به بنابر تو نگردانم روی

باشند **ه** درمان به ازین کنند مشتاقان
 راه اظهار عتاب نشانه آفت که دل
 خلل دوستی نینخواهد و جان زل
 اساس مودت را احتمال نمی کند چه
 معایبه مرتب بنای محبتی است که رو
 بوی رانی نهاد و اصلاح بنا کسی کند که
 باستیصال راضی نباشد بنا بران این
 ابرام رفت **س** بدوست عرض
 شکایت ز جور دوست نکوست **ه** و کر
 نه فرق چه باشد میان دشمن و دوست
در جواب آن خوشست گفتن یاران بهم
 در روی عتاب **ه** بشرط آنکه نباشد در دنیا
 حکم **ه** اسباب معایبت و تحقق آن قبل
 از محبت بود **ه** محبت ارباب حیرت لازم
 است حقا که هر چند تا مل می کند مرتکب صورت

که سبب خطاب عتاب آمیز تواند بود
وامری که خلاف رضای ایشان باشد مطلقا
در خاطر خطو ز نکرده این معنی را حمل جز بر
طالع این سرکشته و بی اتفاق بخت برگشته
نشان کرد **سو** بر من جفا ز بخت من آمد
و گرنه یار **ه** حاشاکه در سم لطف و طریق کرم
نداشت **در شکایت از ترک محبت**
یار و نادل ز دوستان برداشت **ه** مهر دین
از میان برداشت **ه** حقا که همه عمر در تخیله
این فقیر نگذشته که بندگان ایشان بی
موجبی غبار وحشت بر آینه الفت روا
دارند و لوازم مودت و صداقت را
شیمه گریم ایشان بوده بیکبار کی فرو
گذارند **سو** طمع از یاد نه این بود و توقع
نه چنین **ه** از غایت اعتماد بر کمال اعتبار

خدام بعرض این ابرام اقدام رفت
تا معافد محبت را از شوایب تغییر مصون
دارند و دل‌های حق‌گذاران و هواداران
را بشو و جفا نیاورند **سو** آسان باشد
هر از دل آوردن **سو** شوار بود دینی بدست
آوردن **در جواب آن** توان نه که دل از
صحبت تو برگیرند **ه** و گریملول شوی
دلبری دگر گیرند **ه** و گریختم برای طریق
رفتن نیست **ه** کجا روند که یار از تو خوتر
گیرند **ه** قدم بر جاده هواداری از آن
را سخ ترست که قرب جوار یا بعد دار
را بران معنی تفاوتی تواند بود و دم
خلوص در رتبه حق‌گذاری از آن صایه
تر که بجنور یا غیبت در آن صورت تصریح
توان نمود و دلیل برین مدعا آنکه درین

مدت اگر از جانب ایشان کسوت جور و جفا
رسیده بحسن ارادت پوشیده و لکر شربت
مهر و وفا بوده بصدق عقیدت نوشیده
نه بهجوم بلا ترک محبت و ولا نموده و نه به
دود جنود عناد رشکایت بر روی پیکانه
و تشنه کشوده و بعد الیوم حال بهمین
و مدار کار برین خواهد بود **سپیل**
جفا اگر بکند پنج هستیم **حاشا** که در اساس
محبت فقد خلل **در شکایت از یوفایی و**
شکستن عهد دیدی که یار جز سر جو درویم
نداشت **بشکست عهد و از غم مایه غم نداد**
حقوق مروت مقتضی آن بود که نهال محبت
را پیوسته بر شجاعت وفاداری که از منابع
حق کذاری تو شیخ نماید تازه دارند تا
اعضای احوال اصدقا بازها را خلاص

۱۶۶
وانوار اختصاص مزین و محلی باشد
و وثوق مودت اقتضای آن می نمود
که رابطه حفظ عهد و حکم او فوا بالعقود
یونما فیوماز یاده سازند تا وظایف
دعا گوئی یاران و مراسم رضا جوئی
هواداران برقرار بماند حالا که قضیه
منعکس می نماید و متنی برخلاف مراد
ظهور میکند زبان حال مضمونی این مقال
متونم است **عهد ها کرد بیاران و**
با آخر شناخت قیمت یگ صحبت یاران
وفادار دروغ **در جواب آن** بعبودی که
اولی پرستم **که بر جادارم آن عهدی**
که بستم بر ضمیر منیر روشن است که قاعده
وفاداری این مخلص نسبت با جناب
بر وجهی تاکید یافته که از قواعد صدما

زمان تزلزلزل بارگان آن راه یابد وضایع
حق گذاری نه بنویسید پذیرفته که ازلال
واقعات دوران آفت اختلال به بنیان
آن پی رود چه معاقد که در مجلس والمفون
همدم اذاعاهد و استغفد شده و معا
صده که در محفل و افوا بعد الله احکام
یافته هیچ روی خلل پذیر و هیچ وجهی
قابل تبدیل و تغییر نیست پس رقم پیوسته
بر لوح حال وفاداران نشاید کشید و
مخن اهل غرض در باره حق گذاران نباید
شنید **سو** مشنوقول غرض کوی که از
روی وفاء ما هما نیم و همان مهر و محبت
باقیت **در طلب صلح** تا صلح توان کرد در
جنگ مزین تا نام توان یافت ره ننگ مزین
بردوست در لطف و مدارا بکنای یکباره

۱۵۷
سوی مهر بر سنگ مزین • داعیه بود که در
باب ماجری من العا بات کلمه چند بر
صحفه بیان رقم زند و در استیفای ما
مضی من الخاصات شروع کلی نماید اما
بحکم و اصلحو اذات بینکم صلاح دران
دید که برفع این کدورت سوانق اذات
را استحکام تازه دست دهد و بکشف این
ملالت سواف عقیدت را انتظام بی
اندازه روی نماید اجابت این ملتس
را امید واری باشد **سو** در ره جنگ
جدل حیف است میر سیر سوی صلح کن
الصلح خیر **در جواب آن** اگر تو جنگ کنی در
پی رضای توام • و کر صلح دیا بی مطیع را
توایم • چون از آجناب صورتی چند که
مطوع نبود روی نمود و خود میداشتند که

صدور آن نوع قضایا در طریقه و داد و
الحاق موجب اعتراض و سبب اجتناب
و اعراض است از این جانب نیز بنا بر تئیه
کلمه چند بر زبان قلم جاری شد اگر تغییر
سوابق و ضاع از آن طرف اتفاق افتد
الین طرف نیز جز سلوک سبیل مودت
امری دیگر نظر و نخواهد پیوست **و**
قول صاحب عرضمان گوش مکن بهره
یار ما باش که ما از دل و جان یار تویم
در استدعای اتمام در اتمام مهمام
نظری کن بعنایت که در اتمام امور
نظرت قویتر سببی از اسباب مطبوع
از کرم عیم آفت که ملتزم و مرام این
حقیر بغیر اتمام خدام با تمام رسد تا
لواحق انعام با سوابق اکرام انضمام

بدرود

پذیرد **و** سامان کار بندد با لطاف
فی کران **و** چون وعده داده بکرم اتمام
کن **و** آغاز کرده برسانش با انتها **و** طریقی
فلکند بعنایت تمام **در استدعای عفو**
از جانب کاتب نسبت بکنایه از آنجا که لطف
شامل خلق کرم است **و** عزم کن شد عفو
کن **و** ماجرا بپرس **و** اگر چه جریمه کمینه
نه جنایت که اصحاب خلیط بمسامع
علیه رسانیده اند اما چون خاطر خاطر
بوقوع آن قرار گرفته لا جرم تمسک بحیل
استغیان نموده عفو عیم را مترصد
لطف جسیم را مترقب است **و** کرکنه
است کار من کار تو نیست جز کرم **و** بر
کرمت نوشته ام عذر کناه خویش را **و**
در جواب از جانب مکتوب الیم کرکی در

کرکی در

از کجا در بیم کرمی عفو کن
کرکی در

جهان خطا نکند. عفو محسن کجا میدید
آید. بعد از اطلاع بر مضمون کتابت
و استظهار استعنا و اثابت صحیفه
جرائم آن عزیز بآب عفو فروخته
شد و نایره غضب بآب اغماض منطفی
گشت. **سو** ز انتقامش گذشته کردم عفو
عفو بهتر از انتقام بود در استدعای از
جانب کاتب نسبت بکنایه دیگر کر عظیم است
از فرو دستان کنایه. از بزرگان عفو
کردن اعظم است. معروض می گردد
که بواسطه اندک جریمه که از فلان بسمع
شریف رسیده کشتی احوالش در گرداب
ملاست و خاطر پریشانیش در غایت
اضطراب و اختلال **سو** کر شرحه لطیف
بی کرانت بوزد. شاید که بمنزل بخانه
برسد در جواب از جانب مکتوب الیه

بفرمانت توان از جان گذشتن. چرا
از جرم کس نتوان گذشتن. بواسطه
استشفاع آجناب که درباره فلان
فرموده بودن آتش خشم بآب شرم
و الکاظمین العیظ فرو نشایند و
خرمن غضب را بباد و العافین عن
الناس بر داد باقی خدمات را صد
است در سفارش از باب حاجت از **خا**
کاتب ذره هارا اگر هم خورشید گیرد در
ذره نقصان بنودا و نخواهد یافت راه
ما مول از مکارم اخلاق و مراحم شفا **ق**
آست که فلان را با التفات خاطر خطیر
افاضات ضمیر منیر ملحوظ و ملحوظ
فرمایند تا از میان آن مقاصد کلی
مطالب جزئی بساخته و پرداخته گردد

بشکر آنکه شکفتی درین جن ای کل نیم وصل
ز مرغ بحر دریغ مدار در جواب از جانب
مکتوب الیه هر حکم که از جناب صادر
کردد فی الحال سمعنا و اطعنا کوم چون
از مضمون خطاب عالی صفت افتد
و فاقه فلان مستفاد می شد بنا بر قاعده
واحسن کما احسن الله الیک رعایتی که
مقتضای وقت بود در باره او بتقدیم
رسید بآقای اشارت عالیله را دیده
ترقب بر راهت سو ما مخلصان حکم
تو کردن نهاده ایم در موقف رضا
و اطاعت پیاده ایم در سینه عای حضور
ساقی جن جانزایی روی تو رنگی نیست
شمشاد خرامان کن تا باغ پیارا پی
اسباب عشرت مهیا و مشرب مسرف

مصفاست اما اتمام سرور و کمال ذوق
و حضور و وابسته بتشریف قدوم شریف
است سو از عمر هم مراد حاصل دارم
یک ساعته دیدار تو در می باید هم
در استعدای حضور بهای اوج سعادت
بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما
افتد توقع آنست که از مانی قشرب
قدوم از زانی فرمایند تا از لوازم
حضور و وفور السرور پر تویی نور
بر صحنات قلوب حاضران افتد
حیف است شب نشین بی روی چون تو ما
نهیست عیش کردن بی وصل چون تو یار
در عذر تقصیر خدمت ما شر مسار مانده
در تقصیرهای خویش لطف تو خودی نکرد
خوب و زشت ما حقا که مجازات تلطف

آجناب جز بتقصیر از جانب این فقیر
صورت بسته و درین غدی که استحقاق
قبول داشته باشد رقم صد و درمی توان
یافت **و** کرما مقصیرم ترا محبت بسی است
در پیش لطف تو چه نماید گناه ما **در جواب**
دوستی اقبضای آن دارد که شود عذرت
دوستان مقبول **و** رقم اعتذاری که در
قلم آورده بودند سبب تضاعف مواد
محبت و موجب تاکید اسباب مودت
گشت خاطر عاظم متوجه مرا فقت یاران
و موافقت هواداران دارند که همه
همات برو فوق دلخواه میسرست و قبول
هر چه مدعا و تمنا باشد مقرر **و** خود
نبودست و هشتی و ربود **و** عذر تو زنک
از آئینه نبرد و **و** هم در عذر **و** تقصیر خدمت

چگونه سزای خجالت بر آوردم بر دوست
که خدمت بنسرا بر نیامد از دستم **و** تقصیری
که بازاء و فور ترتیب و شمول تقویت
آجناب ازین هواخواه صادر می شود
مثابه ایت که شروع در شرح عشق
از عشیران متعسر بلکه متعذر است اما
اغراض از تقصیرات دعا گوین و عفو از
جرایم هواداران شیمه گرمیه است ملازمان
میدانند **و** اگر در خدمت تقصیر دارم
بفضل شملت امیدوارم **در جواب آن**
هزار شکر که آخر روح خاطر ما **و** بآب
لطف بشتی اگر غباری بود **و** بغایت
غریب و عجیب نمود که با و فور خلوص
و شمول و خصوص که از پنجان صفا
شده کاسل و تغافل آن عزیز را سبب

تواند بود تا درین وقت بوصوح پیوست
که تفرقه روزگار مانع شده صورت اعتذار
بقبول موصول گشت **سو** چون پرتو عذر
از افق مهر نموده ناپیدا شد جو سایه هر جرم
که بود در اعتذار **انکه بحسب واقع مرتکب**
جرمی شده باشد زبان عذر ندارم
و بی هنوزم هست **امید عفو که عفو تو**
هست عذر پزیر **اگر بنا بر ضعف جلی**
که و خلق الا انسان ضعیفا جرمی صادر شده
باشد امید و ارست که ایادی مراحم و عنایات
آجناب ماحی جرایم و جنایات این حقیر
کرد **سو** از جرم گناهی که دلم ترسانست
گر عفو کنی بر گرمست آسانست **در جواب آن**
النزام سلوک جاده محبت و انتهاج منهاج
مهر و مودت مقتضی آن شد که معذرت

۱۳۲
آن عزیز بقبول مقابله یابد و قلم عفو در صحیفه
جریمه او کشیده شود **سو** کراز جفای تو
روزی دلم بیازارد **مکند عذر تو بازش**
بمهر باز آرد **در اعتذار از جرمی که بکاتب**
اسناد کرده باشد دشمن که بنزد تو ز من گفت
و الله که نگفته ام من از خود گفتم **صدیک**
بگفتم ام نگفته است یکی **یک بد که نگفته ام**
یکی صد گفتم **درین وقت جناب معلوم**
شد که زمره اصحاب اعراض از جاده
قوم انصاف الخراف و اعراض نموده
روایات داعیه و حکایات لاعیه بمرض
رساینده اند و از کال درایت آجناب
غریب نمود که حقیقت حال تفحص نفرموده
معن دشمنان منافق در باره دوستان
صادق شنوده اند **سو** نیکو نبود حدیث

دشمن در باره دوستان شیدون در
جواب آن جمعی را که داعیه فساد بود غایبان
مخفی القامی نمودند اما ایشانرا اجزات آنکه
در حضور فقیر مخفی گویند بنود چه پیوسته
مضمون آن جا که فاسق بنیاد سیر ضمیر
گیرست **سو** میان ما است زیاری طریقه
که در وه مجال دخل نباشد حسود بد کورا
هم در اعتذار جریه که بکاتب استیاد کرده باشند
خاطر عاظم عاشق ز غرضها پاکست در حق
او سخن اصل غرض را مشنوه مقررست
که ساعی و نمام حسد من عند انفسهم
خواهر حسنا را در رشته سیات
انتظام میدهند و فعل جمیل را در
کسوف قبیح باز مینمایند پس بترهات
ایشان التفات نمودن و مقالات محالا

ایشان شنیدن در طریق مودت و سبیل
بغایت محلاست **سو** سخنهای دشمنان
حسود و ستانرا از دست نتوان داد
در جواب آن جوی مضمون کتابت منظوم
برای ذمه آجناب بود موضح شد که آن
کلمات شتی بنا بر اغراض می گفته اند و
آنچه از باب غرض گویند بی شک باطل است
حاصل ترهات آنها بمع قبول وصول
نیافت خاطر جمع دارند که **سو** هر نکته که
و حشتی از آن می شد فهم ناکفته و ناشنوده
را نکاشتمش در اعتذار ارسال بدین مانی از
نقود و امتعه و غیرهما اگر نثار تو خواهم
کدام تحفه زیاده و کر رضای تو جویم کدام
خدمت لایق بنا بر رسم قدیم و عادت
معهود که اصغر محقرات این ساطع می کرد

نموده اند و اکابر بوجکم تلافی و تعطف
قبول میفرموده مناج این جسارت
بقدم این سلطان پیوده شد و با وجود حقارت
شرف قبول ما مولست **س** بجان تو کم
کرم دست رس بجان بودی **کینه پیش**
کشی بند کانت آن بودی **در جواب آن**
دایم نظری بجانب ما فکنی **جان و دل**
ما بری بشیرین مخنی **صد تحفه دهی و**
عذر آن هم خواهی **اینها از تو آید و**
چینها تو کنی **تحف و هدایا که ارسال**
فرموده بودند این محب مخلص را
با وجود تقصیرات خجالت بر خجالت
افزوده رسید عذر خواهی این الطاف
چگونه توان نمود و در مقام مجازات
بکدام قوت توان بود **جزا که الله**

دب العرش خیرا **داستان از رسال**
هدیه ما سیله نقد روان تشار تو
کردیم اگر چه نیست **در خورد حضرت**
تو تشار حقیر ما **جون تخت نشین قد**
ایتی من الملک که عزیز مصر جلال و
سهر جمال بود بضاعت مزجاة کنه کاران
کفایانی را پر تو قبول مقرر فرمود اگر
آجناب تحفه محقر کمینه را بنظرات قبول
ملحوظ فرمایند غریب نیست **س**
عجب نبود ز لطف بیکران **قبول**
تحفه مایه بهانه **در جواب آن** زان تحفه
زیبا که کرم فرمودی **بر روی دم**
دیر فرج بکشودی **من خود ز کرمها**
تو ممنون بودم **مهر د کرم بر سر**
مهر افزودی **از صد و د آن**

آن الطاف و ورود آن اعطاف که
فرموده بودند مواد استظهار و
استبشار متزاید و متضاعف گشت
و اسباب اعتضاد و اعتماد متوالی
و مترادف شد **ع** احسنت الینا
نظر الله الیک **در اعتدال از پال تحفه**
علی چون کتب مصنفه و قصاید و غیرها
سر خجالت از پیش بر نمی آید که در
چگونه بد ریای برند و لعل بکان
معروض آنکه بکلمه چند که از خاطر
سر زده خود را ذره وار بر او
انوار مهر آثار جلوه میدهد و از
روی تشویر بزبان نیازی گوید
نکر چه شوخ کسی ام که تحفه می سازم
بسوی لعل بدخشان سفال رنگین

در جواب آن بکر فکری که از حمله ضمیر
منیر غرقه خری خوا سیده بود بر منصفه
طهور جلوه جمال نمود و مخلصه روحا
که بزور و حلل حسن الفاظ و لطف معانی
آراسته بود از منظرات کمال تجلی فرمود
در تعریف و توصیف آن چه توان گفت
سخن ز آسمان بر زمین آمد اول **با وج**
سما برده طبع تو اکنون **در اظهار شکوه**
از انقلاب از من واد و کسی را غنچه امید
نشکفت **درین** بستان که جای خرمی
جفای روزگار بمثابة ایست که روشن
دلان چون شمع از آتش درون شرک
کرم بر روی زردی ریزند و عیای
زمانه عذاب عبرتیه که عاقلان مانند
سحر با پرهن چاک هر دم نفس سردی

نرند نه از وحشتم وفاداري و مروت
ی توان داشت و نه دیده بر مروت
ملاطفت اوی توان کاشت **برودهر**
مکن تکیه که لطفش قهرست **ه** مستان
ز کفشی جام که شهیدش زهرست **د**
جواب آن هر کس کز انقلاب جهات کشت
با خبر **ه** هرگز نکرده از غم ایام منقلب **ه**
هوشمند خبیر را این معنی مقررست
بر مرایای ضمائر صافیه مصور که آفات
زمان بکافه انام احاطه تمام دارد و
مخافات دودان بر جمیع خواص عوام
تسلط لا کلام حوادث روزگانه بر یک
طریق است تا جائز از آن پرهیزد
و نواب نه بر یک قاعده تا عاقلان
اهتراز کنند اما تسلی بدان و خردی

از آنست که تحت او مدام نیست و مشقت
او بر دوام نی **سو** ز ریخ و راحت کیتی
مربخ ای دل مشو خرم **ه** که آیین جهان
گاهی جنای گاهی چنین باشند **فد کایت**
از اهل زمان دلا مدار را بنای دهر چشم
وفا **ه** که در جلیت این هم رهان مروت
نیست **ه** ددیخ از اخوان زمان که مکر
بد عهدی و پیمان شکنی بر میان جان
بسته اند و بر مرصد تعلقات بی فروغ
و تکلفات آمیخته بدروغ نشسته نقد
مهر ایشان بر محک امتحان کم عیار
و عهد نا استوار ایشان چون عشوه
روزگار بی اعتبار **سو** هم حال و کردار
شان بی فروغ **ه** بنای مهمات شان بر
دروغ **در جواب آن** مجوی یار و وفادار

کامدین دوران **بجسته** ام بسی و نشا
نیافته ام **چون** پیوفایی اصدقا مجاز
و ثبات قدم ایشان در مقام دعا باری
اظهر من الشمس است پس ایشان را نیسیا
منیاسند آشته از نظر تذکر بیاید انداخت
و خیر ایشان را محض شرباید شناخت
قطع صحبت کردن از یاران حضور
خوشرست **کر** حضور ناموافق بحضور
خوشرست **همدی** که صحبتش خرم نکرد
خاطرت **از** جنان همدم بصد فرسنگ
دوری خوشرست **هم در شکایت از**
اصل زمان زانبای روزگار امید وفا
مداده زانرو که بوی مهر درین روز
کاد نیست **و** اعجاب از امثای دهر که به
ناخن جفا جهره وفای خود آشفند و رقم

یاری تبلیغ دل آزاری از صفی هوا
داری می تراشند کویا با فلک جفا
از روی معاصدت پست بر پشت باز
نهاده اند و با سپهری مهر از راه مسا
دست بدست داده **حیل** گراشند
حرفیان دهر **شهد** بر اینجسته دایم نب
دو دشوند اربد ما غی رسند **باد**
شوند از چیرا غی رسند **در جواب آن**
چون همدم با وفاندیدست کسی **آن**
به که به یکس نکردی همدم **معلوم** فر
باشند که اینای زمان را بهمت **مستبای** ت
نفس مصروفست و عنان غریبت **صوف**
بوس معطوف پس از ایشان امید یار
داشتن از قبیل حالانت و ایشان را
دوست حقیقی پیدا شدن از مقوله مستحیلا

دل بهر ممد مان کم نه کم در ملک جهان رسم و
آیین وفادری به ممد یافت نیست در
شکایت از حال خود هنوز از تب یک غم تمام
ناشده کرم ز جاد ثبات زمان بتی در گیر
حکایت شکایت من از حد حصر بیرون
و بدایت کنایت حال از نهایت افزون
دل رنجور که امید ساغر سرور داشت
قدح غم در کشید و جان بهر غم
تلذذ بعین الحیوة راحت بی شتافت
شور به محنت چشیده نه از سپهر امید
و در زمانه پناه چه طالعست مرا الا
در جواب آن نو مید مشو ملک که امید
کس در غم روزگار جاوید نماند در محنت
خانه دینی بهر تحفه راحتی بی غصه جوی
نرسند و در عکده جهان بهر عطیه اما

بی بلیه

بی بلیه امیانی روی نماید پس در وقت
تجوم و فود محنت مرقه نزل جنود
راحت باید بود سو پس این مرده ات
از کلام آتی مع العسر سیرا مع العسر سیرا
م در شکایت از حال خود کوکب بخت مرا هیچ
بم فشاخت یارب از مادر گیتی چه طالع
زادم مدتهاست که این فقیر خیال فرا
بحواب ندیده و چهره استقامت در
آینه تصور مشاهده نموده و نه صافی
بخت از جام مرام جرعه در کام این نشسته
می ریزد و نه بسعی بهمت کوه و مشقت
از راه این نا بهج سیل عنا و مضرت بر
میخیزد سو از جام جهان مرانه صاف
درده ضایع تر ازین عمر میتوان بُرد
در جواب آن مخفی نباشد که حکم نافذ

یفعل الله ما يشاء بر حیدر مکنونات روائست
وامر مطالع و حکم مایرید موجود است
در جولان هر دمی که اندیشه زنگ آمیز
بر لوح تدبیر کشیده بر شحات سحات
تقدیر شسته گردد و هر فتنوی که خیال
جهان پیمایی پیش خاطر آرد زنگ آفسانه
کیود اینجا جز فرمان برداری نباید
غیر خرسندی چیزی نشاید **رضا**
بداده بد و زحمتین کرده بکشای که بر
و تود را اختیار نکشادست **هم در کایت**
از حال خود در محنتی همی گذرد عمر
که هست از غم بسی زیاده و از بدبختی
سجای الله چه حالتی که آب محنت
از سر گذشته و روزگار خرمی و
فراغت بر گذشته دارالملک راحت

از

از نیغای جنود عموم و موم خرابی
بنم و سفینه آمال را از حبوب عواصف
ملال و کمال در غرقاب انقلابی نام
لاجرم چون کرد باد پریشان و سرگردان
میروم کور جهان بی سرو یا سرگردان
چکم کار مرا یا و سری نیست پدید
در جواب آن پوشیده ماند که حکم
انا کل شیء خلقناه بقدر اگر عطایی به
بنده و اصل شود از خزانه ارادت
الهی است و اگر بلا بی نازل گردد از
کارخانه مشیت پادشاهی درین مر
جز ببرد در فتن رضای راه بمنزل نتوان
بود و جز باعانت و کیل قیلم از میمنت
مراد مخطوط نتوان شد **خدا هر چه**
خواهد کند بنده باش **رضا پیش گیر**

کلال
۸

سرا فکنده باش **هم در شکایت از حال خود**
چندان قدح درد چشیدم که میر می
چندان الم و غصه کشیدم که میر می
احوال این مستهام از حوادث ایام و
لیالی و نوایب متعاقب و متوالی بقای
مشوش است و سینه از جهرات نزول
و قایع بر آتش لقمه تنهایی مجرد طلب میا
می شود و مشرب مدعا بسی تنها مصفا
می گردد از وصول بمقصد مطلوب
مخروست از ادراک مطلب مقصود
بکمال نومیدی مهوم **هو** با محنت
روزگار در ساخته ام **ه** تا خود فلک
از پرده چه آرد بیرون **در جواب آن**
بدرد و صافی تو کار نیست خوش بد
کش **ه** که هر چه ساقی ماداد عین الظا

یکی از نظر عواطف ربانی و فتوحات
مواهب جهانی آنست که چون بنده را
دوست دارد شرف اشتراک البلاء
موکل بالا نبیاء ثم بالا اولیاء در حق و
مبدول فرمایند تا روی توجه از
مخلوق بر تافته بکلی متوجه آنحضرت
گردد پس محنت را از این روی محض
راحت باید داشت و نکبت را برین
وجه عین دولت باید شناخت **ه**
بزییر غصه نهان عیشها و شادیهاست
بسامرا دکه در ضمن نامرادیهاست **فوج**
دیگر در جواب آن سر قبول بیاید نهاد و
گودن طوع **ه** که هر چه حاکم عادل کند
هم داد است **ه** بر ضمیر منیر واضح و
خاطر خطیر لایح خواهد بود که اصل در

و فور ماثر دولت و ظهور شد اید نکبت
قضای الی است و عمده در طلوع
درجات کواکب جاه و جلال و سطوات
بوارق رخ و ملال حکم مطاع پادشاه
پس بناء کار بر نسیم و تقویض باید
نهاد و مقتضای و قدر رضا باید داد
در شکایت که بامید واری بآی دل صبور
باش و مخور غم که عاقبت این شام
میج گردد و این شب سحر شود اگر چه
عقده تقویق مهمات این کینه نبوی
فرو بسته که بدست یاری تفکر نتوان کشاد
وزنک غصه و تشویش مرآت پینه را
بر وجهی تیره ساخته که بصقل نایل
و تدبر صفا نتوان داد اما رجا و اتق
است که عبار حوادث که بر صفحات

اوقات

اوقات نشسته بر شحات سحاب لطف
الهی نشسته شود و ظلمت وقایع که کاشانه
درا پیره ساخته بلوغ فضل نامتناهی
زایل گردد **سو** میکنم شب هم شب ناله
و دارم امید که دعای سحری کارگر آید
آخر **در جواب آن** ممکن ز غصه شکایت
که در طریق طلب به اراحتی نرسید آنکه
مختی نکشید چون بر ضمیر منیر ظاهر
و با هرست که سنت الی بران منوال
جریان یافته که نخت کاس بلا و شفت
نوشاند و پس ازان لباس بخت و
سرت پوشاند چنانچه از رض قاطع
ان مع العسر سیرا مستفاد شده پس
بهر آینه لایق واسوس من روح الله امید
وار باید بود که عنقریب همه پریشانها

مودی جمعیت گردد و مجموع محتتهای مفضی
بروج و راحت شود نوع دیگر در جواب آن
در نامه سعادت خود مردداه روی
داغ راحتی رقم راحتی نیافت چون
آن جناب از روی حقیقت دل بی
غل را هدف سهام ما اصاب من مصیبه
ساخته اند و تقویت یقین جواد همت
را بیدار می آن تکرهوا شیا و هو خیر
کم تاخته بر از مهب عنایت حضرت
باری استنشاق رواج امیدواری
باید کرد و عمر زده یکشف السوء از ریاض
فیض پروردگاری استنشام فواج
کامکاری باید نمود **سو** خوش باش اگر
چه روز تو شب شد بنا خوشی **ه** آخر
روز را سحری هست در عقب **در**

شکایت از عجز و بی اختیار چه گونه پیره نباشد
شیم که شمع مراده نمی فروزد از این آتش
در جگر است **ه** سبحان الله چه حالتی
که زمانه بی وفا اساس طریقی که نهاده
بودم بدست اندوه برانداخت و بخت
نا ساز کار شرب مرث را بشوایم
بخت و اقتدار مضرت مکدر بخت
نه بخت کران از خواب ادبار در ری
آید و نه کوکب طالع که در حسیض
مذلت گرفتار است ارافق مراد
جسم می نماید **سو** در کوی نشاط خانه
بودم **ه** آن خانه خراب گشت و آن
کوی نماید **در جواب آن** بر خاطر خطیر
مغنی نماید که همچنانکه تری بر مدارج
رفعت و ترفع بر مدارج دولت مستعدی

حد جلیل است تلقی عباد محنت
و مکاید کربت سنج لب جزا جزیل است
خام سلجانی از دست نا حضرت بخت
آن پروی شد که دیگران از صورت بی
اختیاری متاثر نشوند و کوب بر سی
در حقیض کربت از آن گرفتار رسد
که عالمیان از حدوث و قایع و وقوع
حوادث مستفصل نگردند **در شکایت**
تلف مال مردمان طالب مالند نه جویا
کمال هر کرا مال نباشد شود از غم پامال
خزان افلاس نهال حال این شکسته را
قبول تمام داده و دوسه مراد بهبوب
سوم نکبت روی بخشکی نهاده لاجرم
بر شاخسار کوه طراوتی و در گلزار
گفتار نضارتی نمی بینم و از درخت بخت

ثمره کامرانی و پیوه شادمانی نمی بینم
در دهر کسی که زر ندارد مرعیت
که بال و پر ندارد **در جواب آن**
دینی آن قدر ندارد که برو شک برند
یا وجود و عدش را غم پیوده خودند
اگر بای معیشت بسک فاقه در آمد
غم نباید خورد که ابواب کوز و لله
خوابین السموات و الارض مفتوح
است و اگر سرمایه معاش از دست
رفت پاک مدد نباید داشت که
مرده ضوف یغتم الله من فضله **در**
روح مجروحیت حالا بمرام صبر و
شقول باید بود و توجه بطریق توکل
و تفویض و تحمل و تسلیم باید نمود
هم در شکایت از تلف مال ز مفلسی نفک

رفت آه و ناله ماه دم تخت چنین شد
مگر حواله ماه محل چندان و زمان ^{بشانی}
است که جزئی ذخیره که سرمایه دولت
و پیرایه قوت همان تواند بود از دست
رفت و اندک انداخته که در مواد
نشاط و اسباب انبساطی افزود و عمر
تلف و تاراج گشت از بوالعجبهای روز
کار و نامهربانهای جرح و جراحت رفتار
کامی گریم چو شمع و که تبسم میکنم **در جواب**
آن هست و نیست مرغان طیر و خوشدل
باش که نیستی است سرانجام هر کال که
هست اگر مال که با خیال مرخص و دست
فرموده هر کس است بتاراج حادثات
رفته و جمال جمعیت صوری جد و ث
و اقهای ضروری در پرده تعویق

اما تار معی از حیات باقیست غنیمت
باید داشت و در قی که بر صحیفه زند
کافی مثبت است مغنم باید شمرد که
چون سرمایه عمر باقی بود سود و زیان
بر روی تدارک پذیرد **و جهان**
وجود ندارد چه آید از عدمش **و مشو**
بنیادی او شاد و غم بخور **در غایت**
از چشم دشمنان معروض آنکه قصد
اعادی ندارد هیچ کار را بر قرار نمی
گذارد و از شر مکر و فریب ایشان
هیچ فتنه روی خیر بر نمی آرد بساط نام
و ناموس با بخره و امنوس مطوی
پایزند و بخواهید کاذبه و اکاذیب
باطله پسمندان خسته و درد مندان
و لشکسته را می نوازند **و پیش**

نود موافق ترند در عقب از سایه
مناقص ترند در جواب هر که آیین
ظلم پیش نهاده بند بردست و پای
خویش نهاده چند روزی اگر سر
افرازد دهرش آخر ز یاد اندازد
علاج این صورت که رقم بحر بر آرد
فرموده بودند آفت که منهج قویم
شکلیایی که راه سالکان مسالک و ما
صبرک الای بالله است الخراف نمایند
و بعرو و ثقی محبت که حکم ات الله
حب الصابرين خلعت ان بر قامت
با استقامت صابران راست می آید
تمسک فرمایند که اندک زمانی را
تسلی ظلم برو ز کار ظالم رسد و غنای
از عداوت جاه و حرمت بفرجه آید بار

و مذلت گرفتار شود که کرد در
عالم کان ظلم بزه که نیر محنت ایام را
فشانه نشد در شکایت از حبس
ده صحرای غم را بند بر پا چند یایم
ره کاشکی از بند پیرون آمدی یایم
مراد رجز غم هر حلقه بندست کرد آید
خدا را دست گیرای آشنا باشد برو
ایم سفته حال این کینه در کرد
اضطراب افتاده و زمانه پس فانی
عنا بد روی دل مبتلا کشاده نه کریمی
که بآب زلال تفقد و نوازش کرد
مشقت از چهره این زندانی بشود
و نه مهر بانی که بصیقل مهر و تطف
زنک اندوه از آینه سینه این مقید
بند پریشانی بزد آید لاجرم پیم

از شک جفا خسته و دی خون آگینه شکسته
می گویم **سوی** زخم روی یاری نی زیاد
امید وصل آه من خون می زیم تحت
آفتاب یار اینچنین **در جواب آن**
غیر که تکدل از کار فرو بسته مباش
کردم صبح مدد یابد و انقاس نسیم از
عنای حبس اندیشه نباید کرد و از
جفای قید اندوه نباید خورد که حضرت
یوسف علی نبینا و علیه السلام بعد از
بضع سین خلعت و کذلک مکنالیو^{سف}
پوشید و حضرت یونس علیه السلام
بعد از مکت در محجن بطن حوت شرب
مستطاب فاجتباہ رہم نوشید امید
بفضل منقح الابواب آست که عنقریب
افتتاح ابواب بغات روی نماید و تباشیر

صبح خلاص از افق غیب چهره کشاید
بنا قفل کا ترا نیای کلید **کشایند**
ناکه آید پدید **در تهنیت تحریک ملک**
حمد الله که مضمون اشارت توایی
الملك من تشاء از منظره دولت آید
روی نموده و خواهی بشارت ای
پر بها عبادی الصالحون بر منصف اقبال
سرمدی جلوه فرموده از عون عنا
ربانی و مدد حمایت سجائی زمانه
ممالک بقبضه اختیار خدام درگاه
عالمیناه و خاتم تحریک اقالیم با صابغ
اقتدار ملازمان بارگاه سلیم شتاب
در آمد **در** شری سلطنت اکنون کند
سرافزازی **که** سایه بر سرش افکند
خبر و غازی **در** **در تهنیت تحریک ملک**

الحمد لله که حضرت فعال لما يريد برفق
احکام الله اعلم حيث يجعل رسالته
علم دولت جاودانی تمت آنحضرت را
بطراز اغزاز علوا کبیرا مطرز داشت
ولوای عظمت انتهای ملازمان در
جهان پناه را در هوای اعتلای انا مکتبا
دنی الارض برافراشت و اکنون بدو
خدام آنحضرت ساکنان این مملکت
را حقوق احوال بهمین اقبال منتظم است
و ثغور امانی بحصول امان متبسم
در ریاض دین و دولت غنچه شادی شکفت
بوستان مملکت را تازه شد از سیر نهال
هم در تهنیت **شخیر ملک** بشاد است فتح مملکت
که یا مداد و الله یوید بنصره من یشاء
داده کافه آدمیان بلکه عامه عالمیان را

مرور و مستبشر و مستظهر کود ایند بخدا
که تاج و هاج سلطنت بکوه بر قیمت
و آیه الله الملک زینت گرفت و سر
خلافت مصیر فروغ اختر عالی رتبت
و الله یوفی ملکه من یشاء سمیت رفعت
پذیرفت **شکر خدا** که کوه اقبال
و در فتح **در پای دولت** تو سعادت
نثار کرد **دولت عنان ملک بدست**
تو باز داد **اقبال بر سمنند مراد**
سوار کرد **در تحنیر ملکی که از دست**
رفته و باز بدست در آمده
بجدا الله و المنة که دیگر بازه آفتاب
جهان تاب دولت و کامکاری باوج
مطالب فرمانروایی رسید و کوب
علم افروز مملکت و بختیاری با شرفا ت

عظمت و جهان کشایی از ذروه سلطنت
لا مع و ساطع شد بتا شیر صبح بخاج از
مطلع ابتهاج دید و فواج در وضه
اقبال از گلشن عظمت و اجلال بشام
عالمیان رسید **و** محتاج بود ملک
بشاهنشاهی چنین **و** آخر مراد ملک
روا کرد کردگار هم در تهنیت **تسخیر**
ملکی که از دست رفته و باز بدست در آمده
الحمد لله که اسباب جمعیت که سبب رفاه
کافه خلایق است و ممکنان از حضرت
ذی الجلال بتضرع و ابتهاج مسألت
می نموده اند بتوفیق از بی دست جاد
و بار دیگر عنقهای دولت حضرت
سلطنت پناهی ظلال عاطفت بفرار
ساکنان این مملکت مبدو ط کرد آمده

ابواب مرحمت از روی فضل و مکرمت
بر وجوه عالمیان بکشد **و** بشکست
در ریاض امانی کل امان **و** رختان شد
از سپهر امید اختر مراد هم در تهنیت
تسخیر ملکی که از دست رفته و باز بدست
حقا که با یصال و وصول بداد الملک قدیم
و ابلاغ مرده تسخیر ممالک و تصرف در
اقالیم کافه اعظم و قاطبه کیرا و کارم
روی تضرع و ابتهاج بسجادات شکر
گذاری بر زمین نیاز نهادند و در
حال و مقال با دای وظایف منت
سیاسداری حضرت باری کشادند
دیگر یاده اختر فیروزی از افق کامکای
تابنده شد و آفتاب اقبال از ذروه
شهر باری و بختیاری درخشنده گشت

صبح فیروزی دمید از مطلع امن و امان
وزیرم کلشن دولت معطر گشت ملک
در تنبیه فتح و ظفر بر محمد الله که عساکر
منصوبه حکم الا ان حزب الله هم الغا
لبون بصره قهر کرد استیصال از دود
منار عان دولت قاهره بر آورده اند
و باکتش حسام آبدار در مقاتله اعدا
خاکسار دود انتقام از بسط زمین
باوج شهر برین رسانیده امید که هر
لحظه از شاخسار فتح غنچه مرادی دیگر
چهره کشاید و از جو یبار ظفر نهال مقصود
دیگر سرسبزی نماید **در تنبیه امارت و حکومت**
به بشارت منصب حکومت و امارت
فواج روح و راحت از مهب شادمان
وزیده مشام کافه انام و معطر گشت

و لوامع

و لوامع ادرتیاخ از مطالع کامرانی
طلوع نموده ساحات قلوب و صفا
صدور خاص و عام را منور گردانید
چنان تازه گشت ازین خبر و دل حیات یافت
در تنبیه صدارت شکفته شد کل دولت به
بوستان صدارت به مه کمال برآمد آسمان
صدارت به شرف انتظام آفتاب
سلک صدور و مقربان حضرات
موجب و فور مواد افراخ و ظهور
اسباب ادرتیاخ شد و زمره هوا داران
را از نهال کامرانی میوه حصول آمال
و امایی رسید **غرض به بشارت دیدها**
بر نور و دلها شاد گشت **در تنبیه وزارت**
محمد الله که زمام عمل و عقد امور و
عنان قبض و بسط مصالح جمهور

بکف کفایت و قبضه درایت آنحضرت پیروز
شد و عقل فیاضش بصوب اقلیم کشتایی
و ضمیر منیرش بجانب طلعت زردایی ^{جه}
فرمود چون سریر وزارت آنحضرت آنروز
شرق شد بی شایسته شبیه روزنامه
اوصاف و احوال ملازمان عینه علیه
دستور العمل و ذیای زمان و دیماجه
دفا تر کبر اعالیشان خواهد گشت ^{دو}
تتمت سایر احوال ملک چون منصب فلان
جانب عالی که منبع مکارم و معدن ^{لست}
مزین و علی و مشرف و علی شد مخلص
قدیم را مواد اعتضاد و امیاب ^{استظهار}
تضاعف پذیرفت و الحمد لله هذا
و اینها هم در **تتمت سایر احوال ملک** چون
از امداد بخت بلند و سعادت طالع ارجمند

و بدین جهت و لوله ای طبقات آدمیان
بر هواداری ملازمان حکم علیه متفق
اند و زیاده های طوائف عالمیان در
تناخوایی منطبق **در تمیت سایر احوال**
هر چند فرج و وصول آنحضرت بپیر
این منصب عالی افراد نوع انسانی
را علی العموم شامل می تواند بود
و مسرت آن بکافه اناام از خواص و
عوام و اصلی تواند گشت اما این
که بر حسن اعتقاد دیرینه خود
بدین بجهت و مسرت مزید اختصاص
ی شایسته **ع** شاد کای هم راهت
هر پیوسته **تتمت** **در تمیت** **ر**
برکت عبارات ماه صیام و منیت
طاعات ایمانی و خیرات فرجامش مریدان

واحتشام و رفعت و احترام آن عالمقام
تصل و مقرن باد **م** در **تهنیت رمضان**
چهارین بركات صليمان رمضان و موجب
دعوات ایشان بایام و اوقات تمام
متواصل باد **در تهنیت عید فطر** قدم عید
فطر که موسم مبراست و قدم این زمان
سعید که او ان مبراست بر ملازمان
مملکت بنده ای بفیض عنایت حضرت
آلای مبارک باد **در تهنیت عید اضحی**
قدوم رسوم عید اضحی که وقت احرام
مساک بیت الحرام و زمان اتمام بنا
سک کعبه با احترام است بران عالی
جناب مبارک باد **در تهنیت لیلۃ القدر**
مواک قدوم لیلۃ القدر موجب ارتفاع می
قدر و سبب انشراح صدر حضرت مخدوم

۱۵۱
باد **م** در **تهنیت لیلۃ القدر** سیامین لیلۃ القدر
که بتعریف خبر من الف شهر معروف
و موصوفت بروز کار دولت علی
حضرت مخدومی مقرون باد **در تهنیت**
فصل در بیع خصاصا زمان قبول آفتاب جهان
افزودگی که نور و زایل ^{است} استقال آفتاب
رفیع بنقطه اعتدال و بیع که موجب
انتهاج مزاج لطیف و واسطه افراج
ارواح و ضیع و شریف است بر جنان
عالی مجتبه باد و انوار استنار نور و
دل افروز و انوار استغیای لذات
ایام عشرت اندوز که سلو مایه اوقات
شادمانی و پیرایه بساط نشاط و کامرا
است بر جنان ام عبته سید و احترام مبارک
و فرخنده باد **در تهنیت نکاح جهان**

استماع افتاد که جناب بخدوی نص فا
تکلیف اطاب لکم من الشاربا این قال
استقال نموده اند و مصمون حدیث
تکلیف توالدوار با قدم سعادت
استقبال فرموده و لباس استیناس
لباس لکم را بطراز متابعت شریعت
مطرب و معرذ ساخت و عقد موصلت
و عهد موافقت با خاندان عصمت و
دودنای عصمت لازم و واجب شنا
هر آنکه این اتصال مبارک و همایون
خواهد بود و از سمت اتصال و
افتراق محفوظ و مصون **هم در تهنیت کج**
چون پیش از این قبالت بنابر دید به اجلال
رسانند که دو کوه قیمتی را در سلک
از دواج انتظام مقرر شده ریاضت

هوادر

هوادران بوسیله این موافقت نصفا
و طراوت از سر گرفت امید که مبارک
و نجسته و همایون و فرخنده باشند
هم در تهنیت کج مجد الله و الممنون
جناب امارت مآبی بخدایت تنق عصمت
و جلال را بموجب فاکلوا در سلک
مز و چ شرف انتظام بخشد و
سینه تناکوا که واسطه العقدین
و انبساط است مستقیم میرد اوج
و استرواح ساخت امید و اوست
که از تاثیر قرآن این سعدین آقا و
سعادت بر صفات احوال جهانیان
ظهور نماید و از تمهید قواعد جمعیت
جانبین عروسی عالم آرای رفاهیت
از پس پرده غیب جبهه کشاید **هم در تهنیت**

ز فاف بخدا که سعادت در وفود عشرت
و ظهور مسرت معاونت نموده و اقبال
در انجام کمال و اسعاد و احوال افزوده
بفوز و فلاح و بین و نجاح خورشید سپهر
مجد و جلال با ماه آسمان فضل و افضال
قرآن کرد و برجین برج ایالت و سرور
بانا هید مجد کرامت و مهتری مقاری
گشته از اجتماع سعدین جهان بنیل
مرادات متیقن شد و از قرآن علوی
نرمانه بادراک مرادات جزم فرمود
هم در تهنیت ز فاف الحمد لله که دست ارادت
در کردن مرادات حایل شد و فروغ
دولت از طلعت سعادات درخشان
و تابان گشت یعنی **هم** بروزی که دولت
برو مند بوده نظر هاسرا واری شوند بود

۱۵۳
ماه کامران و آفتاب کامیاب در برج
معالی اجتماع نمودند و برجیسی عالم
افروز بانا هید جهان آرای ذرا و ج
مکرم قرآن فرمودند **هم در تهنیت ز فاف**
چون استماع افتاد که باغبان قضا و قد
برای نصارت حدایق حقایق و معانی
و طراوت شقایق دقایق معانی کلین
یوستان ایالت را با نهال گلستان جلا
پیوند کرد موجب بهجت خاص عالم
و سبب مسرت کافه انام شد **هم**
ازین شادمانی جهان تازه شده دل
آسوده گشت و روان تازه شد **هم در تهنیت**
ولادت درین وقت که بشانیر افترا
سعود آسمانی و تابید اتصال نجوم شاد
مانی از برج عزت و جلال اختی طلوع

منور و از دج سعادت و اقبال کوهری
ظهور فرمود صدور مخلصان و قلوب
مختصان را چندای سرور و استبشار
و وثوق و استظهار حاصل شد که تخریر
مان و تقریر بیان شرح شمع ازان در غیر
عبادت نکند امید چنانست که روز
ناجیه سعادت از احکام طالع این کوکب
مها تاب فرخندگی گیرد و جهان پر
از مقدم این جوانخت سعادت یار
و وثوق جوانی پذیرد **ام در تائید ولادت**
چون بشارت رسید که چمن دولت
مخدومی بنهال بر و مند و گلشن شمت
یغچه دلپسند آراسته شد و ریاض
آمال در بساتین جاه و جلال بنیم غنا
از مهب مراد و زیدن گرفت و مترصد

منظر

منظر آمال با از سپهر دولت ستاره مرام
در خشنیدن آغاز کرد **ه** زین بشارت
جای آن داد که جان شادی کند **ه** شکر گوید
از فلک و زنجت آزادی کند **م در تائید**
ولادت درین زمان مبارک و او ان شهرک
که بشری نظیر این بشارت دلپذیر نماید
که آن مهر سپهر جاه و جلال را بر آسمان
کمال رخشنده کوکبی طالع گشت و آن
روضه فضل و افضال را بر کنار جویا
اقبال تازه نهایی جلوه کرشد علم الله که
اصناف امتراز متضاعف و انواع استبشار
متراصف گردید امید و ارست که دید
ارباب مکارم بلمعات جمال آن قرة العین
روشن و سینه اصحاب معالی بنمای
ریاض طلعت آن ثمره الفواد گلشن کرد

هم در تهیت ولادت باستماع این خبر فرخنده
اثر که کوکب دولت از آسمان جلالت
روی نمود و مهر سپهر سعادت از افق
ولادت طالع کشت امداد سرور و راست
ترادف و اعداد بخت و عبور ^{صفت}
تضاعف دست داد امیدوارست که
لحظه لحظه اثر طلوع کمالش در نراید و
اخر طلوع جمالش در ترقی و تضاعف ^{شد}
هم در تهیت ولادت قدوم کوکب عالم افرقند
که از افق سعادت بمساعت دولت
طالع شده و طلوع اختر جهاننابی که
از مطلع اقبال بظاهرت جاه و جلال
لامع کشته بر حضرت محمدوی مبارک
بادرجا و انفتحت که اجناب با هر روز
از مقدمات حشمت و اہمیت بشیخه زاید

و دست عنایت لم یزنی دری از بخت
و مسرت بر روی ملازمان سده عالی
بکشاید **هم در تهیت ولادت** چون معلوم
شد که جہرہ ایام و لیالی بکوہری که از برج
دولت ظهور کرد و محلی و صغیہ بخدو
معالی باختاری که از برج حشمت طالع
شده مزین و محلی کشت در وایح از نیاز
بخان وزید و بشایر فریح و استہاج بدل
رسید امید که در ظل ظلیل آنحضرت ^{نبیل}
مرام و منتهای مراد رسد **هم در تهیت ولادت**
نبات هر کوہر بدیع که از معدن معدن ^{لست}
ظاہر میشود وسیلہ از دیاد مواد دو ^{لست}
و ہر اختر رفیع کہ از افق بکرمست ^{طالع}
میکرد و اسم بخت اسباب حشمت
بین بطلوع فاضل غرق عصمت و ^{ظہور}

بلقیس جمله کرامت مستبشر و مستظهر
باید بود و در فرج و بخت و نشاط و مسرت
باید افزود **در تهیت خسته کردن ۵**
چون استماع افتاد که بر تو اتمام برست
خستای که از کارخانه صبغه الله رنگی تمام
دارد انداخته اند و مجلسی خوش و محفل
دلکش محتوی بر و فوراً سبب بخت و
منطوی بر ظهور اصناف مسرت مرتب
ساخته روح مروح نشاط و کامرانی
از ریاض آمال ایجاد مید و نفع کلزار
ایضا و شادمانی بمشام مستروحان
نسایم اما فی رسید **سو** از نکست این مرده
زمان گشت معطره و بر تو این بمعز زمین
گشت منور **در تهیت قدم سلاطین**
هزار شکر که سلطان دلتوازی رسید به باز

۱۵۷
کار خودای دل که کار باز رسید چون رامت
همایون و اعلام سعادت روز افزون
توجه مستقر خلافت نموده و مواکب شکر
و جهای کثاری با مواهب بهت و فرمان
روایی عزم دارالسلطنه فرموده کافه
انام از خواص و عوام بلادی و طایف
شکر گذاری و سپاسداری حضرت بار
جاری شد **سو** بر هر که بهت ز آمدن شاه
کامکاره شکرانه واجب بروزی هزار بار
در تهیت قدم امیر چون بشارت رسانید
که مستقر ریایات امارت و ایالت و مرکز
اعلام سطوت و جلالت بقدم شریف
زیب و زینت یافته و جان معاودت
با تواف سعادت بدین صوب یافته
مبانی سرور و بخت میشد و ملائک

وسرت مجد شد **در تهنیت قدوم وزرا و دولت**
خاک را کان با سماع مراجعت موکب مبارک
دانت مبتکر عیالجاه معدلت و پشگاه
انواع بهجت در قلوب دعا گو یان مخلص
افزود و احسان فایده حاج و سرت هوادار
مخصص را روی نمود خدا الله که دهای
نیاز مندان مستجاب و سبب ظهور این
فتح الباب گشت **سو** بس فخر خواندیم و
با خلاص دیدیم تا بار در روی دلا
رای تو دیدیم **در تهنیت قدوم سادات**
خدا الله و الله که مواهب کلیه از خدایین
غیب روی نمود و میا من لطیفه از غارن
عالم لاریب چهره کشود اعنی حضرت
نقابت پناهی سیادت و شکاهی در کشف
سلامت و جز سعادت بعد از حصول

مطالب و وصول بامانی و ما آری مستقر
عزت و مسند حشمت مراجعت فرمودند
فیض ازل صاحب فضل ابد رفیق
اقبال هم ضامن وی و جنت هم رکاب
در تهنیت قدوم مشایخ و علمای واصل و حصول بقا
قدوم لازم الاکرام واجب الاعظام حضرت
مخدومی شریعت شعاری فضایل دثار
که خاصیت معاودت توجه نفس ناطقه
بکالبد عنضری دارد موجب از دیار
مواد افراح شد و سماع مرده مقدم
مبارک الآثار متوا فرالانوار که صفت
رجوع نیر اعظم به بیت الشرف خویش از
مستفادی کرده سبب حصول اسباب
تیاج گشت **سو** از قدوم تو دیده روشن
شد **سینه ها تازه تر ز کشتن شد در تهنیت**

قدم اخفاء از استماع بشارت قدم شریف
مستخبران آثار نوید و مترصدان انوار
خورشید امید را در بزم مسرت و کامرانی
مواد عشرت و شادمانی روی بتضاعف
و تراید نهاد **و** الله الحمد که آنم ز سفر باز
آمد **و** نودم از آمدن او ببصر باز آمد
از دم دریده صاحب نظران سویی چون **و** لا اله
باز **و** شنبلی او تازه و ترا آمد **در نهیت معاود**
ازج حقا که چون بشارت معاودت آفتاب
از سفر مبارکی با حصول ثوابات و من
دخله کان آمنا و احاطه بركات جعل الله
الکعبه البیت الحرام قیاما للناس استماع
افتاد و طیف حمد و رایت شکر مرتب
و موقوف شد و مواد افراح و اسباب
ارتیاح قلوب و ارواح سمت تراید

از جهاد
و تضاعف پذیرفت **در نهیت مراجعت**
فارس مضمار دولت از سفر باز آمد
منت ایند را که با فتح و ظفر باز آمد
زهی امداد عواطف آبی و آثار لطافت
نامتناهی که آن عالیجناب شریف و جا
هد وانی سبیل الله نوشیده و خلعت
جاهد الکفار پوشیده بستمرد دولت
مقارن ظفر و نصرت رجوع فرموده اند
و شکر خدا را که کامکار رسیدی **و** چون
مه تابان بمنزل شرف خویش **و** گویند فتح
و نصرت از جیب و راست **و** خیل ظفر
صف کشیده از پیش و از پیش **در نهیت**
حمد الله که صبح صحت از مطلع سلامت
و افق عافیت روی نمود و صیقل قوت
طبیعی اثر غبار تغیر از مرات مزاج صافی

صفات زدوده مخلصان را ازین بشارت
 کل کافرانی در جهن شادمانی شکفته شد
 و نهال زندگانی در بوستان امان و
 امانی سمت برو مندی برفت **و** شکر خدا
 که شربت صحت چشیده **و** بار در کرمبند
 رسید **م** **و** نه نیست صحت **و** الحمد لله که عباد
 عارضه که بر چهره مزاج شریف نشسته بود
 بکلی زایل گشته و ذات عالی از مصیق مرض
 و تحت بقضای صحرای صحت و عافیت
 برخاسته و جا و انقیست که مولود سلامت
 روز بروز در ترازید باشد **م** **و** نه نیست
و الحمد لله و المنة که بر مقتضای اماما
 نفع الناس فیما یتقی الارض از دار
 الشقاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء
 و رحمة صحت کامل و عافیت شامل **و**

نموده امید که بعد الیوم مواد سلامت
 روی باز دیاد دهند و عارضه که بود سبب
 دفع درجات و موجب کفارت خطیای
 گردد و الله رؤف بالعباد **و** در اظهار **م**
و ملال از جهت الخراف **و** مزاج **و** تکریم **و** الم
 از خبر اندک عارضه که متعرض ذات
 ملکی صفات شده نه چندانی پریشانی
 و غم خاطر نگرانی و الم بد لها عموم خدام
 خصوصاً این مکینه مستهام راه یافت
 که شرح اندکی از آن در خیر بیان توان
 آورد **و** از عارضه تو جلد و لما خون شد
 و زدی به شکل قطرها بیرون شد **م**
و در اظهار **م** **و** ملال از جهت الخراف **و** مزاج
 چون خبر عظیم الاثر تکریم مزاج شریف
 عروض اندک عارضه که واقع بوده

د رسیدن چندان پوشانی و دل نگرانی خاطر
اغز و زکار راه یافت که شرح شمع از آن
تصویبات افهام و تصویبات اقلام صوت
ارتسام پذیرد **سو** در دل توجله عزیزان
خون کرده کم ساخت نشاطشان و غم افزون
کرد در ترصد و توقع **مريض عیادت را**
و انهار ضعف و بختی وقت که این حقیر را غلبه
ضعف بغایت رسیده و سقوط قوت
بنهایت افتامیده که از هستی خود در غلط
افتاده و جانب وقوع عدم را بر تصور
وجود ترجیح نهاده توقع پرستی از انحضرت
داشت چون طلوع نیر مراد از افق امید
دست نهادن تاملک از قبضه اختیار
بیرونی رفته بار سال این کلمات مشوش
اوقات شریف شد **سو** بهار پرستی بکن

۱۶۱
ای یار مهربان کافتاده ام ز مجرت تو برتر
هلاک در شکایت **مريض از ترک عیادت**
احباب درد اکم طبیب من بهمانی پرسد
احوال دل پر خون دلداد می پرسند
زان مصد کمال و مورد فضل و اضلال
غریب و عجیب نمود که این بهار را عیادت
و این دلفکار را عنایتی نفرمودند و
اگر مشرف قدوم مبارک مشرف نداشتند
باری بایستی که بزبان دوستی از دوستان
تحفه سلامی رسانیدی یا دشمنان اقلام
را سفیران پیغام گردانیدی تا از روی
اخلاص و طریق احتیاط **سو** بر دیده
خود نهادی و ز غمش امید خلاصی شندی
از هستکیم **و اعتدال مريض کسی را که**
پندم **مروم عیادت** اقامت کرده

بارغی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی می
خدا بفرستاد و برگرفت کرام ایام که خلاصه
انسان صوره نظیر رحمت شامل احوال
اصغر دگشته بهما را بر ابد و قدم نواخته
اند و آنرا از تمام کمال اخلاق و اوصافی
شناخته و چون حضرت خدوی بنده نواز
فرموده عبادت را که صورت عبادت دارد
رعایت نمودند و محنت قدوم ایشان و
دفع اسقام و وسيله رفع اوجاه الام
گشت **مهم در اعتدال مریض کسی را که**
بقدم میاستم عبادت اقامت کرده
حقا که بقدم شریف و نفس مبارک آفتاب
پس کینه را که بشما پیچ پنداری و بفرما
با اندوه بهاری گرفتار بود فرجی دست
داد و روی روی نمود که از هیچ مفرج

۱۶۱
مروح مانند آن وقوع نه پذیرد و
بواسطه ظهور صحت و فور راحت ظاهر
گشت و برابطه کمال عافیت جمال کرامت
از و رای استار غیب پدید آمد **اعتذار**
مریض کسی را که بقلم میاستم عبادت
اقامت کرده جده الله که از میان
دود کتاب کرم این رنجور را صحت کامل
و دل مجبور را مسرتی شامل نمود بالفاظ
روح پرورد و معافی روح کسترش که کن
آب زندگانی و راحت عمر جاودانی داشت
جانی تازه و قوت بی اندازه ظهور فرمود
چگونه شکر این موهبت و عذر این مکر
زبان توان آورد چه سان عذر بپای
بیان توان کرد **اعتذار کسی که به**
عبادت است پیما و نرسیده حقا که بارکان

محبت قدیمی تر از زنی راه نیافته و بنیان
سواقی مودت روی باهدام تنهاده ترک
عبادت را سبب آن بود که چون خبر رسید
که جزوی مرضی واقع بوده متعاقب آن
مژده دادند که صحت روی نموده خواست
که مصدع گردید **خبر نصف و مژده صحت**
گرم مقرون یکدیگر بودی **مستمندان مرد**
تجرازان غمناک و تن بفرسودی
در اعتدال کسی که بعبادت بهار رسیده
اگر تا غایت خدمت نیامده سبب آن بوده
که دوستان را بر سر مرض دیدن امری
غایت صیعویت است و کاری در نهان
کلفت و شدت اگر از آله امراض و تحمل
اعراض مقدم و در این پیمانه بودی بدم
و قدم تقصیر نمودی اما وظیفه اختصاص

در خواندن فاتحه بطریق اخلاص مرتب
مقدم بوده **آنکه از عارضه او دل تنگیش**
است **بارها در جگر سوز مرا در مان کرد**
این زمانی بهر عبادت ندهم بقصد بعث
که گرافی مدد علت او نتوان کرد **در تهنیت**
خلاصی از حبس به الحد که آن جنر که دل می
طلبید **آمد آفرین و برده تقدیر بدید**
بخدا که منتظران مطلع امید لایاسوا
من روح الله را طلوع اختر مراد و ما المضر
الامن عند الله مبتج و سرور ساخت
مهر منیر فلا کاشف له الا هو بر تو الطا
ما یفتح الله من رحمه فلا تمسک لها بر سبب
و بشر المؤمنین انداخت و اختر شادمان
از شرق کامرانی طالع شد و برق بشاد
کای از محاب حصول آمال و اما فی الامع

کشت و مخدوم بنده نواز از راه اجلال و
اعزاز بر مسند سعادت و دولت نشست
هم در تهنیت خلاصی از حبس چون مبشر
اقبال نموده رسانید که جناب مخدومی از
مضیق و بال روی بند روه جال و جلال
نهاد و دست شاد مانی از چهره امال و
امالی قنات از یاب کشاده در ریاض
و قلوب دوستان غنچه طرب بسم آغاز
کرده و در حقایق صدور و هواداران بلبل
نشاط و در تهنیت آمد **سو** از خوشدلی هوا
طرب کرد و معوج جان **ه** و ز خرمی جنده در
آمد لب امان **در تهنیت خلاصی از حبس**
الحمد لله که صبح مطلوب از مطلع
امیدواری متبسم است و بلبل سرت در
گلشن فرح و بهجت مترنم شجره آمال با نثار

دولت و اقبال بار و ورشته و روضه الهانی
بفواج و رواج سعادت و کامرانی منظر شد
سو بخت ریمیده ره بسوی من نهاد باز **ه** برین
در سعادت و دولت کشاد باز **در تهنیت**
منزل نزول آفتاب عالم تاب اعنی ذات با
برکات مخدومی کامیاب به بیت الشرف
که عبارت از منزل اشرف است مبارک و
نخسته باد بتا بر صبح سعادت در و لامع
و لوامع نور کرامت از اطراف و جوار
واضح و ساطع **سو** تاج جهان به امتداد خدایا
ایق بنا معمور باد **ه** ساختش چون بیت معور
از حوادث دور باد **هم در تهنیت منزل**
حلول حضرت مخدومی در محل منیع و مرفیع
سبب از دیاد دوام سعادت و کرامت و موجب
از تقاع اعلام اهت و شهادت خواهد بود

زبان زمانه به تنبیت این مکان عظیم الشان
بدین کلمات ترم و بدین مقالات تکم
می نماید **و** حرم این حرم پاک است دار
امای **و** طرب افزای و دلفروز چون ریاض
جنان **و** ترا همیشه درین منزل مبارک نادر
تن در دست و دل پر نشاط و لخت جوان
و **در تنبیت صلح** خدا که مصالحه متضمن
صلح و اقام و موافقتی و موافق کلام
خواص و عوام وجود گرفت همهت بود
که شجره است بغایت شمر عاقبت الامر
داد و دهایی پاکیزه و لان که سحابیت مطر
در آرزو کار اثر رحمت ظاهر گردانید این
مژده و لکثای و نوید رعت قزای **و**
جان خرم و تازه گشت و دل شاد **و** یارب
که همیشه اینچنین باد **هم در تنبیت صلح**

الحمد لله که موادی دولت انتهای الصلح غیر
منظور نظر سعادت اثر شده گشت **و** یکانکی
بو حداثت آشنایی و یکانکی مبدل کردید
و کثافت مخالفت و منافات بطلافت
موافقت و مصافات انجامید حالا از
اسباب رفاهیت هر صورتی که در صحیفه
ضمیر و قسام یابد متصور است و از لوازم
خیر و جمعیت هر چه در خاطر گذرد و محصور
معین و مقرر **و** **در اعلام صورت مصیبت**
مکتوب الیه ای بخدم چه شد که کریمان
دریده **و** وی شب چه حالت که کیسور
از دیده زمانه روانست جوی خون **و** ای
دیده زمانه بگو تا چه دیده **و** اگر چه آینه
ضمیر منیر و موات خاطر خطر جناب خدا
را بغبار اخبار مشوش و زنگار اعلام مصائب

میر حشمت بکدر کرد ایندن حقی تمام است اما
این واقع نیست که پنهان مانده مخلص
آنکه فلان در فلان وقت بحکم قضای ربانی
و تقییر جانی از مجلس دارالغزور مجفل
خارج و در انتقال نمود و خطایر قدس
برابر منازل فایده اختیار فرموده اند
روی او از دیده ناکه هزار افسوس افسوس
الله **جواب از جانب مکتوب الیه**
چون خبر رسانیدند که جناب فلاح صیغه
زندگانی طی فرموده و آفتاب حیاتش
بمعرب فوات غروب نموده ناسف هر چه
تمام حاصل شد و توفیق ضمیر زیادت
از حد تقریر و تحریر دست داد مجموع
اهلی از کوره سینه اه آتشبار آسمانی
رسایندند و از فواره دیده قطرات

عبرات روان گردانیدند و محبت که بای
مصیبت عظمی طبقات آسمان منفطر نکشت
شکافت آسمان و قیامت نشدند بدین
و ازین تعزیت کبری قنای دل کو اکتفا
شد **آه** این چه عالمیست حال بود که عالم
خواب شد **دلها** ز آتش غم و حسرت کباب
شد مخفی نماید که دنیا که سزای فنا و محل
حلول هزار گونه عناست دار اقامت
و مستقر استقامت دانستاید جوهر رحمت
اولا محنتی در عقب است و هر سوراو
دوستی مستعقب و هلاک مجموع الباء
عالم به تربت کل شی ها لک مقرر است
و مسافران منازل ایام بادیه ها و یه کردار
دابر عمر اینها تگونیاید دکم الموت راه کذب
بسی با حکم محکم از بی و امر میروم لم یزلی در

جنج سودي نمايد واز فزع بهبودي نجي
گشايد بهر حال بوسايل اصطبار که شرط
ايمان بل شطري از آنست توسل بايد
نمود و با حرا از جزا جزيل تعجب صبر
جبل را غل بايد فرمود **و صبوري**
ضرورت کين در در راه بغير از صبور
دوایي نباشد **اميد جنانست که ميم**
متعال از خزانه **و لله خزائن السموات**
والارض آن نادره زمانرا که داغ فراق
اود لها کتاب و دیده ها پر آب کرده خلعت
بارفعت فاولئك مع الذين انعم الله
عليهم کرامت کند و اخوان مصايبت
وقايع کشيد عظم الله اجور هم بورت
اغار مغرز و مکرم باشند **هم در اعلام**
صورت مصيبت بمکتوب اليه

عجب

عجب در ديت جانم را نميد ام که چون کرم
دلا خون شو که تا بر حال خود بیک لحظه خون کرم
تم دارم کاري سينه ام را داغ بي ياد
کمي از زخم بيرون گاه از داغ درون کرم
اگر چه خبر و حشت انگيز موجب تالم و خمر
و قصه غصه آميز سبب خرن و خيبت
اما دل مغموم که بصفت القلب خرن
موسوم و دیده اشکبار که بصفت العين
تدمع موصوفت قوت احقا و ملا
کتمان ندانند حاصل کلام انکه مهاجران
عزيزه فلان که در مهاجرات قاب شرقي
نزول فرموده بود درين ايام ميل و موت
سراي و الله يدعوا الي دار السلام کرد
و احسن تا که دشته دولت کشته شد
يت امل ز بار مصيبت شکسته شد

آرد سر انجام بایمال قواف خواهد شد و
محدث بالذات که پای در بقعه امکان
ند عاقبت الامر سر بکم عدم فرو خواهد
برد پس درین نوع قضا یا دست بجاود
فرا که رضا بقضا بایند و بای امید
در کاب و این صبر تم فرو خیر الصابرین باید
آورد چه از قدر هم را کشید نیست و شربت
ایمل هم را غشیدنی **سو** آفرید چه کند که
کشند با در قضا **که** آفرینش هم در بند قد
محبوسند **هم در اعلام صورت مصیبت**
مکتوب بای که ماند داغ غم بر جگر بند **یک**
داغ نیک نباشد داغی دیگر بند **هر داغ**
که بود قدری رو به بهتری **آن داغ را**
گذارد و داغ بر بند **اگر چه خبر خوش**
یوم خواهد حکایت شوش موجب ضایع

است اما از اظهار این صورت و اخبار
این معنی جاره نیست حاصل سخن انکار
ولا سر و ش عالم غیبی و منادی غرضه
لاری بی ندای ارجی الی ربک بگوشت
هوش فلان رسانند و خطاب ب
و ادخل جنتی از فضایی ساخت رب
الارباب بسمع آن شمع جمیع افاضل
و اعالی رسید **سو** از دیده رفت و
داغ و یوم یادگار ماند **صد حسرت**
امید و آرم ماند **انکس** که بود آرزوی جان
من برقت **این جان** زار مانده ندانم
بکار ماند **جواب از جانب مکتوب الیه**
حقا که دلم غم اندوز و چون برین مصیبت
جگر سوز و قواف افتاد آتش خجرت در
کانون پسته ملهت و آب حرقت از

فواره دیده منسک کشت در یغاک باغ بهار
خوانی فرو رخت از تند باد خزان **در یغ**
آبی می سرو بالا که اورا ز بالا افتاد این بلا
ناگهانی ترا باید ای کل بصد باره کردن
کنون کر کشایی لب شاد مانی **بصا**
ارباب حقیق بمعاینه این صورت ناظر
و خمار اصحاب تدقیق بملاحظه این معنی
حاضر است که هیچ دو حرم در بها و اعلا طراوت
ندیدند که نه حریف خریف اجل آنها
پیر مرده گردانند و هیچ کسوت در کارگاه
حدوث یافته نشود که نه دست خندان
ایام آنها بفرساید بس درین واقع
عظمی که نمودار طامه گیری است زمام
اختیار فیض بفعل الله ما میثا باید
سرد و عنای امور بدست تصرف و حکم

ما برید باین داد و بخیل المیتین صبر و تحمل
بر وعده ان الله یحب الصابرین مستحکم
باید بود و صدای عظمت انتقادی ندارد
لقضائهم ولا معقب لحکم **بسم** رضا نماند
شود **س** سرجون و چگون را بگذارد **و**
بالقضاء است جاده کار **هم در اعلام صوت**
معیبیت بمکتوبت کار آمدست رفت و
دست از کار دیده بی تو میاید و دلی باز
دلفکارم چرا انکرم خونی **در د** مندم خیر
تسلم ناز **اعلام** صورتی که بقیق صدای
بنج اوست و اخبار حکایتی که ولا یطلق
کسانی شمع بروی وجه بمرصه وقوع
تواند رسید بحکم کلام آنکه شجره زندگانی
فلان که از فیض سرچشمه زندگانی باز
و شاداب بود از عواصف اجل صفت

فأصابها أعصار فيه نار فاحترقت وفضا
بينه سونقان آتش حرمان از موم موم
مجان صفت ماند من شی امت علیه الا
جعلته كالريم بذیوفت انا لله وانا اليه
راجعون **جواب از جانب مکتوب الیه**
چون خیر رسید که خورشید سپهر کامکاری
جانب مغرب افول توجه نمود و اختلاج
بزرگوار از سمت الراس زبند کانی
میل زوال فرمود نه چندان تأسف
خسروست داد که زبان وصف آن تواند
گفت بدایم شرح آن تواند داد دروغ
ازان ذات ملکی صفات **سو** که اجل ناگاه
بیل فنا خلق از روش ویران کرد و
افسوس ازان جوهر قدسی سمات **سو**
که بر ورشک بود چرخ کیود **سو** بود در

ذیو خاک پنهان کرده اگر چه درین مصیبت
شریزان در کانون مردی ملتفت است
و قطرات بکشتن راحت و سلوی قتل
شده و بوطن اصلی و مسکن حقیقی که دارد
القرادست رحلت نموده **سو** از خوابی
خوابی بجای **سو** و زغله بزم شای
اطفای نایره احزان می توان کرد و مرا
جان پر سوز را تسکین می توان داد
جو جان پاک و اصل شدیدا **سو** برافریاد
کرد و افغان **سو** در اعلام مصیبت **سو**
مکتوب الیه ای سپهر از بحر یارم سوختی
زاریم دیدی و زارم سوختی **سو** لام روی
راز من کردی جدا **سو** دل بد اغش **سو**
زارم سوختی **سو** جگوم و **سو** میسم که حکایت
واقع غم اندوز و حادثه جگر سوختن

حزین را بنوعی متفرق گردانیده ضمیر
کبریا بروچی متونع ساخته که نه زبان
توسط ترتیب کلمات قادرست و نه
زمان بر نقش ترکیب حروف توانا
مخلی آنکه لجب تقدیر ملک قدر بنا بر
حکم و الحاکم المصیر درین اوقات جناب
فلانی **بهر** روی دل در حدیقه جان کرده
آستان در ریاض رضوان کرده و پستان
طاف در درخت خویش خانه صبر و هوش
ویران کرد **جواب از جانب مکتوب**
نامه مطلع او شرح غم و محنت جان نامه
مقطع او ریخ دل و سود روان از ایداد
فلان رسید چون بر مضمونش اطلاع
افتاد حالتی دست داد که نزدیک شد
که قدم را برو جوی ترجیح دهند و محنت

مات را بر راحت جان اختیار کند **بهر**
و نه که کحل روشنی در چشم عالم بین نماید
برک عیش و شادمانی در دل غمگین نماید
بر ضمیر خیر مخفی نباشد که در کار خانه
کون و فساد حکم محکم آن رنگ لاله احیاء
هیچ آدمی را از بخرج کاسات میراث
قطع امل و تحمل شرایط مراد است
نیران اجل جاره نیست نیل غن قدر را
بنیام الموت بر چهره ادا فی و اخاصی کشیده
اند و غبار اذاجاء اجلهم لایستخوان
ساعت و لایستقد مون بر مقام انسان
و اعالی باشد پس در هر مصیبتی که پیش
آید و در واقع که روی نماید قنیت باز یال
اصطبار که عرو و وثقی کبار است انفس
مستحقات طریق باید دانست و رضا بقضا

بهره بانی و لغو حکم سجایانی که از سمت تبدیل
وصفت تغییر منزه و معراست از امارات
توقیف باید شمرده چون چنین واقعه
رفت و تا اثر قضا جاریه کار در ضیق اقباض
الله است **هم در صورت محلیت**
مکتوبه ای اقام شکایت کرد و در دو
کنه ای خود حدیث کریه و سوز درون
گذاشته اگر چه قلم زبان را قوت تقریب
و نه زبان قلم را طاقت تحریر اما اعلام
صورت و افعی و دیت مخلص سخن
آنکه انحراف هر معالی از اوج اقبال بنقطه
هبوط از حال انتقال نموده و کوب فلک
سعادت از دود و جلال جضیض و بال
نزدول فرمود یعنی جناب فلان حکم
قضا الله و لا اراد لقضایه و لا معقب حکم

دینی بهشت و رحمت پرورده کار یافت
با ساکنان عالم علوی قرار یافت **جواب**
از جانب مکتوب الیه چون چنین
در سینه اند که آن شمع جمع اعلی بتندیا
اجل منطقی شد چراغ خاطر و استدلال
بی نور ماند و چون معلوم شد که آن
کج جواهر نور و اهر معالی بر زیر خاک
قوات مخفی گشت باغ دل هوا دادان
از نضارت بهار سرور محروم و مجبور
مانده هم را آب خسران دید و غم دیده
مغکب است و آتش تأسف در کانون
سینه تحت کشیده ملتفت هر چند در
وقوع چنین واقعه تجدد حشر نمودن
از قیل بحالات و جلد و ثبات انواع
خادمه از روی تکلف سگیبایی فرمود

از مقوله مستحیلات اما چون بنیاد کار
خانه کون و فساد بر فوات و ولادت نهاده
اند و کوشش بنده را در فوت و بقا و
کی و کجا دخل نداده اند و ما تدری
نفس بای ارض توت میجکس در ولایت
خلقت خلعت حیات جاودانی نبوده
و در حدود و حدود شربت بقای شوب
فنا ننوشیده پس بعالم عقل که سرحد
مملکت انسانیست رجوع باید نمود و
بکوشش هوش این دنیا از سروش عالم
غیب استماع باید فرمود که الا للحکم و
الیه ترجعون **و آنکس که اولش عدم و**
آخرش فناست در حق او کان ثبات
و بقا خطاست **م در صورت محبت**
مکتوب رسد بانک ازین طایفه زرنگار

که

که سخت داغ جدا بی زیاده قصه جگر
سوز و غیر غم اندوز فلان بوسیده
کدام عبارت و در یقه کدام استعارت
شرح توان داد حاصل کلام آنکه حکم و کل
شی غایبه دست تصرف هادم الذات
قواعد حیاتش را منهدم کرد ایندو
و سکون یاران مخلص و یهوداران
مخصص او را بکلی منعدم ساخت مرغ
جانش قفس تن را شکسته بر کنکره قصر
ارجمی الی ربک نشست و شهباز روش
از آفتابان فنا پرواز نموده بدروه بقا
پیوست **و زجان هر که جسد درین بین**
دست **و بتسکین مرگش بود باز گشت**
بدین دایره هر که پا در بند **و خود دورش**
با خود رسد سر نهی **و ایب از جانب الموت**



جوق استماع افتاد که سر بر ایالت و مسند
جلالت از ذات ملک صفات فلان
خالی مانده و سفینه حیاتش بگرداب
اجل موعود عرقه شده نه چندان بلال
و کلال بدل حزم و جان غمگین رسید
که قلم زبان و زبان قلم از عهد تقریر
و تحریر آن پروان تواند آمد پوشیده
نماند که دنیا منزلت که خیر او بشی
مختلط و نفع او بضرر محتاج است با
آخر عشرتی عسرتی و با هر میلی مما فی
قرین دارد در ورق خلود بر صحیفه
حال مخلوق نکشیده اند و طغرای بقا بر
نام هیچ ممکن الوجود مرقوم نساخته
اند پس در مثل این واقع طریق رضا
و تسلیم و وثوق و جاکرم عیم حضرت

کرم

کرم مرغی باید داشت و رایت تقویض
امور در مساحت توجه حضرت علیم
الصدوق باید افراشت **هم در صورت**
تصیبت **مکتوب** قصه واقعه حایله و غصه
حادثه مشکله بوسیله کدام عبارت
در ریعه کدام استعارت شرح توان داد
مخلص کلام آنکه درین اوقات بحکم خالق
الموت و الحیوة انقاس معد و قد عمر
جناب فلان با نقض رسید و کوشش و
مشش از داعیه اجل ندای یا ایتهای
النفوس المطمئنة ارجعی الی ربک
مرضیه شنید و داغ حرمان بوجان
و جوان نهاده نسل دریغ بر چهر آشنا
و یکانه کشید **چون** چاک طلعت آن سرو
کله اندارد دریغ **چون** چه یک دریغ که مردم

بارد ریغ جواب از جانب مکتوب الیه
حقاکم از واقعه مشکله و حادثه هایل
فلان و غود غوم و احزان برضای
خلایق استیلا یافته و نیرانی اسفا
اوج سپهر اعظم استعلا پذیرفت
جهان از حد و ث این حادثه کبری
صورت پذیر خرابی شد و عالم از
مقتوع این واقعه عظمی روی بوی
نار و آفتاب و آبی درین مایه سهم اند
و خواص و عام درین تغزیت شریک
پوشیده نمایند که فرمان لازم الاذعان
یاد شایسته و سنت نافذه حضرت الهی
و بنی قدس است که بتدیل از ابتدا
قطرت جهان تا انقضای دودان بران
بجای بوده و خواهد بود که در سبیط خضر

و بساط عرض غیر الکرک را حق بی خاد
جواحق بر نیاید و لاله شکفته بی داغ
نهفته روی نماید گلستان سرتی بی
ذبول مضرتی بنظر مشاهد در نیاید
و نوبهار حیات بی خزان همائی نباشد
پس چون صدای ندای ارجی الی
رنگ بکوشش هوش بکوشی رسانند بی
نوع او را از اطاعت انالیه و انالیه
را جمعون جاره نبود و چون قلم عدم
دو جبریده وجود آفریده کشند
غیر رضا و تسلیم فایده ندهد
چکند منده که گردن نشند فرمانرا چکند
کوی که فرمان نبرد جوکا نرا هم در صورت
معصیت مکتوب الیه هم نمیدانم که آن
نه راجحه افتاده که تا که دوستان را از ارکله

دین پران سرمارا چو طفلان یتیم و
مهاجرو بی یار بگذاشت ۰ اعلام دای
عالی آنکه حکم و کل اجل کتاب روز
نهایه حیات فلان بانجام رسید و از
دست ساقی قل یوفیک الموت الذی و
کل بکرم شربت ممات چشید از محنت آبا
دینی عهد از بهشت سرای دارالقراد
در طاعت نمود و از ادنی منازل خاک بر اعلی
مطالع ۰ فلاح فرقی و تصاعد فرمود
آتش فراق و در خور من صبر هم نشینان
و خاک حریق بر فرقی بازان و هوا و از آن
درخت ۰ رفت و نقش رخ او در دل
غناک ماند ۰ سینه سوخته از تیغ عشق
چاک باشد **حواش از جانب مکتوب الیه**
آه ازین در حکم دلهای غم انجام بسوخت

آه ازین شعله که هم خفته و هم خام بسوخت
درین وقت از واقع جان سوخت
مصیبت غم اندوز فلان رسید که
دلها هم خون و چشمها چمن شعله دین
ازان مهر سپهر معالی که بمغرب فنا
متواری گشت و افسوس ازان ماه
فلک مکارم که از اوج فروه جلال در
تنگنای خفیف و بال افتاد قلوب
اقامی و ادائی شمع وار در لکن صحر
بر افروخته شد و صد و را عالی و از با
معالی بشر قلوب و اضطراب سوخته
گشت ۰ کر خون خوریم جمله ازین قصه
خودست ۰ ورجان دیم جمله درین تعز
رواست ۰ تنها همین که سینه ما سوخت
از عشق ۰ در هر که بنکر علی همین داغ

مبتلاست در اعتقاد از ترک تعزیت
شونده ام از آنکه درین تعزیت مرا
فرصت نشد که خدمت آن آستان کم
اما بعد خواهی آن شعلهای که قندیل
گفت و از جانب قبرش روان کم بی تکلف
سزاوار آن بود که درین واقعه دلون
و حادثه کم اند و فرا حوام خدمت بسته
در صفت ملازمان التزام ادای شرایط
تعزیت نمودی بلکه بر همه در اظهار نا امانی
درد آمیز و ندها سوزناکین مقدم
بودی اما موانع روزگار حاجت این
آرزو و حایل این امنیت گشت امید
وارست که بعد الیوم که جان برف
بریم ازین ورطه مخوف آیم و پیش
بریت او جان فشان کنیم در جواب آن

از عهد انواع دلنوازی و اصناف جاده
سازی که نسبت باین سوخته آتش مصیبت
و کد اجته شعله فرقت از دوی عنایت
وراء عاطفت سمت طه بود یافته کدام
زبان بیرون تواند آمد و بجه عبار
تقصی تواند نمود **و** آخنان غم که داشت
خاطر من **و** اینچنین عکساری بایست اگر
دوین و هله هایل که دل بر ملال افعال
یا امنی بر کشیده بود و دیده جان با کلا
بمرتبه و ابیضت عیناه من الحزن رسید
آن نوع مرا هم راحت جراحات این
مصیبت رسیده تحت کشیده بنیدی
مواد سینه بی آرام تا ساعت قیام
نکستی **و** فزاده بودم از آسیب غم **و** بستر
مرک **و** رسید خط تو و ز نو مرا حیاتی داد

خاتم دو عنوانات متنوعه سیلا طین

جاب بارگاه جهان پناه بموفق عرض رسانند
نواب کامیاب حضرت اعلیٰ بندر و عرض
رسانند نواب کامیاب حضرت خاقانی
سیلانی بکافی بفر عرض رسانند نوع دیگر
طلال سلطنت حضرت اعلیٰ بر مفارق
عالم پناه باد اسباب عظمت و
حضرت جمشید بکافی روز بروز در تیراید
باد ظل عنایت و عاطفت حضرت خاقانی
ابداً محلد باد نوع دیگر نواب حضرت
شاهزاده جهان پناه بفر عرض رسانند
نواب حضرت شاهزاده کیوان رفعت
بدر و عرض رسانند نواب حضرت
شاهزاده جم شوکت بموقف عرض رسانند
نوع دیگر میان توفیقات سخانی با پیام

دولت حضرت شاهزاده عالمیان مقارن
باد آفتاب سلطنت حضرت شاهزاده
ناهید بخت از افق معدلت و کامیابی
تابنده باد سایه دافت و عاطفت حضرت
شاهزاده خورشید شوکت بر مفارق
کافه انام پائیده باد خواندن ملوک
نواب حضرت علیا بفر عرض رسانند
نواب حضرت ملکه سلطنت پناه بفر
عرض رسانند نواب حضرت ملکه رفعت
پناه بموقف عرض رسانند نوع دیگر
عرضه ممالک بزم عنایت حضرت سلطنت
پناه رفعت دستگاه مزین و محلی باد
سایه جبر عرش هائی حضرت ملکه کبری
پناه طوائف عالم باد رایات سعادت
ایات حضرت ملکه سلطنت پناه بطراز

اعزاز مطر ز باد **امرا** خدام حضرت امارت
پناهی بعر عرض رسانند بندکان
عالم جناب امارت دستکاهی بموقف عرض
رسانند ملازمان جناب امارت مآبی
بعر عرض رسانند **نوعی دیگر** امداد ارتقاء
برورگاد و کت عالیهجاه امارت پناه
ستوایی و متوازی باد انوار جاه و جلال
عالم جناب امارت مآب از افق عنایت
حضرت ذی الجلال غرضشانه لامع و لایح باد
ایالت تعالی و ککارم جناب امارت
مآبی بر کافه انام واضح باد **نوعی دیگر**
شرف از مطالعه خدام حضرت امارت
پناهی خواهد یافت شرف از مطالعه
عالم جناب امارت دستکاهی خواهد یافت
شرف از مطالعه جناب امارت مآبی

خواهد یافت **نوعی دیگر** بعر مطالعه
حضرت امارت پناهی مغرب باد و شرف
مطالعه عالم جناب امارت دستکاهی
مشرف باد بعین عواطف جناب امارت
مآبی ملحوظ باد **صدور** خدام حضرت
صدارت پناهی بموقف عرض رسانند
بندکان عالیهجاه صدارت دستکاهی
بعر عرض رسانند ملازمان جناب
صدارت مآبی بعر عرض رسانند **نوع**
دیگر اشعه ایات مجد و کرامت حضرت
صدارت پناهی از مطالعه اقبال طالع
باد ثعالب امداد جاه و جلال عالم جناب
صدارت دستکاهی ابد امتداد و
ستوایی باد ظلال نوال یافت جناب
صدارت مآبی بر مقام قیامی اعلی مدد

باد **نوعی دیگر** شرف از مطالعه حضرت صدقات
پناهی خواهد یافت شرف از مطالعه مائی
جناب صدقات دستکاهی خواهد یافت
شرف از مطالعه جناب صدقات مائی
خواهد یافت **نوعی دیگر** بغیر مطالعه حضرت
صدقات پناهی مغرور باد بشرف مطالعه
عالیجناب صدقات دستکاهی شرف باد
بعضی عواطف جناب صدقات مائی منظور
باد **وزرا** خدام حضرت وزارت پناهی
بموقف عرض رسانند بندگان عالیجناب
وزارت دستکاهی بغیر عرض رسانند ملازمان
جناب وزارت مائی بغیر عرض رسانند
نوعی دیگر ظلال حسن عاقل حضرت وزارت
پناهی بر مغارق کافه بر ایا محلد باد
مرادات کلیه عالیجناب وزارت دستکاهی

بشرف حصول موصول باد ذات ملکی
صفات جناب وزارت مائی از مشایب
حوادث اوقات محروس باد **نوعی دیگر**
شرف از مطالعه حضرت وزارت پناهی
خواهد یافت شرف از مطالعه حضرت
وزارت دستکاهی خواهد یافت شرف
از مطالعه جناب وزارت مائی خواهد
یافت **نوعی دیگر** بغیر مطالعه حضرت
وزارت پناهی مغرور باد بشرف مطالعه
عالیجناب وزارت دستکاهی شرف باد
بعضی ملا حظم جناب وزارت مائی
منوب باد **سیادات** خدام حضرت بقابت
پناهی بموقف عرض رسانند بندگان
عالیجناب بقابت دستکاهی بغیر عرض
رسانند ملازمان جناب سیادت مائی

بهرض رسانند **نوعی دیگر** سویر نقابت بند
ملک صفات حضرت سیادت پناهی برین
و محلی باد تمهید قواعد سیادت بین
الصفات عالیجناب نقابت دستگاہی مقرر
باد ذات اشرف جناب سیادت مآبی
از جمیع آفات محروس باد **نوعی دیگر**
شرف از مطالعه حضرت نقابت پناهی
خواهد یافت شرف از مطالعه عالیجناب
نجابت دستگاہی خواهد یافت شرف از
مطالعه جناب سیادت مآبی خواهد یافت
نوعی دیگر بفر مطالعه حضرت نقابت پناهی
معرف باد بشرف مطالعه عالیجناب نجابت
دستگاہی شرف باد بعین عوائف جناب
سیادت مآبی ملحوظ باد **مشایخ** خدام
حضرت حقایق پناهی بموقف عرض رسانند

۱۸۲
بندگان عالیجناب هدایت دستگاہی بفر
عرض رسانند ملازمان جناب ارشاد
مآبی بهرض رسانند **نوعی دیگر** میامن
اوقات شریفه حضرت حقایق پناهی
بروز گاد طوائف انام و اصل باد و
ملکی صفات عالیجناب هدایت دستگاہی
چون عقول مجرده از حدوث عوارض
در امان باد فواید انقاس متبرکه جناب
ارشاد مآبی سبب استرواح قلوب طالبان
مناهی طریقت باد **نوعی دیگر** شرف از
مطالعه حضرت حقایق پناهی خواهد
یافت شرف از مطالعه عالیجناب هدایت
دستگاہی خواهد یافت شرف از مطالعه
جناب ارشاد مآبی خواهد یافت **نوعی دیگر**
بفر مطالعه حضرت حقایق پناهی

مغز باد بشرف مطالعه عالیشان هدایت
دستگاههای مشرف باد به بر تو مطالعه جناب
ارشاد مآبی منور باد **علما** خدام حضرت
فضایل پناهی بموقف عرض رسانند
بندگان عالیشان فضایل دستگاهی
بهر عرض رسانند ملازمان جناب
فضایل مآبی به عرض رسانند **نوعی دیگر**
شرایف اوقات حضرت فضایل پناهی
با فادیت حقایق مصروف باد ذات
عالیشان فضایل دستگاهی مری علما
و معنوی عطا باد امانت معالی ایات
جناب فضایل مآبی همواره محبت و
همایون باد **نوعی دیگر** شرف از مطالعه
حضرت فضایل پناهی خواهد یافت
شرف از مطالعه عالیشان فضایل

دستگاههای خواهد یافت شرف از
مطالعه جناب فضایل مآبی خواهد
یافت **نوعی دیگر** بهر مطالعه حضرت
فضایل پناهی معزز باد بشرف مطالعه
عالیشان فضایل دستگاهی مشرف
باد به بر تو مطالعه جناب فضایل
مآبی منور باد **قطعه** خدام حضرت
اقتضای قضای بموقف عرض رسانند
بندگان عالیشان شریعت دستگاهی
بهر عرض رسانند ملازمان جناب
شریعت مآبی به عرض رسانند **نوعی دیگر**
حکام شریعت عزرا از برکات ذات
حضرت اقتضای قضای مستقر کرامت
باد تا سلسله قواعد دین با تمام
بندگان حکم عالیشان شریعت پناهی





منوط باد رعایت كافة اقسام بحسن اتمام
 جناب شریعت مآبی مربوط باد **نوعی**
دیگر شرف از مطالعه حضرت شریعت
 پناهی اقصی القضای خواهد یافت شرف
 از مطالعه عالیجناب شریعت پناهی خواهد
 یافت شرف از مطالعه جناب شریعت
 مآبی خواهد یافت **نوعی دیگر** بغیر مطالعه
 عالیجناب شریعت پناهی اقصی القضای
 مقرون باد بشرف مطالعه عالیجناب
 شریعت و پیشگامی شرف باد به برقوق
 مطالعه جناب شریعت مآبی منوط
 باد **حکام** خدام حضرت حکمت پناهی
 بموقف عرض رسانند بندگان عالیجناب
 حکمت شعاری بغیر عرض رسانند ملازم
 جناب حکمت دقاری بغیر رسانند **نوعی**

دیگر

دیگر امداد فیض قدسی بدهات با برکت
 حضرت حکمت پناهی متوالی باد صمیم
 صدد عالیجناب حکمت شعاری با تاد
 افاضات نفوس مطهره مزین باد
 انقاس مسیح الخاصیته جناب حکمت دقار
 قانون شمای امراض قلوب وارواح باد
نوعی دیگر شرف از مطالعه حضرت حکمت
 پناهی خواهد یافت شرف از مطالعه
 عالیجناب حکمت شعاری خواهد یافت
 شرف از مطالعه جناب حکمت مآبی
 خواهد یافت **نوعی دیگر** بغیر مطالعه حضرت
 حکمت پناهی مغرب باد بشرف مطالعه
 عالیجناب حکمت شعاری مشرف باد به
 برقوق مطالعه جناب حکمت مآبی منوط
 باد **مختار** خدام حضرت افضل

بموقف عرض رسانند بندها كان عاليجنا
زبدة المنجین بعرض رسانند ملازمان
جناب قدوة المنجین بعرض رسانند
نوعی دیگر اینجکه تعظیم حضرت افضل المنجین
باقام تقویم احتشام مزین باد صفحه
تکريم عاليجنا زبدة المنجین باحكام
دلایل احترام علی باد اثار سعود فلیک
قرین ایام جناب قدوة المنجین باد **نوع**
دیگر شرف از مطالعة حضرت افضل
المنجین خواهد یافت شرف از مطالعة
عاليجنا زبدة المنجین خواهد یافت
شرف از مطالعة جناب قدوة المنجین
خواهد یافت **نوعی دیگر** بعرض مطالعة
حضرت افضل المنجین مغرب باد بشرف
مطالعة عاليجنا زبدة المنجین مشرف باد

به پرتو مطالعة جناب قدوة المنجین منور
باد **شعرا** خدام حضرت فصاحت
شعاری بموقف عرض رسانند بندها
عاليجنا فصاحت دتاری بعرض
رسانند ملازمان جناب فصاحت
انتساب بعرض رسانند **نوعی دیگر**
عراچین اباکار حضرت فصاحت شعاری
زین نکارخانه اشعار باد طبع کوه
فشان عاليجنا فصاحت دتاری مخزن
اسوار الی باد طبع دتاری جناب
فصاحت مافی را مواد صور سخن دراز ی
حاصل باد **نوعی دیگر** شرف از مطالعة
حضرت فصاحت شعاری خواهد یافت
شرف از مطالعة عاليجنا بلاغت
دتاری خواهد یافت شرف از مطالعة



حضرت فصاحت مآبی خواهد یافت نوع
دیگر بفرمطالعه حضرت فصاحت
شعاری فرز باد بشرق مطالعه علی
جناب فصاحت و ناری مشرق باد
به پرتو مطالعه جناب فصاحت مآبی
منو باد **عوام الله** جوامع امور بر روی
مرام صاحب اعظم ساخته باد اوای
حصول مطالب فلان بر مقتضی اراد
افراخته باد اقرار حفظ الهی بروزگار
فلان مقارن باد توالت اسباب شد
مآبی جناب دو تلمانی علی الدوام باد
ابراجا حصول بر جناب فلان منفرد
باد و سیاهل حصول امان فلان مہیابا
و لہالی فلان با کتساب اسباب جمع
مصرف باد صورت مفات فلان با



تتمه و در تمام این کتاب در تمام این کتاب در تمام این کتاب

